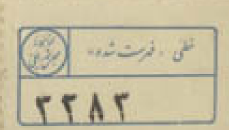
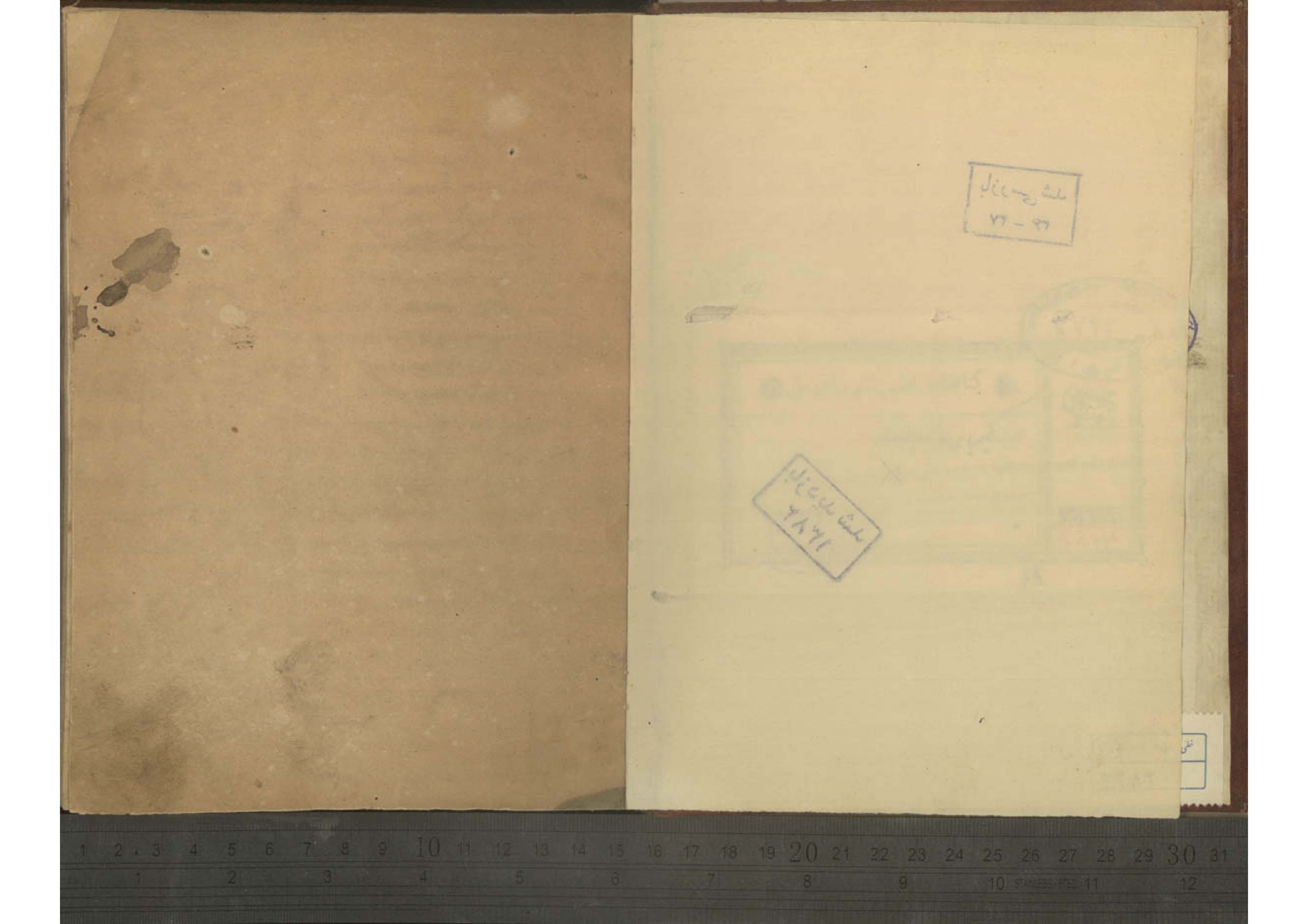
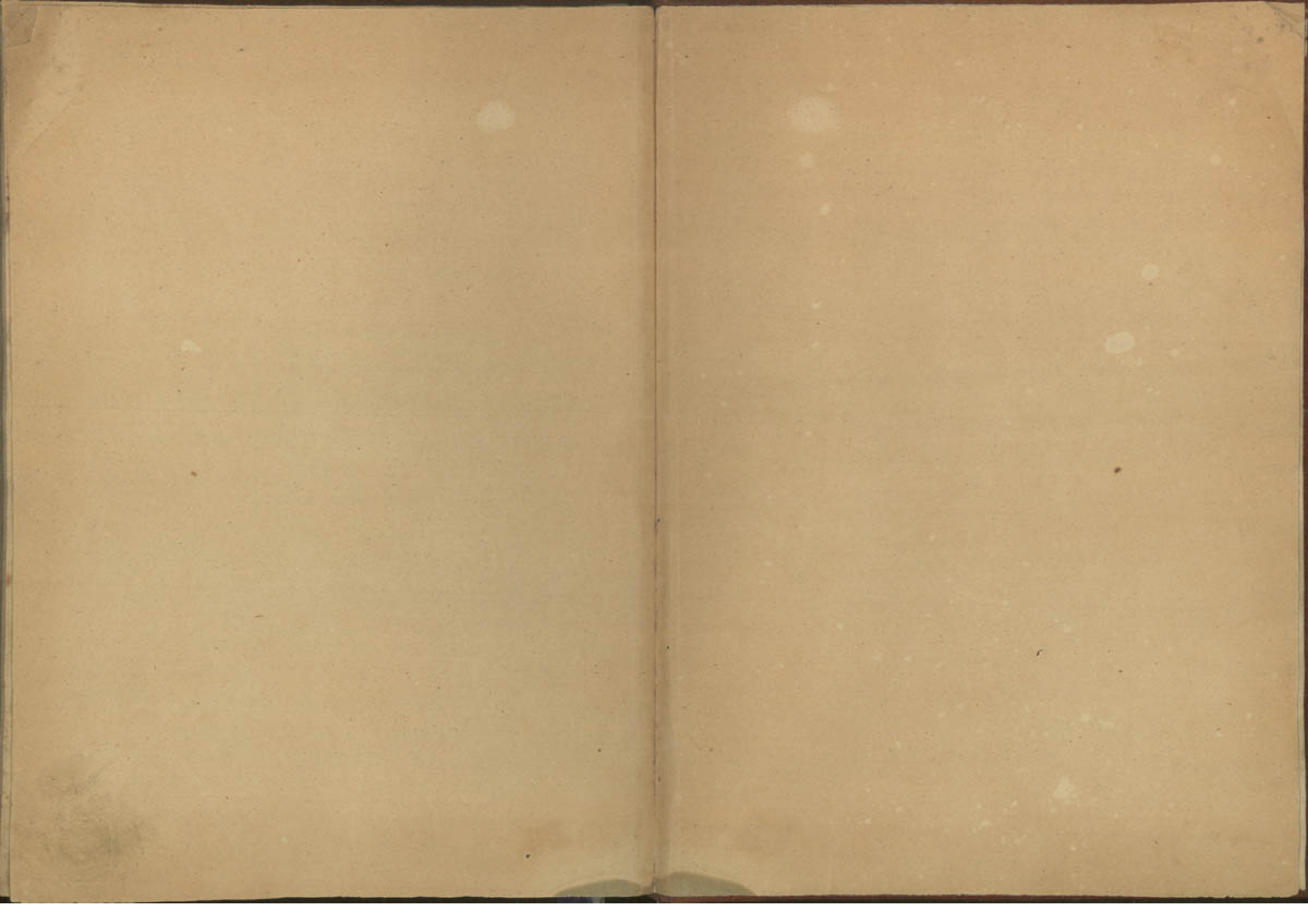
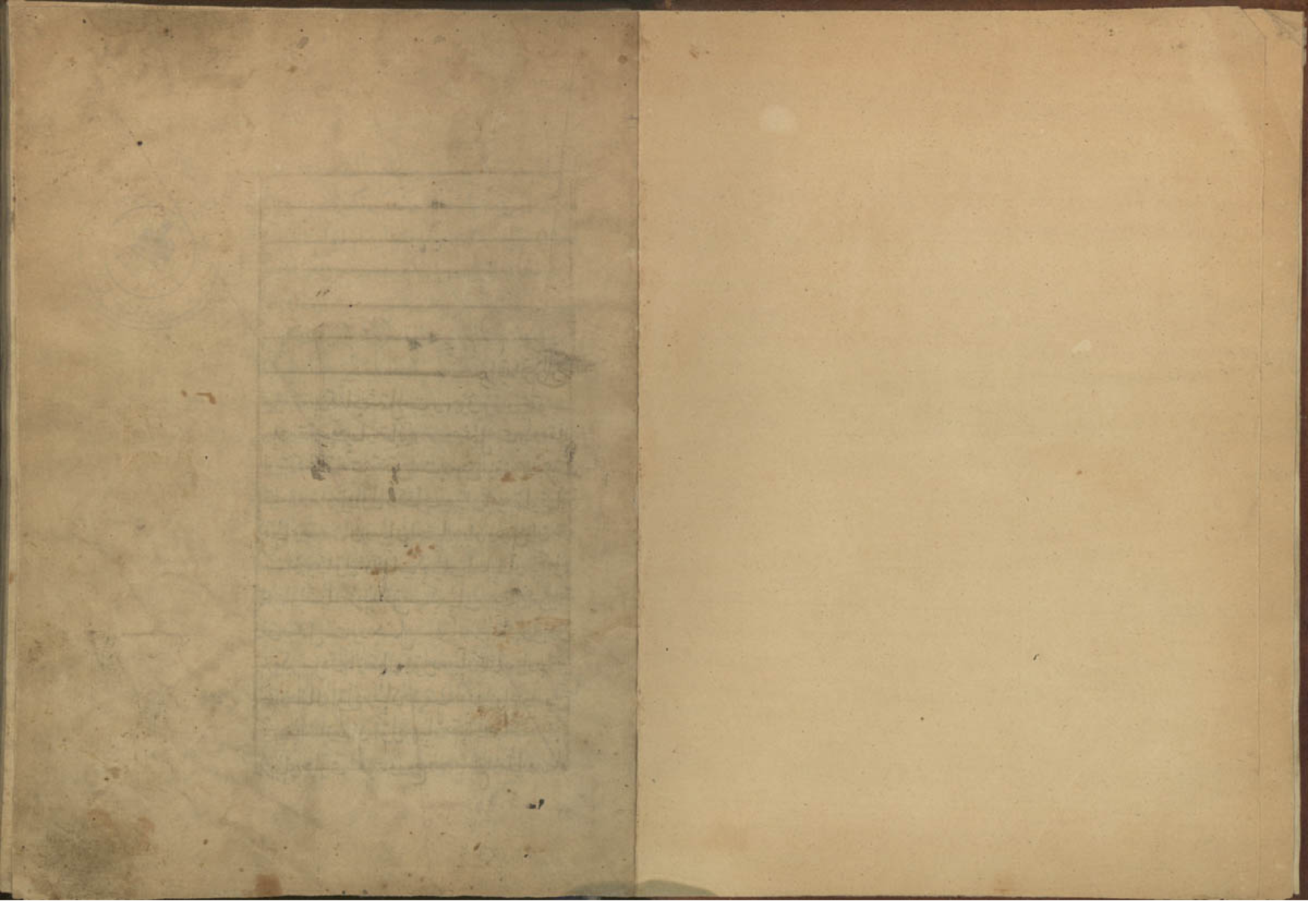

بازدید شد
۱۳۸۲


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب کیمیای باسیلیقا
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۷۸۳۹۰


۲۲۸۲










بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست این کتاب مشتمل است بر ۳ جزو جزو اول محتوی است
بر یک مقدمه و چهار مقاله جزو دوم مشتمل است بر دو مقاله
جزو سیم که خاتمه است متضمن است بر ۳ فن از فنون ذخیره اسکندریه
اما مقدمه از جزو اول از کتاب کیمیای باسلیقا در شناختن
کیمیا و حقیقت آن و بیان احتیاج بآن و غرض از آن مقاله
اولی از جزو اول از کتاب کیمیای باسلیقا در ذکر جزو
نظری از اشیاء غریبه یعنی طب کیمیائی در بیان امور طبیعیه
و این مشتمل است بر ده فصل فصل اول در بیان هیولی اولی و
سر اکبر فصل دوم از مقاله اول در بیان عناصر اربعه فصل
سیم از مقاله اول در بیان حقیقت صور و انواع و اصول اشیا
فصل چهارم از مقاله اول در بیان حقیقت حیات فصل پنجم
در بیان حرارت متدبته و روح فصل ششم از مقاله در بیان

صول ۱۰

اصول چند که ترکیب یافته اجسام از آن فصل هفتم از
مقاله اول در بیان مزاج و کیفیت تکون فصل هشتم از
مقاله اول در بیان انواع متولده از انواع مختلفه فصل
نهم از مقاله اول در بیان کیفیت تغیر صور اجسام که بقای
صورت نوعیه اصلیه باطنیه است فصل دهم از مقاله اول
در بیان نسبت عالم اکبر بعالم اصغر که انسان است مقاله دوم
از جزو اول از کتاب کیمیای باسلیقا در اساس طب کیمیائی
و آن مشتمل است بر هشت فصل فصل اول از مقاله دوم از جزو
اول در معرفت ترکیب بدن انسان است و قوتهای آن فصل
دوم از مقاله دوم از جزو اول در بیان اسباب امراض فصل
سیم از مقاله دوم از جزو اول در بیان کیفیت عروض امراض
و معنی خلطی که موسوم است بطرطیر فصل چهارم از مقاله دوم
از جزو اول در بیان نبض فصل پنجم از مقاله دوم از جزو اول
در بیان بول فصل ششم از مقاله دوم از جزو اول در بیان
نوبتهای تبها و ادوار امراض فصل هفتم از مقاله دوم از جزو
اول در علاج کلی و اشاره ببعضی از معالجات فصل هشتم از
مقاله دوم از جزو اول در معرفت مناسبت خواص اشیا از شکل
و طعم و رایحه و غلظت و رقت و غیره که هر یک بکدام بدن از کواکب
و اخلاط و اعضا و امراض مناسب اند مقاله سیم از جزو اول از کتاب

کیمیای باسلیقا در کیفیت تدبیر ادویه و تحلیل و تنقیه
آن بر طریق اهل صناعت طب کیمیایی و این مشتمل است بر
سیزده فصل فصل اول از مقاله سیم از جزو اول در معرفت درجات
حرارت فصل دوم از مقاله سیم از جزو اول در طریق سحق فصل
سیم از مقاله سیم از جزو اول در بیان حل فصل چهارم از مقاله
سیم از جزو اول در بیان احتراق و تغلیه و تکلیس و این بر دو
وجه است وجه اول احراقات بنفس آتش و آن بر هشت طریق است
اول تکلیس طلا دوم تکلیس نقره سیم تکلیس حدید چهارم تکلیس
سرب پنجم تکلیس قلعی ششم تکلیس انتیمون هفتم تکلیس طرطیر هشتم
احتراق احجار معدنیه وجه دوم از احراق آنست که میباشد از
آتش بالقوه و این میشود از تیزابها و ارواح لطیفه و این نیز
بر شش قسم است اول تقطیر خل دوم اتخاذ روح ملح و روح بارود
سیم اتخاذ ماء الفاروق چهارم اتخاذ کوار بس کماء الرزین
پنجم کیفیت تکلیس حل بابی ابهای حاده ششم اتخاذ ملح الحدید
و زعفران فصل پنجم از مقاله سیم از جزو اول در بیان تعفین
و تخمیر و طرق آن فصل ششم از مقاله سیم از جزو اول در کیفیت غسل
فصل هفتم از مقاله سیم از جزو اول در کیفیت نقع و طبخ فصل هشتم
از مقاله سیم از جزو اول در کیفیت تصفیه و طرق آن فصل نهم از
مقاله سیم از جزو اول در طریق کیفیت تقطیر و طرق آن فصل دهم از

مقاله

از مقاله سیم از جزو اول در طریق ساختن کل حکمت و ترکیب
آن فصل یازدهم از مقاله سیم از جزو اول در کیفیت تصعید
فصل دوازدهم از مقاله سیم از جزو اول در کیفیت عقد و تجمید
فصل سیزدهم از مقاله سیم از جزو اول در بیان کیفیت حفظ
و تربیت اشیا مقاله چهارم از جزو اول از کتاب کیمیای باسلیقا
در بیان عملیات ابن نی بقول جوزی و این مشتمل بر دو فصل
فصل اول از مقاله چهارم از جزو اول در بیان تقطیر
میاه و ارواح و این مشتمل است بر هجده کیفیت کیفیت اول
در بیان استخراج میاه و کیفیت آن دوم در کیفیت استخراج
ارواح سیم در کیفیت استخراج روح افسنتین چهارم استخراج
روح کاردونیا پنجم در استخراج روح شراب ششم در استخراج
ارواح و ابهای بزور هفتم در استخراج ابهای افاویه هشتم
در استخراج روح صمغ البطم نهم در استخراج روح قرن ایل
دهم در استخراج ماء العسل و روح آن یازدهم در استخراج
ارواح معد نبات دوازدهم در استخراج روح ملح معدنیه سیزدهم
در استخراج ارواح ملح مرکب چهاردهم در استخراج روح زاج
پانزدهم در استخراج ماء الکبریت شانزدهم در استخراج روح طرطیر
هفدهم در استخراج روح نوشادر هیجدهم در استخراج روح
معرق صفت ماء التریاق لکافوری فصل دوم از مقاله چهارم

از جزو اوّل از کتاب کیمیای باسلیقا در استخراج دهنها
و این مشتمل است بر سی و پنج وجه اما حشایش و بزور و غیره
مشتمل بر نوزده وجه است اوّل کیفیت استخراج روغن حشایش
و بذور دوّم در استخراج روغن افاویه سیّم در استخراج دهن
ورد چهارم در استخراج روغن حب العرعر پنجم در استخراج
روغن جوز الشرو ششم در طریق حمام ماریه هفتم در استخراج
روغن انیسون هشتم در استخراج روغن گندم نهم در استخراج
روغن دارچینی دهم در استخراج روغن قرنفل یازدهم در استخراج
روغن بسباسه دوازدهم در استخراج دهن جوزبوا سیزدهم در استخراج
روغن فلفل چهاردهم در استخراج روغن برمکی پانزدهم در استخراج
روغن کهربا شانزدهم در استخراج روغن کافور هفدهم در استخراج
روغن زعفران هیجدهم در استخراج روغن رشق و صمغ نوزدهم
در استخراج دهن حلبوب اما طریق استخراج دهنها معدنیات و آن
بر شانزده طریق است اوّل استخراج دهن اسرب دوّم طریق
استخراج دهن انتیمون شکری صفت حب دهن انتیمون ایضا
صفت روغن انتیمون مسهل ایضا از انتیمون طریق استخراج
جوهر انتیمون سیّم استخراج روغن طلا طریق دیگر روغن طلا ایضا
طریق دیگر روغن طلا طریق دیگر روغن طلا از صنایع پراکلسوس
چهارم استخراج روغن نقره ایضا طریق دیگر استخراج روغن

نقره

نقره پنجم استخراج روغن مروارید ششم استخراج روغن مرجان هفتم
استخراج روغن ملح ایضا طریق دیگر استخراج روغن ملح هشتم
استخراج روغن کبریت صفت روغن کبریت برای جراحات صعب
نهم استخراج روغن زاج ایضا طریق دیگر استخراج روغن
زاج دهم و استخراج روغن طرطیر طریق دیگر روغن طرطیر
ایضا طریق دیگر روغن طرطیر ایضا روغن طرطیر یازدهم استخراج
روغن نحاس مکلس دوازدهم استخراج روغن حدید سیزدهم
استخراج روغن زیبق چهاردهم استخراج روغن زرنیخ پانزدهم
استخراج روغن طلق شانزدهم استخراج روغن بلور معدنی جزو
دوّم از کتاب کیمیای باسلیقا که منقول از کتاب فرولیوس
در صناعت طب کیمیائی است و این مشتمل بر دو مقالات
مقالهٔ اوّل از جزو دوّم از کتاب کیمیای باسلیقا در معالجات
کلیه و این مشتمل است بر هشت فصل فصل اوّل از مقالهٔ اوّل
از جزو دوّم در بیان انضاج صفت طرطیر زاجی صفت
قرص طرطیری فصل دوّم از مقالهٔ اوّل از جزو دوّم در قی صفت
زاج ابیض برای قی صفت زاج جلاء مقی فصل سیّم از مقالهٔ اوّل
از جزو دوّم در مسهل و این مشتمل بر چند قسم است صفت
عمل تربد معدنی طریق زیبق مسهل اختراع پراکلسوس اما
فواید این زیبق طریق دیگر که موسوم است زیبق مرجانی پنجم طریق

دیگر از زیبق طریق دیگر در تدبیر زیبق که موسوم است
بزیبق الحیوة طریق تصعید انتیمون طریق دیگر از انتیمون
ایضا طریق دیگر از انتیمون طریق دیگر در تدبیر انتیمون صفت
صفت ابن ابکه در تصعید انتیمون در کار است طریق
عمل زجاج انتیمونی طریق اصلاح ابن انتیمون صفت معجون
انتیمون قانون استعمال انتیمون و زیبق صفت عمل دیاقا
سلیقون مسهل طریق تدبیر محموده طریق دیگر تدبیر خربق ایضا
طریق دیگر ایضا طریق دیگر صفت دیاقا سلیقون صفت عمل
مسهل جامع از صنایع براکلسوس طریق استخراج روح طرطیر
کیفیت استعمال روح طرطیر فصل چهارم از مقالهٔ اول از جزو
دوم در ادرار و مدرات طریق استعمال روح ملح ملد صفت
روح بارود صفت سال پرونیلا فصل پنجم از مقالهٔ اول از
جزو دوم در بیان معرق طریق عمل انتیمون دیاقور تیکو صفت
انتیمون معرق ساذج صفت روح طرطیر معرق فصل ششم از
مقالهٔ اول از جزو دوم در تقویت و حفظ بلسان طبعی
طریق استخراج ملح لؤلؤ صفت ملح مرجان طریق استخراج املاح
سایر جواهر صفت اکسیر ذو الخاصیة فصل هفتم از مقالهٔ اول
از جزو دوم در مسکنات و جع منومات صفت لودنوم طریق
تدبیر لودنوم صفت معجون لودنوم فصل هشتم از مقالهٔ اول از جزو

دوم

دوم در مشمومات صفت مشمومی که از تراکیب براکلسوس
مقالهٔ دوم از جزو دوم از کتاب کیمیای پاراسلوس در معالجات جزئیه و آن
مشتمل است بر نوزده فصل فصل اول از مقالهٔ دوم از جزو
دوم در ادویهٔ مقویهٔ اعضاء رئیسه و صفت دوای مقوی
فصل دویم از مقالهٔ دوم از جزو دوم در بیان ادویهٔ
امراض مزمنهٔ سر صفت دوای امراض دماغیه و عصبانیه
و صفت روغن کهربا فصل سیم از مقالهٔ دوم از جزو دوم در
بیان ادویهٔ امراض چشم و طریق تدبیر توتیا فصل چهارم
از مقالهٔ دوم از جزو دوم در ادویهٔ امراض دندانها صفت
آب دیگر برای دندان فصل پنجم از مقالهٔ دوم از جزو دوم
در ادویهٔ امراض صدر و صفت لبن الکبریت فصل ششم از مقالهٔ
دوم از جزو دوم در ادویهٔ امراض قلب و صفت طلای صدبرگ که
موسوم است باورد دوم قلمش یعنی ذهب الرعد طریق استخراج
روح بول و طریق استخراج روح ملح فصل هفتم از مقالهٔ دوم از
جزو دوم در بیان دوائی که برای امراض معده است و صفت
استخراج زاج زهره و مریخ فصل هشتم از مقالهٔ دوم در امراض
رحم و صفت اکسیر الرحم صفت ملح مشتری برای اختناق و صفت
عرق برای اختناق رحم فصل نهم از مقالهٔ دوم در بیان
و صفت دواء مفتح سده طحال و مدر طمث فصل دهم از مقالهٔ دوم

در امراض کلبه ومثانه وصفت ملح صفت حصات کلیه
ومثانه که از صنایع براکلسوس است فصل یازدهم از مقاله دوم
از جزو دوم در بیان دواء استسقا وصفت مسهلی برای
استسقا فصل دوازدهم از مقاله دوم از جزو دوم در دوای اسهال
وسفوف اسهال وصفت زعفران الحدید فصل سیزدهم در
صفت دوای مجهت تقویت جماع فصل چهاردهم در بیان دوای
مفاصل ونقرس وصفت زیبق مرجانی وادویه مقویه مفاصل
وصفت دهن بلسان مسکن اوجاع مفاصل ونقرس ایضا
صفت دواء دیگر مسکن اوجاع مفاصل ونقرس صفت مرهمی
که همین خاصیت دارد فصل پانزدهم در ادویه حمیات وصفت
سفوفی که بعد از مسهل جامع وتربیه معده مستعمل است فصل
شانزدهم دوای جمیع حمیات دایره ولازمه فصل هفدهم در بیان
دوای طاعون وحمیات وبائیه وامراض دایره وطریقه تصعید
کبریت وکیفیت تصعید کبریت وصفت دوای زهرة الکبریت
از صنایع براکلسوس فواید دوای زهر الکبریت دیگر وفواید
زهر الکبریت مرکب وفواید زهر الکبریت ساذج وصفت ماء
التریاق فصل هیجدهم از مقاله دوم از جزو دوم در دوای
سموم وتریاق موصیابی وصفت دوای نافع جمیع سموم از
صنایع براکلسوس فصل نوزدهم از مقاله دوم از جزو دوم در



ادویه جروح وقروح وصفت دهن بلسان نافع جمیع
جراحات وصفت استکتکوم از صنایع براکلسوس
وکیفیت ساختن استکتکوم وصفت حجر الجراحات وکیفیت
استعمال ان صفت سکر زحل صفت ماء بزر الصفدع وصفت
زیبق الحکمت مدبر وصفت مرهم الکواکب جزو سیم که خاتمه
کتاب کیمیای باسلیقا وانموذج ذخیرة اسکندری انتخاب و
بطریق خاتمة الحال ومستزاد نموده مشتمل است بر سه فن
فن اول از جزو سیم که خاتمه کتاب کیمیای باسلیقا است
در بیان اصول صفت وتدبیر اکسیرات ثلاثه که عبارت است
از ذهب وفضه ونحاس واین شامل است بر چهار باب
ودستور وصنایع واعمال چند که تفصیل ان مرقوم می‌گردد
فصل در کیفیت ابی که موسوم است بصابون وطریق
استخراج ان در کیفیت استخراج ابی که مسمی است بفوردیال
واز اجزاء ان در کیفیت استخراج ابی که موسوم است
بزعراسیوس وطریق استخراج ان در کیفیت استخراج ابی
که طبراس نامیده اند وکیفیت استخراج ان در ذکر خواص تیزاب
چهارم که موسوم است بطبریاس فصل در معرفت استخراج
جوهری که مستودع است در ان قوت مریخ وشرح ومنافع
که در ان مستودع است قوت مریخ باب در تطهیر زرنیخ

دوستوران باب دیگر در تطهیر زرنیخ طریق تصعید زرنیخ
مطهر طریق تطهیر نحاس طریق تبیض نحاس طریق تبیض نحاس
بوجه دیگر طریق تلیین نحاس مبیض صفت ماء ملیّن صفت
ماء ملیّن دیگر بزبک که مسمی است بکابلیاس باب
در نقل نحاس از هیئت خود بهیئت ذهب طریق تطهیر توتیا
طریق تطهیر نحاس برای تصفیر طریق القاء توتیای مطهر بر
نحاس مطهر مصفر در کیفیت تطهیر فضه باب در تدبیر اکسیر
فضه که محتاج است بر چهار قاعده و بیان قواعد ان قاعده
القاء این اکسیر بر فضه فن دوم از جزو سیم از خاتمه کتاب
کیمیای باسلیقا در بیان کیفیت حل لولو و حل طلق و این
مشتمل است بر چهارده صنعت و یک وصیت صنعت اول
حلی که موسوم است با لطالبوس صنعت دوم حلی که معروفست
به بیش برمس صنعت سیم حل بعملی که مسمی است بانالبوس صنعت
چهارم حل مدعو بجفر انیاس صنعت پنجم حل طلق بطریق که
منسوبست به قنبان ابن انوش صنعت ششم ترکیبی که
مسمی به ایلا ابلا دوس است صنعت هفتم حل طلق بطریقی که قباثار ا
نامند صنعت هشتم حل طلق که موسوم ثابا زادیس است که یعنی
دو دهیین باشد صنعت نهم طریق حل که موسوم است به باثا سالیو
صنعت دهم ترکیبی که مدعو شبالاماس صنعت یازدهم

طریق

طریق حلی که موسوم است ببیاطوس صنعت دوازدهم
ترکیبی که بعمل میارند با ماء الدم صنعت سیزدهم ابی که زلک
میکند بقوت تمام صنعت چهاردهم در بیان حل طلق که بطریق
مختصر است وصیت عامل فن سیم از جزو سیم از خاتمه کتاب
کیمیای باسلیقا در صنعت تریاقات مخلصه از سموم و ترکیب
سم مهلک و دوای مجذوم و علاج مجنون و این مشتمل است
بر نه ترکیب ترکیب اول در بیان تریاق معروف به البیانوس
که بمعنی حیات المسموم است از تراکیب هلابیل ابن قینان
ترکیب دوم در بیان تریاق هرمس کبیر است ترکیب سیم صفت
تریاقی است که هرمس نام کنانسته اشبرسالنوس یعنی
مثبت الحیوة ترکیب چهارم تریاقی است که ترکیب کرده او هرمس
برای دفع سم ترکیب پنجم صفت تریاقی است که موسوم کرده
هرمس او را ابللونیوس یعنی شدید النفوذ ترکیب ششم صفت
تریاق دردهالوش است و تفسیر او ان متخذ من لحم
الحیات است ترکیب هفتم صفت ترکیب سمی است که هلاک میسازد
از لتشخ ترکیب هشتم در علاج مجذوم است ترکیب نهم
در علاج مجنون است اما مقدمه از جزو اول از کتاب کیمیای
باسلیقا در شناختن کیمیا و حقیقت ان و بیان احتیاج بان
و غرض از ان پس میگوییم که کیمیا لفظی است یونانی و اصل

چهارم

ان خیمیا است و معنی خیمیا تحلیل و تفریقات و بعضی
مردم اطلاق کرده اند کیمیا را بر صناعت هرمسیه
و بعضی اطلاق نموده اند بر اسرار کاهنان و اول کسیکه
اختراع کیمیا نموده هرمس قوم مصریست که ازان تعلیم
گرفته اند کهنه و بعد ازان شیوع یافته تا اینکه بیونان
رسیده پس یونانیان درین علم کتب و رسایل بسیار
تصنیف نموده اند پس از ایشان انتقال یافته باهل
اسلام و درین فن تالیف نموده اند کتب بسیار و رسالهای
متعدده و مقصود از لفظ کیمیا اصلاح معادن
و تغییر انها است از فساد بصلاح مثل اینکه مس را
نقره کنند و نقره را منقلب بطلا سازند تا انکه پیدا
شد براکلسوس جرمانی پس او تغییر داد و غرض را از صناعت
کیمیا و گردانید او را از اقسام صناعت طب و نام گذاشت
از اشیاء غریباء الطبیه و معنی ان جمع مختلفات و تحلیلات
و تفریقات و این اسم مخصوص بصناعت طب کیمیائیست
و هر چند نامیده شود بکیمیای طبیه یا طب کیمیا و گاهی
اطلاق میشود کیمیا بر حکمت و اسرار طبیعت لیکن درینجا
مراد از لفظ کیمیا اشیاء غریبا یعنی صناعت طبیه
کیمیائیه است و موضوع ان اجسام معدنیه است و حد این



انست که این صناعتی است که دانسته میشود بان کیفیت
تحلیل معدنیات و اصلاح انها و نهایت این بر دو
قسم است یکی ازان دو قسم انست که باطنی و داخلی باشد
و ان تحلیل معدنیات است و تنقیه نمودن انها از چیزهای
فاسد کننده و ترکیب و تفریق نمودن انها و قسم دوم
ازان چیزیست که خارج ازان باشد و ان نیز بر دو قسم است
یکی کامل کردن معدنیات ناقصه و تغییر دادن صورتهای
اصلی معادن بصوریکه اشرف از صورت اولی انها باشد
مثل اینکه مس نقره شود یا نقره طلا شود و دوم حفظ
صحت بدن انسان است و ازاله مرض ازان و غرض ما
ازین علم در اینجا حفظ صحت بدن انسان و ازاله مرض
انست زیرا که غایت مطلب انسان تدبیر معاش و معاد
اوست و بعض مردم نسبت میدهند کسی را که متوجه
صناعت کیمیا شود بکلمه قبیحه که تزویر است و اعتقاد
میکنند که مزاولت باین تباسات بجهت برگردانیدن
و رسانیدن معادن ناقصه است بمرتبه کمال و تحقیق
میدانند که مراد ازین علم نیست مگر همین و این کار نیست
چنانچه انها گمان کرده اند و تحقیق جز این نیست که علم
صناعت کیمیای برای اینست که بدانند چگونگی و کیفیت

تحلیل وترکیب وتنقیه واصلاح معادن وغیره وتقطیرات
وارواح وادهان وابها وتیزابهای شریفه نافعه برای
چیزهای که غایت مطلب است وان حفظ صحت بدن انسان
وازاله مرض خواهد بود انست واین موضوع اعم از انکه از
معدنیات باشد یا از نباتات یا از حیوانات وکسیکه
این را نداند نخواهد دانست کیفیت تحلیل وتقطیر وتلطیف
کثیف را بمرتبه که نفوذ کند در جسم کثیف مثل نفوذ روح
در جسد وتقلیل کمیت جسم ودواء مستعمله یا باقی بودن
یا زیاد کردن قوه موثر ان مثل اینکه مجموع قوت دوا یا
از ابها یا نمکها یا ارواح وغیره بگیرد بنحویکه در قوة
ان نقصان نرسد بلکه سرعت اثر وقوة ان زیاده شود
با اینکه جرم کیفیت از او دور کرده باشد که از مقدار قلیل
ان اثر کثیر سریع بظهور رسد پس عامه برا محتاج اند
باین علم وکامل نمیشود صناعت طبیه مگر بدانستن
این صناعتها که محتاج الیه کافه برایات وبعضی مردم
خیال نداشته اند معالجه کردن بمعدنیات را وقایلند
براینکه این معدنیات از طبیعت منفعل نمیتوانند وهرچه
از ان که منفعل شود از طبیعت بسا باشد که هلاک نیز
بسبب سمیتی که دارد وندانسته اند که این صناعت کیمیائی

سریع

دانسته

دانسته می شود طریق تلطیف اجسام معادن وغیره
وپاک وتنقیه کردن او از سمیت تا پس درین صورت منفعل
می شوند از طبیعت واثر میکنند در ان اثری که خالی از سمیت
باشد لیکن در این حال فعل ان در بدن انسان اقوی
خواهد بود واما بقراط در کتاب امراض داخله گفته که مرض
قوی محتاج است بدوای قوی وبدانکه علامت صناعت طب
وصناعت کیمیا امریست از قدیم معلوم لیکن پراکلسوس
اختراع کرده اصولی چند در صناعت طب بمنوال دیگر
واصطلاحات تازه والفاظ عجیبه وگمان کرده است
که این علم را ان اختراع نموده ونیست کار چنانچه ان گمان
کرده اما اختراع اصطلاحات وعبارات غریبه نموده
وانچه را او ذکر کرده از اصول صناعت طب همه ماخوذ از
حکمت وصناعت وعلاقه بصناعت ندارد وحاصل
مضمون اینست که انچه تالیف کرده پراکلسوس همه ماخوذ
از حکمت وصناعت کیمیا اوست هریک از این دو علم سابق
وانقدیم اند **مقاله اولی** در جز نظری از اشیا غیبا که
عبارت از نت کیمیائی باشد در بیان امور طبیعیه است
واین مشتمل است بر چند فصل **فصل اول در بیان هیولی اولی**
وتراکیب بدانکه پراکلسوس گفته در کتاب تالیف خود که موسوم

نموده بر افنای اینکه بدانکه داخل آسمان مبدء آن
چیزها نیست که قبول فساد میکند از اشیائی که همه آنها
راجع ومنتهی میشوند بسوی آن مبدء در وقت فساد و
همین مبدء همان هیولی محل کل است وهمان سر اکبر است
وان مبدء ادراک نمیشود بحس وان امر نیست وجدانی که
مقید نیست ومصور نیست بصورتی ومشکل نیست بشکلی
ومکیف نیست بکیفیتی از کیفیات واین سر اکبر است
وهمین اصل عناصر ومادر آنها است که تولید عناصر از آن
میشود وتکون جمیع کائنات وصور واشکال والوان و
طعوم اینها از آنست وان مثل مرکز است مر جمیع اشیاء را
وموضوع ذاتی است برای تمامی صور واز آن حاصل شده
هر چیز که بالفعل است وان مبدء حیات ومبدء فعل طبیعت
ومبدء کون وفساد ومبدء امتزاج است واین مبدء که
اصل است مبدء حیات بعالم وان سر الهی قدیم مخلوقست
مؤلف شرح میگوید که میگویم من که قول هیولی اولی امر قدیمست
که ذکر کرده او را ارسطاطالیس قبل وقدماء یونانیین نیز
واین نیست اینکه خود فاعل باشد وبدرستی وتحقیق که آن قبول
کننده فعل است وبعضی گفته اند که مراد از هیولی نفس عالم است
واین مذهب افلاطونست ومذهب افلاطون این است

که نفس

که نفس نیست محل ونه موضوع برای چیزی مخصوص بخلاف
صور واشکال که اینها موضوع اند برای چیزی مخصوص و
افلاطون در کتاب نفس عالم گفته اینکه خدای تبارک وتعالی
خلق کرده نفس عالم را وگردانیده یعنی مقرر کرده در وسط
عالم وبان حاصل میشود تدبیر وتصرف وگفته است
فی طیماوس گردانیده است خدای تعالی در وسط عالم روح بعینه
پرورش دهنده که تدبیر عالم با وست واضافه حیات وصور
واشکال از آن میشود وهمان فی طیماوس در مقالهٔ عشره
در نوامیس گفته که نفس عالم چیزیست که بان تدبیر عالم و حفظ
صور واشکال آن میشود واز آنست حیاه وارسطو در مقالهٔ
ثالثه از کتاب الحیوان گفته که در زمین رطوبتی است ودر
اب روح است ودر روح نفسی است پس در صورتیکه چنین
باشد خواهد بود جمیع اشیاء مملو از نفس واین قول
ارسطو مشعر بر نیست که قایل است به نفس عالم با اینکه در
مذهب تصلب وتعصب دارد ودلالت بر قول افلاطون
وهرمس در کتاب عقل گفته اینکه در عالم است روحی سرایت
کننده در جمیع اجزای عالم که بقا وحفظ عالم وحیات
اوست واین کلی است که از اسماء السموات میباشد وارسطو
در کتاب العالم خود گفته بیان نموده که اطلاق میشود روح

برجوهری که حافظ باشد مر نوع را از نبات یا حیوان و هرمس در کتاب خود که

بلوح زمردی ایراد نموده که هر چیز سفلی مثل علوی و هر چیز
علوی مثل سفلی است یعنی اینکه روح کلیه ساریست در عالی
وسافل و از جمله این قول معلوم می شود که مراد براکلسوس
از سر اکبر همان نفس عالم است چنانچه مخفی نیست و هرچند
هست در وانچه هست فصل دوم در بیان عناصر اربعه است
بدانکه خدای تبارک و تعالی چون خلق کرد هیولی اولی و سر اکبر را
فایض شد از آن عناصر اربعه که متولد میشوند از آن جمیع مولدات
سفلیه و این عناصر ظاهره الحس اند و ستر آن و باطن آن
خفی است از حس و این باطن محفوظ است که تغیر نمی یابد و قبول
فساد نمیکند و این اصل است صور عنصریه ظاهره را که قابل
کون و فساد و تغیر است پس این عناصر ظاهره محسوس بدرستی
و تحقیق که خواهد بود عنصر بسبب آن عنصر اصلیه باطنیه
همچنانکه نیست انسان بگوشت و خون بلکه انسان است بنفس
و روح چنانچه اینمعنی پوشیده نیست و هرگاه بگوییم که این
نبات متولد از زمین است پس ما قصد میکنیم از این اینکه
متولد و ناشی میشود از آن اصلی که قابل تغیر نیست و از برای
ثمر هست هر عنصر [illegible] پس ثمره عنصر خاکی گیاه و درخت است
و ثمره عنصر آبی معادن و احجارند و ثمره عنصر هوائی است

طلول

طلول و من است اما طلول عبارت از بادانها بیا
ضعیف نرم است و اما من بمعنی شبنمیست که بر اشجار و
احجار مینشیند و مثل شیرخشت و ترنجبین و غیره منجمد
میگردد و ثمره عنصر ناری باران و برف است و سوای
که از اتباع براکلسوس است گفته که این عناصر همان
اصولی است که حافظ انواع ظاهره است و دفرولیوشونیان
نموده که عناصر بر دو قسم است اند قسمی از آن ظاهر است
و قسمی از آن باطن است و اختلاط نیست میان انچه از آن
ظاهر است و ظاهر از آن همان جسم اسطقس است نه نفس
آن و اصل آن و جسم استقس مرکب است از زیبق و کبریت
و ملح و عناصر اربعه مرکب است از این اصول ثلثه و اختلاف
صور عناصر بسبب اختلاف ترکیب است و قول که کتاب
اینست که عناصر ظاهره دو اند یابس و رطب اما یابس
مثل خاک و اما رطب مثل آب و آتش و هوا در نزد او
عنصر نیست و این مذهب از مذهب اقل بعید است و در
نزد جمهور طائفه براکلسوس عناصر بر دو قسم است ظاهر و
باطن اما ظاهر مثل جسم و اما باطن مثل نفس و این عنصر
باطن همان مبدء حیات و حافظ نوع است و تکون اشیا
در عالم از آن است و ظاهر از عناصر قابل تغیر و کون و فساد

هست تغیر باطن ازان که تغیری کند **فصل سیم در بیان**
**صور و انواع** او اصول اشیا است و براکلسوس در کتاب
خود که موسوم بابلیا استرات بیان نموده که دو قوه ا
در جمیع چیزهای که قابل کون و فسادند یکی قوتی که با
حفظ نوع میشود و این حفظ یا از تولید اشخاص است
یا از توالدات و یکی قوتی است که بان حفظ صورت و
شکل و رنگ و طعم و مقدار ان چیز میکند و اینها هم
حاصل میشوند از ترکیب و تکوین ۳ چیز لا بد است یکی
مدبر و ان محرک و منضج و جامع و مفرق است و باعث
زیاده و نقصان و مقدار و تکمیل فعل طبعی در مدت معتبر
که محدود است تا بلوغ ان نوع بکمال خود و همانست مؤثر
در نبات و معدن و حیوان و دویمی از ان ۳ چیز اصل است
و این اصل ماده است که تکوین میباید از ان و سیم از انها
حافظ نوع است که این امر سماوی الهی است و این امر سماوی که الهم
بر دو قسم است قسمی از ان اینست که قابل تغیر نیست مثل حافظ
اجسام فلکیه و قسمی دیگر از ان هست که قابل تغیرات است و ان
در شمس و قمر و نجوم است بجهت تاثیرات اینها در عالم اجسام
**بر دو قسم اند** یکی از انها اجسامی هستند عالیه صافیه متشابهه
کامله الصور و الشکل و دویمی از ان اجسام سافله کثیفه

غیر

غیر متشابهه است که کامله الصور هستند مثل عناصر
و جمیع انواع و اصناف مولدات چنانچه معدن مثل ا
نبات نیست و نبات نیز مختلف است چنانچه جسم پادزهر نجوبیه
قوتی است و فو نباتی است شبیه بکرفس و همچنین جسم
انسان مشابه بجسم شیر هست و این اجسام هرچند قابل
کون و فساد هستند لیکن نوع انها باقی است پس هر جسمی
که فاسد شود میشود جسم دیگر غیر ان مثل توارد صورتها
مختلفه بر هیولی و حال انکه هیولی باقی است در هر حال
**فصل چهارم در بیان تحقیق حیات** و حیات بلوغ بحد تمام
کمال است از برای نوع که بسبب ان ظاهر میشود افعال
و اثار ان و این کمال موجودات در معدن و نبات و حیوان
پس حیات بجهت حیوان امریست ظاهر و ان اینست که ظاهر
شود از حیوان افعال مختلفه از حرکت و سکون ارادیه و
حیات نبات چیزی نیست یعنی قوتی است که صادر شود از ان
نمو و زیاده و تغذیه و حیات در معدن ان چیزیست یعنی
قوتی است که نگاه دارنده لون و شکل و طعم است و ظاهر
میشود بسبب ان قوت اثرهای مخصوص مثل جذب مقناطیس
اهن را و التصاق و انجذاب زیبق بسوی ذهب و جماد میکه
ظاهر میشود از جسم اثار مخصوصه ان پس خواهد بود حی

وزنده و هرگاه معدن را حیاتی باشد پس جایز است
که زیاده شود و نمو یابد زیرا که چیزیکه حافظ
نوع انست باقی است و بتحقیق که مشاهده شده زیاده
شدن بعضی از معادن و نمو ان چنانچه زاج را هرگاه
بر ارند از ان مقدار بسیاری که هست که زیاده میشود
هرگاه بر ارند مقدار بسیاری از ان را انگاه هست که زیاده
میشود و پر میکند همکان ظرفی را که در انست و نیز مشاهده
شده این معنی در بلاد صفالیه از ممالک عجم که در ان
سرزمین معدن طلا است و زیاده میشود در هر چهل
سال هرگاه بر میدارند از ان مقداری از طلا را باز عود
میکند و زیاده میشود بمقدار اول و نیز مشاهده شده
در ان ناحیه عروق رصاصیه خاکستری رنگ کیمیائی شود
در زمین ان ناحیه که هرگاه بعد از چندی از زمان
عروق مزبوره را از خاک بر ارند خواهد بود نقره بیضا بعضی
اهل ریشهای خاکستر رنگ در زمین مزبور بعمل میاید که بعد
از مرور ایام نقره میشود و همچنین یافته اند در بلاد خروط
در زمین عروقی از رصاص که هرگاه در خاک دفن و پنهان
سازند و بعد از چهل سال از خاک بر ارند خواهند دید که نقره
بیضا شده و در سلیسا معدن اهن است که بر میگیرند از ان و بعد

ازده

ازده سال زیاده میشود و میرسد بمقدار اول و در
همان اراضی ریگهای نحاسی رنگ است که هرگاه بعد از مدتی
طویل از زمان بر اورده اند از خاک دیده اند که بمرتبه
ذهبیت رسیده و همچنین هست معادن ملح و غیره از احجار
و گفته اند که عاقد برای همه یک امر است یعنی قوه عاقده همه
یکی است و اختلاف در مواد قابله است و گفته اند که بلکه
برای هر معدنی روحی مخصوص هست که انست عاقد ان معدن
فصل پنجم در بیان حرارت منبثه و روح است و حرارت منبثه را
که همان روح است اطلاق مینمایند این طائفه یعنی منبثه
مومیای حیوانی و کبریت حیوانی و حیوتی و بلسان طبیعی
و این حرارت متنوع است بحسب تنوع اجسام و حیوانات
و میباشد موت ان جسم بانعدام ان حرارت و جمیع اهل
صناعت کیمیا و مشائین حکما اتفاق کرده اند بر اینکه این
حرارت سماویه بسیطه است که نیست از عنصریات فصل
ششم در بیان اصول جسدانست که ترکیب یافته شده اجسام از ان
در مذهب این طائفه گفته اند که اجسام سه است زیبق و کبریت
و ملح و بدانکه نیست مراد از این هر سه انچه متعارفست در
میان مردم زیرا که هر یک از این زیبق و کبریت و ملح متعارف
مرکبات از این سه اصل بلکه مراد از زیبق رطوبت سیاله ای

واز کبریت دهنیت واز ملح آن چیزی که ثابت و غلیظ و ارضی
باشد واز این هر سه جوهر ترکیب یافته میشود جمیع اجسام
وچونکه اصول سه اند فروع نیز سه شده که موالید ثلثه باشد
یعنی نبات و معدن و حیوان و باین جهت است که میباشد
ملح معدنی و ملح نباتی و همچنین نحو زیبق معدنی و زیبق نباتی
و زیبق حیوانی و کذا کبریت که معدنی و نباتی و حیوانی هم
میباشد زیرا که دهنیه یافته میشود در نبات و معدن و
حیوان هر سه چنانچه در کبریت متعارف و جوز و شحوم حیوانات
دهنیت میباشد پس کبریت از معادن و چون از نبات و شحم
از حیوان پس کار ملح عقد و انبات و کار کبریت حرکت و حیات
و نضج و فعل زیبق تبدیل و قبول شکل است و نیز گفته اند که
مبدء جمیع طعوم از ملح و مبدء روایح بتمامها از کبریت و مبدء
الوان همگی از زیبق است و هرمس گفته است که زیبق همان روح
و کبریت همان نفس و ملح همان جسد است و کورکتانس گفته که
زیبق رطوبت خالصه ملطفه مؤثره حاره روحانیه است که آلت
حیات و قابل صور و افعال معدنیه و نباتیه و حیوانیه است
و کبریت رطوبت جلوه خانیه از جزء جوهریه حاره است که فعل
نضج و نمو و بزور و غذا و تکون از آنست و ملح جسم یابس ارضی ثابت
مثبت است عاقدات فصل هفتم در بیان مزاج و کیفیت تکون است

وتکون

وتکون یعنی پیدایش و تکثیر انسنت و بتحقیق که مقرر
شد که حافظ نوع مکثر یعنی زیاده کننده افراد و موثر
در اجسام و تکون انواع است و بقراط گفته که بدانکه اینکه
معدوم و موجود نمیشود چیزی از چیزها اولا مادامی که
سبقت نگرفته باشد وجود شی در گذشته لیکن چون ترکیب
و تفریق اجسام متعاقب و متصل یکدیگرند گمان کرده
میشود که هر چه متفرق شد معدوم شد و هر چه ترکیب یافت
ابتداء موجود شد و نیست این امر مگر تفریق اجزاء در ابتدا
و ترکیب و امتزاج و تحلیل در حال وجود ثانیا و این امر است
که بالضروره واقع میشود بمقتضی حکمت الهی و چونکه انواع
عناصر مختلف است در خفت و ثقل و لطافت و کثافت و حرکت
و سکون زمان تکون آنها نیز مختلف است در طول و قصر پس
بعضی از آنها سریع التکون اند و بعضی بطیء التکون و در کره
سفلی سه نوع از مکونات اند که آن معدن و نبات و حیوان باشد
و مبدء و تکون در حیوان بلسان طبعی و کبریت حیاتی و مومیای
اصلی است و آن موسوم است بمادة الحیوة و در بعضی حیوانات
ظاهر میشود و هیجان مییابد در زمان یعنی و آن زمان زفاف
آن حیوانات اما انسان پس این ماده یعنی مادة الحیوة که
بلسان طبعی و کبریت حیاتی و مومیای اصلی باشد موجود است

دران در هر زمانی وطرق تولد حیوانات بسیارست
وحیوانات کامله متولد میشوند از منی ابوین وبعض
حیوانات متکون میشوند بتولد بطریق تعفین مثل
کرمها وبتوالد مثل موش ومبدء تکون نبات جسم
کثیف لزجست شبیه منی حیوان واین جسم موجودست
در جمیع اجزای نبات وبانست حفظ نوع نبات وهمین
جسم کثیف لزج که مبدء تکون نباتست گاهی میباشد در تخم
وگاهی در بیخ وگاهی در جمیع اجزای نبات وبرای این ماده
زمان معینی است که ظاهر میشود دران وکامل میشود
بحرکات افلاک وطلوع وغروب وقرب وبعد افتاب ومبدء
تکون معدن نیست منی ونه غیران از چیزهای که مبدء تکون
نبات وحیوانند بلکه مبدء ان همان حافظ نوع انست
پس بان نضج میابد وبان شکل ولون حاصل میکند اما
مبدء تکون در کرهٔ علیا پس فلکیات محتاج نیستند به
مبدء توالد وتکون زیرا که اینها کاملند که قبول تغیر و
فساد نمی نمایند لیکن کواکب حاصل میشود از طلوع وغروب
ودورانات انها ریاح چند که بعضی مغربی وبعضی مشرقی
وبعضی جنوبی وبعضی شمالیند بحسب چیزی که مقتضی ان کواکب
باشد واین ریاح را قوای دیگر هست غیر کیفیات اربعه همچنین



متولد میشود از بخارات دخانی بسبب تاثیر کواکب
دران وبحسب نضج وتصاعد شی در کرهٔ هوا بارانها
وبرقها وشبنمها وغیر اینها از کائنات جو وتاثیر کواکب
منحصر بر همین نیست بلکه کواکب را در عالم اثار بسیارست
که ظاهرست در معدن ونبات وحیوان واما مزاج پس
ان حرکتی است از عناصر که موجب اختلاط وامتزاج انها
میگردد وباعث ومحرک این امتزاج مبدء حیات صورت
ونوع است واین مزاج حاصل میشود بقوه همین مبدء وتعلیم
کرده او وراست صادق که وقوع وصدور ان تخلف پذیر نیست

فصل هشتم در بیان انواع متولده از انواع مختلفه بدانکه بعد از
مزاج وامتزاج متشکل میشود جسم بشکل نوع خود ونمو میابد
وتمام میشود بوضعی که کمال ان نوع باشد از قوی وارواح
وبعد از اتمام کمال نوع گاه هست که حاصل میشود در میانه
دو نوع مختلف متقارب نوع دیگر که مشابه هر یک از دو نوع
بوجهی باشد مثل استر که متولد است ما بین اسب وخر ومثل
سگ وگرگ که متولدست میان سگ وگرگ وگاه هست که متولد
میشود میانه مرغ وکبک حیوانی که هر دو نوع را شبیه
باشد وهمچنین می باشد این تولد میانه انواع نبات وانواع
معدن وگاه هست که متولد می شود از یک نوع نوع دیگر چنانچه

متولد می شود از شلجم ترب و از کمه ماش و از ریحان
سپستر و از سپستر نعناع و گاه هست که متولد میشود میان
اترج و تخم کتان ترخون هرگاه شق کنند اترج را و بپاشند
در ان تخم کتان و دفن کنند در زمین و گاه هست که متولد
میشود از مجموع دو تخم گیاهی که مشابه هر دو اصل باشد
و گاهی غالب می شود یک بزر بر بزر دیگر پس واقع میشود مشابهت
بر غالب بیشتر و همچنین است حال معدن چنانچه متولد می
شود زمرد از اصل نحاس و چنانچه تولد میابد یاقوت از
از اصل فضه و همچنانکه تولد می شود لعل از اصل حدید پس
منزه است خالقی که ودیعت گذاشته در هر نوعی قوتی که تولید
می یابد از ان چیزیکه مشابه و مماثل و مقارب و مخالف او
باشد بحسب ادوار فلکی و طبایع و بقاع و گاه هست که تولید
میابد از نبات حیوان چنانچه در زمین اسکوبیا از جانب
بحر از بلاد فلنک شجری هست که متولد میشود در ان حیوانی
مثل کرمه که نمو میکند و زیاده و بزرک می شود تا اینکه
مثل مرغ ابی میشود و ان بسیار است در ان ناحیه که صید
میکنند و گوشت او را می خورند و در بلاد قلماق از زمین
مسکواة در ناحیه بحر قلزم نباتی است مشابه خربزه که هر چیز
بیفتد چیزی از بزر ان در ان سر زمین میرو بید سبز میشود

چیزی

چیزی که بشکل بره کوچکی است پس بتدریج سفید
می شود پس سرایت میکند در ان حیات و بیخ ان اثر
نافش از ناف ان است و می چرد و گیاههایی که در اطراف
اوست پس هر گاه بگیرند و ذبح کنند او را بر میاید
از ان خونی مایل بسپیدی و گوشت او هم سفید است
مثل گوشت خرچنگ پس میپزند و میخورند و بسیار
لذیذ است و هر گاه بچرد گیاهی که اطراف اوست و باقی
نماند گیاهی برای چریدن ان در اطراف او میمیرد و خشک
میشود و بر طرف میگردد و اهل ان سر زمین میسازند
از جلد ان عرقچین و بر سرهای خود میپوشند مثل انکه
از پوست میش میسازند و میسامند بزنان مردم ان
ناحیه از ابوراخ فصل نهم در کیفیت تغیر صور اجسام که
بقای صورت نوعیه اصلیه باطنیه است بدانکه
برای اجسام دو صورتست یکصورت ظاهری که قابل
تغیر است و یکصورت باطنی که قبول نمیکند تغیر و فنا
چنانچه مشاهده میشود در طلای مکلس که بیرون
امده از صورت ظاهره خود و بیرون نیامده از صورت
باطنه خود و در زیبق مکلس در اب حاده یعنی تیزاب
پس بتحقیق که ان نیز بیرون رفته از صورت ظاهره خود

ومتغیر نشده صورت باطنهٔ ان ودلیل برین بحز
عود انست از صورت متغیره عارضه بصورت اصلیهٔ
خود از بعضی تدابیر و اما تحلیل وتفریق پس بانکه
هرچه بر اتش صبر نتواند کرد بلکه متصاعد شود وبرد
ان را روح طایر مینامند وهرچه بر اتش صبر تواند کرد
مینامند انرا جسم ثابت واهل صناعت گفته اند که هرکه
قادر بر تثبیت ارواح وتصعید اجساد شود وتواند
که جسم ثابت را روح طایر کند پس بتحقیق که مالک صنعت
شده است اما عقد این است که روح متخلخل را جسد
کیف کند اما حل اینست که بکرداند اجساد را ارواح
لطیفه وانواع ارواح در نزد اهل صناعت زیبق وکبریت
وزرنیخ وقلیمیا است ومراد از قلیمیا باصطلاح
اهل صناعت ان چیزیست که از گداختن اجساد متطرقه
مثل طلا ونقره وغیره مثل دود بر روی ان واطراف
ان گردد منجمد بعد گداختن وبعضی ازین ارواح بسهولت
ثابت میشود وبعضی بدشواری وهمچنین اجساد که بعضی
سهل القبول اند در حل شدن وروح شدن وبعضی عسر القبول
اند وبدان که طبیعت در تکوین اشیاء عنصریه وحفظ
انها دو روح را کار میفرماید یکی روح اسمانی اتشی

که متخلخل

که متخلخل کند ان چیز را بسبب حرارت ومنفک نشود
ان حرارت از ان مادامی که متفرق وفاسد نشود
ودوم روح هوائی باردی که منکشف باشد تا موجب
اجتماع مانع تفرق اجزای گردد وباین دو روح تمام وکامل
میشود تکوین عنصریات فصل دهم در بیان نسبت عالم کبیر
بعالم اصغر که او انسان است بدانکه انسان مخلوق شریف
ونسخهٔ کامله است از هرچه در عالم کبیر است بدانکه هر یک
ازین انسان وعالم مرکب اند از صورت جسمانیهٔ ظاهره وروح
نفسانیهٔ باطنیه واصول جمیع موجودات موجودات در
انسان پس انسان فلک محیطی است مشتمل است بر هر چیزی
که در عالم کبیر است از افلاک ونجوم وعناصر ومولدات
وحکما عالم کبیر را منقسم کرده اند بر ۳ قسم یکی عالم عناصر است
که این سفلی است ویکی عالم افلاک که این عالی است سیم عالمی
که خارج از عالم افلاک باشد که خواسته اند از ان مجردات را
عقول وبالاتر از ان را وهمچنین انسان را نیز بر ۳ قسم تقسیم
نموده اند سر ودل ومعده ودر معده هضم میگردد غذا و
میشود کیلوس وسرایت میکند بجمیع بدن پس غذائی باید با
اعضا هر یک بحسب استعداد خود همچنانکه عارض میشود که
عالم کبیر از کون وفساد وزیاده از نقصان در عالم عناصر

ودل مبدء حیاتست از برای جمیع بدن مثل آفتاب
در عالم کبیر پس بتحقیق که بآفتاب حیات مییابند نبات
وحیوان ومعدن وسر مبدء ادراکات وحواس وتدبیر
بدن است مثل ارواحی که فوق عالم افلاک تدبیر عالم
میکنند وهمچنانکه در عالم کبیر هفت کواکب سیاره‌اند
همچنانکه در انسان نیز هفت اعضای رئیسه است پس
قمر منسوبست بریه او دماغ ودل منسوبست بشمس وشش
منسوبست بعطارد وکبد منسوبست بمشتری وزهره منسوبست
بمریخ وطحال منسوبست بزحل والات تناسل منسوبست
بزهره وچنانچه در فلک حرکت وضعیه دائم هست
همچنین در انسان نیز حرکت وضعیه در رگهای شرایین دائم
الحیات هست چنانچه در عالم ریاح مختلفه هست همچنان
در انسان ریاح وقراقر وجشاء که عبارت از آروغ باشد
میباشد وهمچنانکه در عالم زلزله ورعد میباشد در
انسان نیز قشعریره ونافذ وتمرج میباشد وهمچنانکه
در عالم عارض میشود باد انها عارض میشود در انسان نیز
اسهالات وادرارات وچنانچه عارض میشود در عالم زوابع
عارض میشود در انسان نیز قولنج وسکته وچنانچه عارض
میشود در عالم قلت امطار ویبوست عارض میگردد در انسان

نیز

نیز دق وذبول وچنانچه عارض میشود در عالم
زیادتی رطوبات بسبب زیادتی امطار عارض میشود
در انسان استسقا وچنانچه عارض میگردد در عالم
تغیر هوا وتاریکیها عارض میشود در انسان صرع
وهم چنانکه عارض میشود در عالم ابر وظلمت عارض
میشود در چشم وسر انسان ظلمت ودوار وهم چنانکه
می باشد در عالم صفای جو یعنی هواء صاف واعتدال
هوا همچنین می باشد در انسان حالت صحت واعتدال
مزاج وهم چنانکه میباشد در زمین معادن واحجار
میباشد در انسان نیز عظام بر اوض لحم اوست وانهار
عروق رگهای او وبحر مثانه اوست وهم چنانکه پسر
مشابهه باپدر همچنین انسان مشابهت بعالم کبیر که پدر
پدر انسان وانانست تولد انسان وماهیت
مر انسان را مناسبتی با انواع دیگر از حیوان ونبات و
معدن پس از انسان هست کسی که عزیز النفس وجری وشجاع
باشد مثل اسد ونمر وهست در انسان کسیکه دنی النفس
وجبان باشد مثل خرگوش ومیش وهست از انسان کسیکه
عجب وکثیر الالفت میباشد مثل دلفین حتی اینکه گفته‌اند
نجات میدهد ومیرهاند غریق را وهمچنین اکثر چیزها

از نبات و هرگاه خشک شود مفارقت نمیکند از آن
تازه زنده او و خشک مرده او را و هست از آنجمله که
اظهار صداقت میکند و در محفلی عداوت دارد مثل
تمساح و هست از آنجمله که دزد است مثل موش و عطعط
و هست از آنجمله انسان شدید العداوه مثل شتر و هست
از آنجمله که کثیر الاکل باشد مثل کلاغ و از آنجمله که
مایل بزنان باشد مثل بوزینه و هست از آن جمله که
لطیف باشد مثل کبوتر و هست از آنجمله کثیر الغضب
مثل شیر و هست از آن جمله که بارع و فایق باشد در صنعت
موسیقی مثل بلبل و هست از آنجمله که کثیر الاولادات
مثل خرگوش و هست از آن جمله کثیف مثل خنزیر و هست
از آنجمله بخیل مثل کلب و هست از آن جمله حریص مثل نمل
یعنی مورچه و از آن جمله کثیر الکلام است مثل شقاوقشر
و از آن جمله قوی الادراک است مثل حیه هرگاه کسیرا می‌بیند
که اراده قتل او را دارد سعی میکند که ضرب بسر او نرسد
و از آن جمله غافل است مثل کبوتر و از آن جمله کسی که میداند
امور آینده را مثل مورچه و زنبور عسل و از آن جمله کثیر
النوم است مثل خارپشت و خرگوش و از آن جمله کند فهم و
ابله است مثل الاغ و از آن جمله بزرگ منش و متعاضم است



مثل اسب و طاوس و از آن جمله کسیست که ظاهر میکند
که هیچ نمیداند و حال اینکه میداند مثل روباه و از آن
جمله کسیست که ماهر است در صنعت بنائی و عمارت
مثل خطاف یعنی پرستو و غیر اینها از آن جمله لا تعد
و لا تحصی است و انسان فرا گرفته است از حیوانات بسیاری
از صنایع را چنانچه از مرغابی فرا گرفته است صنعت
ملاحت سفینه و شنا و دیگر را و فرا گرفته است از بعضی طیور
که میخورند ماهی صنعت حقنه را و هم چنین منافع بعضی
ادویه را از حیوانات فرا گرفته اند چنانچه دانسته اند که
شکطرامشیع نافع است برای جراحت از برای اینکه هرگاه
جراحتی بر تن عارض میشود و قصد میکند ببوی آن نبات
و میخورد و آن را و ملتحم میشود جراحات و همچنین
دانسته اند منافع برازیانج برا از برای چشم از افعی بجهت
اینکه کور میشود در زمستان بسبب طول مسکنش زیر
زمین در ظلمت پس هرگاه فصل ربیع شد بر می‌آید و میرود
ببوی نبات رازیانج و میمالد او را بر چشمهای خود تا
گشوده میشود چشمهای او و عود میکند بصارت او و هم
هم چنین است بقله خطاطیف و همچنین دانسته اند منفعت
سیسالیوس را که نافع است بجهت ستم از کوازن که میخورد آن

افعی را پس هرگاه هیجان میکند در خون انسان سم قصد
میکند بوی سداب سالیوس پس میخورند از آن و دفع سم از
خود میکند بان و همچنین است کبوتر و کبک که هرگاه
برسد بانها چیزی سمی قصد میکند بسوی حب الغار
و میخورند از آن تا دفع سمیت میگردد و نیز هرگاه غالب
شود در پلنگ چشم آن ورم می‌یابد بسوی بعضی از تنجا
خار دار پس میخواشد انخار موضع ورم را تا منفجر شود
و صحت یابد و اسب هرگاه زیاده گردد خونش و ممتلی
شود عروقش احساس میکند از ثقل بدنش پس قصد
میکند رگ خود را از دندانهای خود پس جاری میشود
خون و برطرف میشود ثقل از آن مقاله دوم در بیان
اساس طب کیمیائی و آن مشتمل بر هشت فصل و ۳ اساس است
بدانکه اساس این طب بر ۳ جزء است اساس اول در
معرفت علم طبیعی بطریقه ایشان بنحویکه مذکور شد
قبل ازین اساس دوم در معرفت اسباب امراض بنحویکه
مذکور میشود حال اساس سیم در معرفت خواص معدنیات
وغیره وطریق تحلیل وتفریق آنها اول در معرفت ترکیب
بدن انسان و قوتهای آن بدانکه در انسان ۳ قوة است
اول قوة طبیعیه و محل آن کبد است که بان تغذیه و تنمیه

بدن

بدن می‌شود و این قوت از ملح اصلی است که آن حافظ
حیوان و موجب نمو آنست ۲ قوة حیوانیه است که محل
آن دل و بان حیوة بدن است و این از کبریت اصلی است
۳ قوت نفسانیه که محل آن دماغ و از آن است
حس و حرکت و ادراک ظاهری و باطنی و آن از زیبق اصلی
روحانی است و بدانکه از برای انسان دو جسم است جسم
ظاهر که مرکب از عناصر اربعه است که بان گوشت و خون و
باقی اجزای بدن باشد و جسم خفی غیر ظاهر برای حس باطن
و درین جسم تاثیر نور طبیعی است که آن مبدء نبوت و
الهامات است و آن مناسب اجسام عالیه فلکی است و این
جسم باطن مناسبت مر جسم ظاهر را که از آن میشود انسان
و اگر خواهی موسوم کن ظاهر را بجسم و باطن را بنفس و
مابین هر دو واسطه تالیف دهنده میان این هر دو هست
که آن روح است و این روح شل التی است مر نفس را در
ظاهر کردن افعال آن و رسانیدن حیوة بسوی جمیع بدن و
بدانکه اخلاط بدن در نزد این جماعت امر و احداث مکرر که
اختلاف در این است که بعضی خام اند و بعضی پخته و بر بعضی
غالب است زیبق و بر بعضی غالب است کبریت و بر بعضی ملح و از
ترکیب این ۳ چیز و قلت طبخ یا تجاوز یافتن طبخ امراض میگردد

انواع امراض و این حاصل از ترکیب این اشیا را مینامند
نزد این جماعت طرطیر و ازین طرطیرات تکون امراض مختلفه
**فصل دوم از مقالهٔ دوم از جزو اول در بیان اسباب امراض** و باین
فصل ظاهر میشود مراد ایشان اساس مذهب ایشان پس
بدانکه هرگاه شد اصل جمیع اشیا در تن و اینها این ۳ چیز که
زیبق و کبریت و ملح باشد مناسب است که اصول امراض نیز
نزد ایشان ۳ چیز بوده باشد تا مطابق گردد با اصل و این
که متنوع می شود امراض بسبب عوارض چند از ترکیب تغیر و
تفریق و تحلیل و انعقاد و زیادتی بعضی بر بعضی و غلبهٔ
بعضی بر بعضی یا زیادتی همگی در کمیت سبب کثرت استعمال
اغذیهٔ موافقه و غیر موافقه و بسببهای دیگر آسمانی که موثرند
در تحریک امراض و ادوار حمیات در زمان معین مثل
آفتاب و ماه و ستارهای دیگر و چنانچه ترکیب می یابد ازین
۳ اصل انواع نباتات و حیوانات و معادن و همچنین حاصل
می شود از ترکیب اینها که باتحاد مختلفه است انواع امراض
مختلفه و هرگاه این معنی مقرر شد پس **بدانکه امراض نیز بر ۳ قسم است**
کبریتیه و زیبقیه و ملحیه پس هرگاه عارض شود بر کبریت
حرارت غریبه و شدت و غلبه میکند حرارت بدیله باتحاد
مختلفه پس موجب حمیات و اورام فلغمونیه و بعض امراض

جدریه

جدریه و غیره میشود و زیبق هرگاه عارض شود بر وی
او حرارت طبخ دهنده و صعود میکند از طبخ و نزول
میکند یعنی فرو می آید پس موجب تولید انواع نوازل
و سکته و فالج و هر چه اشباه اینها باشد میگردد پس
عارض شود حرارت قویه که صعود بالا عالی کند تولد مینماید
از آن امراض دماغیه حاده مثل قرانیطس و مانیا و
صرع و غیره و اگر عارض شود بر وی او تکلیس یعنی امتزاج
پس هرگاه مخلوط شود با آن طرطیر متولد میگردد از آن
اوجاع مفاصل و نقرس و مراد از طرطیر در اصطلاح
عبارتست از دردی که اخلاط ثقیله کثیفه بلغمیه
و سوداویه باشد اما امراض عارضه از ملح پس بسیارست
و زیاده بر احصا و بیشتر امراض مزمنه از ملح است و میشود
بر چهار قسم یا اینست که مائیت و رطوبت مختل شود پس
عارض میشود اسهال و استسقا و غیره از امراض سیلانیه
رطوبیه یا بطریق احتراق است پس عارض میگردد ازین حکه
و جرب و قوبا و قروح رویه و سرطان و اسکورلوط یعنی
قلاع و حب افرنجی یعنی آتشک و داء الثعلب و امثال اینها
و یا بطریق انعقاد است پس عارض میشود ازین ثآلیل و ثلاثیات
و عقد و غدد و خنازیر و سقیروس و سقیروس بسین مهمله

وقاف و یاء تحتانی و رای مهمله و با سین مهمله
ورم صلب است سودائی یا بلغمی است که اگر ماده آن
سودای محض باشد از اسقیروس خالص مینامند و اگر
سودای مرکب با بلغم باشد غیر خالص مینامند و با برقو
تبخیرات پس عارض میشود از آن عرقهای بد بو و کند بغل
و تعفن بغلهای را و میان انگشتان و مثل اینها را
که با این بخار کبریت قلیلی است که عارض میگردد از آن هیچ
عرقیه فصل سیم از مقاله دویم از جزو اول در بیان کیفیت عروض امراض
و معنی خلطی که موسوم است در نزد ایشان بطرطیر بدانکه
هر چیز که خورده و آشامیده می شود و منهضم میگردد از معده
و بعد از هضم میگردد مبدء حیات از آن چیز آنکه صحیح
باشد برای تغذیه و حفظ بدن انسان و فضله غذا منقسم
میشود بر ۳ قسم زیبق و کبریت و ملح پس ملح را دفع میکند
طبیعت از طریق بول و زیبق را از مسامات و کبریت را
از امعاء و بدانکه در هر خوردنی و نوشیدنی میباشد اجزاء
کبریتیه و ملحیه و طینیه و رطوبیه لزجه و این چیزها منافی
صحت بجهت آنکه برای تغذیه بدن صالح نیستند و
بدانکه معده آلت تفریق و تحلیل اجزای غذا است مثل آلت
کیمیا پس هرگاه معده قوی باشد و قوة ممیزه نیز قوی باشد

مندفع

مندفع میسازد و غذا را بسوی اعضا بدرجه لطیف
خالص از فضول باشد و هرگاه معده ضعیف و قوة ممیزه
غیر کاملة التمیز باشد یعنی فضول را سده را کما هو حقه
جدا نتواند کرد مندفع میسازد با غذا بسوی اعضا فضول
غیر صالحه را برای تغذیه و آن هضم شده را مندفع میسازد
بسوی ماساریقا و از آن بسوی جگر و منهضم میسازد
و در آنجا هضم دویم جدا میکند صالح و فاسد را دفعهٔ
دویم پس آنچه که رنگ آن یاقوتی باشد صالح خواهد بود
برای تغذیه جمیع اعضا و هر چه بلوری رنگ باشد مندفع
میسازد بسوی گرده و از گرده بمثانه بطریق بول و اگر
قوت ممیزه در جگر ضعیف باشد مندفع میسازد آنچه
مندفع میتواند شد بسوی بول در عادت مصحوب با بعض
اخلاط لزجه و اگر یکی از این اعضای غذا ضعیف باشد
طرطیر مذ بود مصاحب غذا می شود و از آن مندفع نمیگردد دیگر
پس هرگاه منضم با غذا شد چیزی که غلبه کرده از زیبقیه
یا کبریتیه یا ملحیه حاصل میشود از این امراض مختلفه بنحوی
که ذکر کرده ایم و ذکر کرده براکلسوس در کتاب خود که
موسوم نموده بر اغنای اینکه طرطیر متولد می شود در بدن
از اغذیه و اشربه چنانچه ذکر کردیم و گاه هست که متولد

میشود از اصل فطرت از پدر و مادر و گاه هست که بسبب
تولد طرطیر فعل اعضا هضم و دفع نقصان میپذیرد و
چنانچه ذکر کردیم تولید مییابد انواع امراض و جمیع
متقدمین ادراک نکرده اند اینمعنی را و ازین سبب است
که عاجز شده اند از معالجهٔ این امراض و اما کسیکه بداند
تدبیر جوهر را که مسمی است بمذهب الحیوة میتوانند شد از آن
معالجهٔ این امراض که متکون از طرطیر مذکورات و بدانکه
طرطیر بر چهار نوع است چنانچه عناصر چهارگانه اند برای
اینکه غذای ما از آن چیز است که ترکیب یافته شده از عناصر
اربعه اول طرطیریست که این از نباتات ارضیه است و دوم
طرطیر است که این از آب شرب و هر چه متولد میگردد از آن
از ماهیها و سرطانات و اصداف و سیم طرطیریست که متکون است
از گوشت حیوانات و طیور و چهارم طرطیریست که از هوای
مستنشق که این میگردد هر گاه مصاحب رفیقان شود
بخارات ردیه و ادخنهٔ کبریتیه و ازین قسم اخیر تولد
مییابد امراض و وبا و طاعون و حمیات ردیه سمیه پس کسیکه
نداند علاج کلی را قادر بر علاج این امراض نخواهد بود و
انواع طرطیر ظاهر است در قاروره و مخفی نخواهد بود بر کسی
که فرا گرفته باشد صناعت تحلیل و تفریق را پس البته خواهد

دانست

دانست که کدام نوع از طرطیر ظاهر است و کدام اصل
از اصول ثلثه که زیبق و کبریت و ملح باشد بر آن غالب است
و اتباع جالینوس چون ندانسته اند اینمعنی را گفته اند
که امراض متولد میشوند از صفرا و سودا و بلغم و خون
و این اسماء در نزد ایشان اطلاق میشود بر اخلاط
اربعه و در این مذکورات طرطیری هست که امراض است
نه از صفرا و سودا و بلغم و خون و کسیکه نداند حقیقت
چیزی را که مرض از آن پیدا شده چگونه معالجه خواهد
توانست کرد با اینکه علاج مرض قطع سبب است و بدانکه
در طرطیر مذکور یافت میشود چیزی که مشابه اعضا باشد
از غذا و حرارت انسان حرارت شمس و قمر است در
عالم که نضج میدهد غذا را و جدا میکند چیزی را که صالح
و مناسب برای غذائیت باشد از غیر آن و میفرستد
صالح را بسوی اعضا و این حرارتی که در انسان است جوهر
مجردیست که مشابه با روح عالم کبیر است پس هر گاه آلات
صحیح و اعضا سلیم باشند تولد مییابد بغذای نیکو و
مندفع میشود بسوی اعضا و آنچه غیر صالح باشد دفع
میسازد او را بسوی مجاری و مصارفش پس در اینصورت
صحت میشود همیشه پس هر گاه واقع شود خللی یا مانعی در

اتمام این کار نتوان دید مگر بطریق طبیعت مجرد و تعاقد هر شی با یکی
بالطبع یعنی بند و بخش میکند هر چه را شامل و دوا آن
در هر موضعی که باشد و کسیکه بداند نسبت عالم صغیر را
با عالم کبیر میداند معالجهٔ امراض کائنه و حادثه از
طرطیر از برا که میداند مناسب هر ادویه را با هر عضو عضوی
چنانچه نقره و یاقوت ازرق و زمرد و زجاج برای دماغ
مناسب است و طلا و مروارید برای دل و کبریت برای ریه
کشش باشد و نزود باشد که بیان اینها را بتفصیل چنانچه
بعد از این مفصلا معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی

فصل علامات امراض و دلایل فصل چهارم از مقالهٔ دوم از جزو
اوّل در بیان نبض بدانکه نبض میزان مزاج است و دانسته
میشود از آن احوال در هفت موضع از بدن دو موضع از آن
در پاها است یکی از آنها متعلق است بزحل و دویمی بمشتری
و دو وی از آن در گردن از طرف راست و چپ که یکی متعلق است
بزهره و دیگری بمریخ و دو وی دیگر در صدغین یعنی
شقیقها است که یکی بقمر و دیگری بعطارد متعلق است
و نبض دیگر از طرف چپ نزدیک بدل است که منسوب است
بافتاب و از این دلها دانسته میشود انواع امراض خصوصا
امراض اعضاء رئیسه هفت گانه و بدانکه مرض اگر حار باشد

سزاوار است

سزاوار است که پیش از آنکه دست بر رگ بگذارند
اینکه بگذارند دست و پای علیل را در آب سرد یا تر
کنند دگر را بپارچه تر کرده از آب سرد پس احساس
کنند و بگیرند دل نبض را و حکم کنند یعنی اول دست
یا پای علیل یا در آب سرد بگذارند یا پارچه تر کرده
از آب سرد بر روی نبض بگذارند پس ملاحظه نبض نمایند
و حکم کنند و اگر مرض سرد باشد بگذارند دست و پا
در آب گرم یا از چیزی گرم کماد کنند پس ملاحظه نبض
کنند و بدانکه امراض کبریتیه میباشد نبض در آن
سریع و هرگاه دانستی که مرض حاد است و نبض ضعیف
الحرکت است خواهی دانست که در روح حیوانی آفتی است
بسبب سدّه که مانع نفوذ حیات است بآنجا و در امراض
بارده می باشد نبض بطئ الحرکت لیکن قوة نبض نیست
ضعیف و هرگاه قوت نبض ضعیف باشد خواهی دانست
اینکه در آنجا سدّه هست که مانع نفوذ روح یا غیر آن است
و واجب است در امراض عظیمه خصوصا امراضی که در تمام
بدن عام باشد اینکه تو تجربه و تفقّد احوال النبض در چند
موضع از پاها و دستها و غیره کرده شود تا اینکه واضح
شود حقیقت کار و در امراضی که مختص بیک عضو باشد

واجبست که تفقد و جستجوی نبض که نزدیک بان عضو است کرده شود زیرا که باین شناخته میشود احوال ان عضو و واجبست که دست بر نبض بگذارند وقتیکه ساکن باشد علیل از حرکات بدنیه و نفسانیه و اینها ذکر کرده است براکلوس در کتاب خود که موسوم باو بورین بتفصیل

## فصل پنجم در بیان بول

از مقاله دوم از جزو اول در بیان بول است بدانکه بول ملحی که از غذا جدا شده و این یا از خارج است و این انست که بوده باشد از ماکول و مشروب و یا اینست که از داخل است و این انست که بوده باشد از نفس عضو بسبب سوء المزاج ان عضو و یا مرکبست از هر دو یعنی داخلی و خارجی و اولی دلیل است بر صحت جگر و معده و کرده هرگاه برابد و بیرون کرده شود و دویمی دالست بر امراض بدی مزاج و مرکب از هر دو دلالت میکند بر صحت و مرض هر دو و قاروره نیز منقسم میشود بر ۲ قسم لیس یا باکبریته یا زیبقیه یا ملحیه پس رسوب و انچه ته نشین است در اسفل ظرف از زیبق است و طافی ان از ملح و رنگ ان از کبریت و باید قاروره را وقتی بگیرند که قبل از اخذ ان اب و شراب و طعام نخورده باشد مگر قلیلی از نان خشک

یا گوشتی

یا گوشتی بغیر اب و اگر مرض حار باشد و مریض طاقت صبر بر شرب اب نیارد پس واجبست که دانسته شود مقدار انچه را خورده است ۲ و تفاوت رنگ ان کرده شود و نیز بول یاقوتی دلیل است بر امراض کبریتیه و نضج یافته شده بلوغ فضله است دلالت میکند بر چیزی و یاقوتی از ان دال است بر کمی و زیادتی کبریت و بسبب اختلاط ان با زیبق و ملح در رسوب طافی دلیل است بر امراض دماغی در اکثر و رسوب معلق دلیل است بر ثوران و هیجان و تغییر بدن بسبب حجاب دل و شش و معده و جگر و سپرز در اکثر و رسوب ته نشین دلیل است بر امراض اسافل بدن مثل کرده و مثانه و پشت و در رکبین و رجلین و سزاوار است و هرگاه اراده گرفتن قاروره کنی باید که میسازی از شیشه صاف صورت انسانی مجوف و بگذاری بول را در ان پس بگذاری ان صورت را مع بول نزدیک گرم تا ظاهر شود صعود بول و حرکت ان پس بیابی از صعود و حرکت ان که از کدام عضو است و بر کدام عضو دلالت میکند این پس سرد کرده نظر کنی در ان و در حمیات و بائیه و امراض حمیه میباشد رنگ بول برنگ زرد نیم بنابرانکه رنگ کبریت اگر هم از زیبقیت باشد خواهد بود بر فوق بول دائره زنگاری رنگ و اگر هم از زنجیت باشد خواهد بود رسوب در ته قاروره

از آب نیز در وقت دیدن قاروره ملاحظه مقداری که آب خورده است

مثل نوره و هرگاه دانستی این علامات و دلایل را او
دانستی سببهای آن قادر خواهی بود بر معالجه **فصل ششم**
**در بیان نوبتهای تب** از مقاله دوم از جزو اول در بیان
نوبتهای ثابته و ادوار امراض و اینکه بعضی متصلند و نوبه
ندارند بدانکه اطبا ندانسته اند سر این را این نسبت داده
اند بعضی را با عداد و نسبت داده اند بعضی را بحرکات قمر و
نسبت داده اند بعضی را بقوت دافعه و این است و جز این نیست
که ندانسته اند این معنی را برای اینکه معلوم نکرده اند تخم و
واصل آن را که متولد از آن شده پس چنانچه از برای نبات
وقت معینی جهت بر آمدن و دویدن و گل دادن و ثمر دادن
هست همچنین برای حیوان نیز زمان معینی برای ولادتشان
هست پس همین قسم برای امراض نیز بحسب و نوع تخم بزرها
و بیخها هست مثل تخمها و بیخهای نباتات پس از این است
که امراض متوارثه مثل صرع و برص و نقرس و جذام بتحقیق که
ظاهر میشود بعد از هفت سال از ولادت یا بعد از چهارده
سال از ولادت یا بعد از بیست شش سال یا بعد از سی سال و امثال
بیند و بعضی تخمهای امراض حادثه از خود بیخها و اشباه آنها
سریع الانبات و الانماء است یعنی زود میروید و زود نمو میکند
و علاج آن نیز از امراض متوارثه اسهل است و گاه هست که تخم



انبات و بطیء مرض بحسب موضعی است که تخم آن مرض در
آنست چنانچه هرگاه این بذر در معده باشد خواهد
بود سریع الظهور تر از آنچه مثلا در گرده باشد و مثلا
آنچه در جگر باشد نیز سریع الظهور تر است از آنچه در گرده
باشد و هرگاه مشابه یکدیگر باشند اصول مرض و بیخ آن
متتابع میشود ظهور آن مرض و دایم میشود حصول مرض
اولا فاولا یعنی بتدریج و کم کم تا آنکه دائمی شود و منقطع
نگردد مثلا اینکه هرگاه اولا بردی در کبد بهم رسید
پس بسبب آن بر ضعفی در قوای آن بهم میرسد و
هرگاه ضعف بهم رسید در هضم صالح آن نقصان میرسد
و هرگاه هضم و طبخ صالح در کیلوس و کیموس نشد فسادی
در غذایی که بدل ما یتحلل است عارض میگردد و رفته رفته
زیادتی میپذیرد تا میرسد بجایی که جمیع اعضای غذا
ضعیف میگردد و در این صورت فساد کلی در غذای بدل
ما یتحلل پیدا میگردد و در هر یک از اعضا که بالضروره
لازم دارند انجذاب بدل ما یتحلل را از غذا انجذاب
خواهد شد و خواهد رسید غذای غیر صالح و طبیعت بسبب
ضعفی که دارد قادر بر اصلاح نیست پس سوء القنیه که مقدمه
استسقا است عارض میگردد و هرگاه چندی بر این گذشت

که اصلاح و علاج آن بنحویکه لایق و مناسب است نتوانست
شد پس منجر میگردد باستسقا تا اینکه مستحکم میگردد
استسقا و میرسد بجایی که قابل علاج نباشد تا اینکه
منتهی میشود بمرگ و هرگاه این مشابهت بهم رسد یعنی
غذایی که بدل ما یتحلل است بصورت بلغم یا صفرا که تخم
آن مرضهاست شد و بسبب قوه طبیعت یا علاج کافی یا بسبب
دیگر از اسباب اصلاح غذای بدل ما یتحلل شد چنانچه
بایست هضم کامل مناسب یافت منقطع میگردد بیخ آن
مرض و دوام میگیرد صحت میباید **فصل در علاج کلی و اشاره
ببعضی از معالجات** بدانکه خدای سبحانه و تعالی خلق کرده حجر
مکرم را و گردانید در آن شفای جمیع امراض برای اینکه
اشرف است بالطبع از هر دوای و معالجه میشود بآن امراض
حاره و بارده و مانند آن میباشند و اصلاح میکند خونها
و مقوی ارواح و دافع سموم و مصلح و مبرو و فرح دهنده است
و امراضی که قبول علاج نمیکند مگر بگاه با این حجر در یک
روز شفا می یابند و امراضی که تا دوازده سال معالجه بپذیرد
در یکماه از این دوا بر طرف می یابند و گفته اند اینکه این دوا
حفظ بلسان [?] طبیعی میکند و بر میگرداند مزاج منحرف را
باعتدال میکوند [?] و از جوهر نجم و طبیعت نجم و کبریت

که احتراق

که احتراق نمی پذیرد و مینامند این را نوع کامل و شمس
حما [?] و روح طبعی و این است مصححات [?] برای هر یک از مولدا
پس میباشد اثر این دوا در هر نوعی بحسب آن نوع و این
مثل دلالت برای بدن انسان پس از این است حیات جمیع
بدن بواسطه شرائین و حرکت آن و سبب حس جمیع اعضا
بواسطه اعصاب و از این است تغذیه اعضا بواسطه کبد
و عروق پس تنوع فعل آن بحسب اختلاف موضع آن است پس
نفع میرساند هر مزاجی و هر طبیعتی و هر مرضی و این جوهر
خاص شریف عالی را ممکن نیست وصول بآن مگر بصناعت
کیمیا پس برای این است که این صناعت لایق است که نیک
یافته باشد و در ربع باشد صناعت طب را و بدانکه
جوهر خاص یافت می شود در هر مرکبی لکن در این حجر تمام
تر و کامل تر و ظاهر تر و شریف تر است پس این جوهر یافت میشود
در لؤلؤ و مرجان و زمرد و انواع یاقوت و نقره و طلا و
جمیع نبات و حیوان و در عسل و شراب و گندم و پیدا نمیگردد
و اخذ نمیشود مگر از طریق کیمیا و کسیکه مالک صناعت
کیمیا شده باشد قادر خواهد بود بر اینکه بگرداند درخت
غیر میوه دار را میوه دار و قادر است بر اینکه بگرداند درختی را که
در سالی یکمرتبه میوه بدهد بنحویکه در سالی چند دفعه ثمر دهد

وقادر است بر اینکه برارد از فاسد صالح را وقادر است
بر تبدیل نوع وبرگردانیدن ان مثل اینکه سیب را به کند
وبه را سیب کند وبیرون ارد از تلخ شیرین وکامل کند معادن
ناقصه را وبرساند او را بمرتبه ذهبیت مثل اینکه مس را طلا
وبسازد یاقوت وزمرد وقادر خواهد بود بر زیاده کردن
وکم مثل اینکه مقداری قلیل از طلا را بسیار کند وقادر است
بر علاج جمیع امراض وقادر است بر اینکه جاهل را عالم کند
والف کلید اسمانها وزمین بر میرسد لبوی محیط عالم
وبمرکز زمین واعماق بحار وقادر است که ببیند جمیع انچه
در این عالم است از ابینه این حجر ومنشأ حکیم تدبیر از ایرا
بر اینکه الهام کرده نوع انسان را بمعرفت این حجر ومعرفت
تدبیر این پس بتحقیق بسبب معرفت این صناعت میشود بنا
انسان کامل وموسوم این حجر مکرم بزبان یونانی البالیصوفیه
یعنی حکمة کلیه **فصل در خواص اشیا** ومعرفت اشکالهای انها
وقوتهای انها وغلظت ورقتهای انها ورایحهای انها
ومحل پیدایش وتولد ان اشیاء در ان بدانکه کسیکه ذات
حجر مکرم وتدبیر ان را محتاج نخواهد بود بچیز دیگر غیر او
واما کسیکه نرسیده است باین مرتبه پس محتاج نیست بمعرفت
این چیزها برای اینکه تواند معالجه امراض کرد بنحوی که سزاوار است



وبدانکه حق سبحانه وتعالی خلق اشیا کرد وودیعت کذاشت
در انها خواص ومنافع چند که مطلع بر انها میتوان شد از
اشکال واحوال انها که مذکور میشود **نوع اول در ادویه که**
**منسوبست بکواکب** بدانکه ان ادویه که منسوبست بزحل میباشد
خار دار خاکستری رنگ یا سیاه وطعم ان زمخت ورایحه
ان کریه ومتکون میشود در اماکن تاریک خشک وجنوبی و
متکون میشود در صلاح ونیکی حال زحل واستقامت وشرف
ان ونافع است برای طحال وانکه انچه متکون شود در وقت
بدی حال زحل ورجعت وهبوط ان خواهد بود سمی ومخدر
ومضر یا بدان ودانسته می شود در این معنی از مرتبه کیفیت
ان یعنی از اثر وخواصیت وکیفیت ان وانا بجمله است خربق
سیاه وبنات وشوکران مشهور بیخ نفشات وحالق النمر
وجوزمائل وعنب الثعلب وسرخس وطرفا واسقولوقندریون
وسرو واهال وسنا وکبر وبسفایج وعصی الراعی وخلاف و
نجشکشت وقطفه وسلق وکرفس وا سرب **وادویه که منسوبست**
**بمشتری** وادویه دهنیت دارد که طعم ورایحه ان خوش باشد
یعنی نیکو ذائقه وخوشبو باشد ورنگش سرخ یا اسمانی وورقش
مسطح وصاف باشد ودر مواضع چرب بروید واین نفع میرساند
کبد را وصاف میکند خون را وملتحم میسازد جراحتها و

از آنجمله است بلسان و قرنفل بستانی که قرنفل است و دهن
او و دیباس و زرشك و بتونكا و قنطریون و ودودشا هترج
و بوصیر و اسفر و استقیطس و کماذریوس و بادام و قوة
الصبغ و راوند و مرجان وادویه که منسوبست بمریخ می باشد
لونش مایل بحمره و خشن و خاردار و چیزهای سوزاننده
و منابت آن اماکن یابسه است و از آنجمله است انجره و شوکه علیق
علیق نباتی است خاردار و برك و گل شبیه بگل سرخ و ثمره
شبیه بتوت سیاه در تکه بکور تیکان نامند و عوسج
درختی است شبیه بدرخت انار و پر خار و ثمرش بقدر
نخود و مایل بطول و سرخ رنگ و شبرم نباتی است شیردار
مسهل قوی و قتال و یتوعات یتوع اسم جنس جمیع نباتات
شیردار است وادویه که منسوبست بشمس ایچیزهائیست که سپید
و خوشبو و لذیذ و گلش زرد و برگش سبز باشد و آن چیزهائی
که در مواضع مشکوفه در زیر شعاع آفتاب باشند و فایده
مقوی روح و قلب و بصر است و از آنجمله است زعفران و
اترج و نارنج و دارچینی و بادرنجبویه و اکلیل الجبل و هیوفاریقون
و فادو و سداب وادویه که منسوبست بزهره می باشد طعمش
شیرین و گلش سفید و برگ او نرم و از آنجمله است خصیة الثعلب
و سوسن سفید و نرجس و ورد ابیض و نیلوفر و انجره و بصل النرجس



که ملبوس باشد وادویه که منسوبست بعطارد می باشد
الوانش مختلف و میروید در مواضع ریگ زار و هر چه
ثمرش متعلق باشد مثل خرنوب و جمیع ادویه که نافع است
برای بدن و ادویه که نافع است برای زبان و از آنجمله است
حشیشة الزجاج و آن گیاهی است که در شوره زار و محوطها
میروید شاخهای او باریك و مایل بسرخی و گیاه و برگش
خشن و مرغب و در شاخهای چیزی شبیه تخم بقدر برنج
خشن و بسیار تلخ که جامهای پیچید و بابونج و حندقوقا
که اسم چیزیست که از بونجه کرمانی زاد بوابست و بسیار
شهد می نامند و اقطی و عرعر و دبق مو برك علی است
جوز و ادویه که محلل ریاح و مفتح سده باشد وادویه که
منسوبست بقمر می باشد برگش غلیظ و ملایم و نرم و کثیر
المائیت و میروید در زمینهای بسیار دمناك و از آنجمله
کدو و خیار و کرنب و خس و تفاح و خشخاش و قاوانیا
و فطر و کماة و عدس الماء و اخلا مور و ثوم و بصل و کراث
و هر چه در میان اینها و نزدیك آن میروید نوع دوم ادویه
که منسوبست باخلاط اما ادویه که منسوبست بخون و
از آن جمله است قرنفل بستانی و گل سرخ و فاوانیا و لسان
الثور و بنفسج و شاهتره و عرق و انا غالیس و قوة الصبغ و تخم

وشاطریون پس این است ادویه که خون را صاف و شفاف
میکند و معین است بر تولد خون چنانچه تو نقل بستانی
فکل سرخ و عرق السوس و بنفشه و انا غالیس و شاطریون
خون را زیاد میکند و قوت میدهد و لسان الثور و شاه‌تره
صاف میکند خون را و تنقیه میدهد او را و قوة الضبع ادویه
می‌نماید خون زاید را و معین است بر وضع حمل و سجار و طور
مثلا و اسطوریطا و صندل الاحمر و طین ارمنی و دم الاخوین
حبس میکند خون را و باز میدارد او را از جریان و سیلان
ادویه که منسوب است بصفرا و از انجمله است راوند و هلیله زرد
و کل حریر و زعفران و کمافیطوس و خلد و نبا و حماض و اترج
و اینها نافع اند جمیع امراض صفراویه را مثل وبا و جرب و حکه
و یرقان ادویه که منسوب است بسودا و از انجمله است دواهایی
که رنگ آن سیاه و طعم آنها عفص باشد مثل بسفایج و خربق
سیاه اخراج میکند جمیع انواع سوداویه را و نافع است جمیع
امراض سوداویه را و سنای مکی اخراج می‌سازد از صفرا
چیزی را که احتراق یافته باشد و بتحلیل می‌برد دیا را و بسفایج
تعدیل سودا میکند و نضج میدهد او را و اسارون نافع است
بحمی ربع و سرخس زایل میسازد اثار سودا را از علاج و هم
چنین است کثیرا ادویه که منسوب است ببلغم این آن چیزهایی است

که در زیر

که در زیر شعاع قمر باشد مثل شحم حنظل و غاریقون
و قثاء الحمار و حلوب و قنطف پس از آن جمله است چیزی
که اخراج بلغم مینماید و از انجمله است چیزی که تعدیل او میکند
نوع سیم سوداویه که بدماغ است و هر چه منسوب بقمر باشد
دماغ را نافع و از آن جمله است کهربا و عنبر و لولو و مرجان
و زمرد و یاقوت ازرق و نقره و از آن جمله است چیزی
که نافع است صرع را و از آن جمله است چیزی که تخفیف رطوبات
مینماید و قوت میدهد عضو را و هر چیزی که سرد داشته باشد
نافع است برای سر مثل عود صلیب که آن نافع است بجمیع امراض
سر و همچنین است خشخاش و نیلوفر برای امراض سر و دماغ
حاره و ادویه که مشابه شعر باشد نافع است برای شعر و از انجمله
پرسیاوشان و خصوم و اشنه و بوسیر و ادویه که مختص عین است
ادویه که منسوب است بشمس و ادویه مشرقه درخشان مثل زر
و هیوفاریقون و آذریون و زعفران و خلد و نبا و افراجیا
و کل اخلد موم و طلا و یاقوت ازرق و بابونج و ادویه که
مناسب گوش است گوش است و از انجمله است اذان الفار و بخور
مریم و برای آن ادویه که مختص بدندان است اصل الجوز و بنک و قشر
الصنوبر است ادویه که مختص بریه است و از آن جمله است سعالی
و حشیشه الربو و در نسخه خشخاش برای آن نوشته و اسقایقون

وبوسیر وار ولقا وخطمی وفراسیون پس اینها نافعند
جمیع علل دیه را وادویه که مختص بقلب است اینچیزهاییست که منسوب
بشمس باز ان جمله است جوزبوا واترج وبلادر وانتله و عذر
وهیوفاریقون ودارچینی وفار ورمان وذهب وبادرنجبویه
وفادزهر وسفرجل وتبان پس اینها هست نافع امراض قلب را
منفعتی ظاهر وادویه که منسوبست بکبد اینچیزهاییست که منسوب
بمشتری ومریخ هر دو باشد مثل قرنفل بستانی ولسان الثور
وصبر وآب انقا وعروق الصوین وهلیون وقوة الصبغ وذهب
وادویه که مختص بمراره است اغیمونیا که بمعنی غافث باشد و
کمافیطوس وراوند وقنطوریون وفستق وغلیظ وادویه که مناسبه
طحالست اینچیزهاییست که منسوب بزحل باشد مثل خربق سیاه
وبسفایج وسنا وطرفا واسارون واسقولوقندریون ودر
سیاوشان ولاجورد وحجر ارمنی وطرطیر که بمعنی دردی باشد
ادویه که منسوبست بمعده زنجبیل است وجوزبوا وانجلیقا وکوبا
ومکون وسنبل الروم وجزر وفجل واسقیل ولوف الحیه وادویه که
منسوبست بکلیه اینچیزهاییست که متولد شود از اشتراک قمر و زهره
مثل شاطریون وخصیة الثعلب وشقاقل ومشک وبهمن سرخ وسفید
وفنیاد ولوبیا وجوزبوا وادویه که منسوبست بانثیین ترجمه و
بلبوس وخصیة الثعلب وزنبق وبیلوفر ومثلث است وادویه که منا

بثمانات

بثمانات اینهاییست که متولد می شود بمشارکت زحل وقمر
واز انجمله است کاکنج وورق سنا ولحیة التیس وحب القلب
وحجر الیهود وحجر اسفنج وطراغیون وادویه که مناسب حجم زیرانداست
بانواعه ومر وحلتیت وسوسن سفید واسارون وحجر الکمکت
وبادرنجبویه وفاترا وادویه که مناسبه باسعال البلابت قنبیر
ودر نسخه عنبوس نوشته وکرمة البریه وفاترا واثله که بمعنی
جذوار است وسرنبا وکشوث وعلیق وادویه که مناسب با
لسان الثور ولسان الکلب ولسان العصافیر است وادویه
مناسبه مفاصل است سورنجان وبوزیدان وخروع وحلتیتا
وهمین ادویه نیز نافع است نقرس ورعشه را وادویه نافعه
وناخن باد اورده است وکاردونیا یعنی شکاعی وقرصعنه
وغرغر وهمین ادویه لتسکین ناخن میکند وبرای نبات الخبث
نیز نافع است وادویه که مناسب اورام وبثور وسلع است ادویه ایست
که مستدیرة الاصول باشد مثل بخور مریم وخلد ونبات صغیر
ولوف الحیة واسراش وسکبینج وغاریقون وثوم وبصل وادویه
که مناسب جراحات است دواها ایست که در برگهای او ثقبها باشد
مثل انواع هیوفاریقون واسقلیطس بدره وبتونکا وبلیمنا
وخرانیا واسطراطیقوس ورعی الحمام وغافث وجمیع ادویه
لعابیه ولزجه وصمغیه نافع اند قروح وجروح را مثل

اسقطيلس کبير وخطمی واکليل الشمس ودلق وصبر ومر وکندر
ودم الاخوين وصمغ البطم ومصطکی وقوما الجمی وانزروت
فادويه که در پيکهای او نقطها وخشونت باشد نافع است حکم جرب
وقوبا را مثل اسقابيوس حماض وبسفايج واسقولوقندريون
وابهل وادويه که در ان مشابهتی بحيوان باشد نافع است
نهش همان حيوان را واز ان جمله است لوف الحيه که نافع است از نهش افعی
وهمچنين است شوك الجمال که نافع است نهش حيه را وهمچنين
حشيشة العقرب نافع است لدغ ان را وبذر قطونا ميکشد
براغيث را واز ان جمله است درونج که نافع لدغ عقرب است
واسکودبود او بوسير ولوف الحيه کبير وزراوند طويل وبخور مريم
همه از ين قبيل است وجمله انچه ذکر شد دانسته می شود وخاصيه
بعض احوال ظاهره وگاهی استدلال می شود از احوال باطنه
ان بر خاصية ان خصوصا بچيزيکه در ان هست از ملح وکبريت
وزيبق پس تمامی طعمها از ملح است وتمامی رايحها از کبريت است
ورنگها از زيبق است وهر کس که حاذق در ين صناعت داشته
باشد استدلال ميکند از امور ظاهره بر امور باطنه ومينمايد
نسبت ميان صورت ظاهر وباطن را وحکم ميکند بدانچه
مناسب باشد خصوصا هرگاه تجربه را نيز بان منضم کرده مقاله
سيم در بيان طريق وچگونگی تدابير ادويه وتحليل وتنقيه ان

وطريقهٔ

برطريقهٔ ايشان يعنی اهل صناعت طب کيميائی بدانکه
خدا سبحانه وتعالی خلق کرده جميع اشيا را بجهت انسان و
برای قوام بدن ان وحفظ صحت وازاله مرض از ان لکن چون
هست بعضی از ادويه که نفوذ نميکند در بدن بسبب [illegible]
يا غلاظة با لزوجت اجزای ان وبعضی نيز خالی نيست از سميت
با اينکه هست در ان منافع چند برای بدن انسان بجهت اينکه
عالم کون وفساد سفلی است وممکن نيست خلو ان از مثل اين
چيزها وچنانچه در حکمت مقرر است که ترك خير کثير برای شر
قليل شر کثير است لهذا محتاج است بتفريق ضار از نافع وتلطيف
غليظ وتحقيق ان وحصول اين معنی نميشود مگر از صناعت فصل
در بيان معرفت درجات حرارت بدانکه درجات نار چهار است
درجه اولی نار حضانه است که در لغت بمعنی جانب شيء وناحيه
ان باشد يعنی يك جانب از ان نار ته دارد وان حرارة ايست
که ممکن است مساس ان باد درجه دوم حرارت اشد از انست
بقليلی بحيثيتی که لامس از ان متنفر شود درجه سيم از درجات
اربعه حرارت محرقه است درجه چهارم حرارت نفس نار است وهر يك
ازين درجات چهارگانه غرضی واثری است مثل اينکه حرارت
چهارم اولا گرم ميکند وثانيا جسم را متخلخل ميسازد وثالثا
متفرق ميسازد اولا جسم را گرم ميسازد وثانيا متخلخل ميسازد

وثالثاً تفریق اجزای جسم میکند و بعضی تمثیل نموده اند
باین نحو که درجهٔ اولی از حرارت را بحمام نسبت داده اند و درجهٔ
دوم را بخاکستر گرم و سیم را برمل و براده حدید محمات و
چهارم را بنفس آتش و ممکن است نقل اولی را بثانی و ثانی را
باولی استعمال درجات بحسب مادهٔ آن چیزات پس نبات را
کفایت میکند درجهٔ اولی و ثانیه و مثل معدن محتاج است بدرجهٔ
سیم و چهارم و در هر عملی یافت می شود این مراتب چنانچه در تقطیر
اولا عفونت می پزیرد و گرم می شود پس بجوش میاید پس دود میکند
و میسوزد و پس نرم میکند ان را آتش تا اینکه لون آن میگردد
بلون آتش پس میگوییم هست از ادویه چیزی که گداخته می شود
نفس آن بر آتش بغیر وساطت آلتی و ظرفی هست از انجمله چیزیکه
محیط می شود باو نار بغیر مباشرت جرم نار بان و هست از انجمله
چیزیکه هست تدبیر آن اینکه آتش بر روی آن باشد مثل آتش شیشه
گران و می گویند این را نار معکوسه و از انجمله است نار حمام
و ازین جمله است حمام ماریه و از ان جمله بخاریه این آن
چیزهائی است که مشهور است و هست اهل صناعت کیمیا را
نیز اشیاء دیگر که ذکر آن محتاج الیه نیست در این جا و مخفی
نماند بر کسیکه درایت و حذاقت در این علم داشته باشد
اینکه برای این اعمال آلات مخصوصه هست مثل انواع انبیق

انبیقها

انبیقها و قرعها و افلاطونی و وصف قرع برای تقطیر و بوتقات
یعنی بوطقها و مقرعها و غاشات برای آب کردن و
عقد و حق و تکلیس و غیره بدانکه جمیع اعمال بر دو وجه میباشند
یا بتفریق و تحلیل است و یا بجمع کردن و تجمید اما تفریق
و تحلیل یا مجمل است یا بسحق و یا بحرق و یا بتکلیس و یا
بتقطیر و یا بتعفین و یا بتخمیر و یا بتنقیع و یا بطبخ و یا
بتصفیه و یا بطبخ طبعی مثل اینکه بگذارند در سرگین اسب
نه بجهة تعفین بلکه برای طبخ طبعی که قابل تقطیر و تصعید
شود و جمع و تجمید یا بعقد است یا بتغیر و تکمیل و حفظ و
درین داخلست تربیت و طبخ طبعی و دانستن اینها همه لازم است
کسیرا که خواهد این صناعت را بداند و زود باشد که مذکور
کنیم هر یک از اینها را در جای خود فصل در طریق سحق و
مراد از سحق تصغیر اجزاست بغایت اتم برای اینکه خوب ظاهر
شود قوتهای مسحوق که کامن در آنست یعنی قوتهائیکه
در باطن اوست خوب ظاهر گردد و بروز کند و نیز برای
اینکه آسان شود امتزاج آن بغیرش و بدانکه معدنیات
محتاجند بزیادتی سحق و هر قدر که مبالغه در سحق اینها شود
و هبا گردد زیاده ظاهر میشود قوتش و هست از ادویه چیزهائی
چند که قابل سحق کامل و مبالغه در آن نیست مثل سقمونیا و

زیرا که هرگاه اینها سحق بلیغ بیابند باقی نمیمانند از
قوتهای اینها مگر قلیل یعنی قوت اینها ضعیف میگردد
و واجبست اینکه مبالغه در سحق ادویه مراهم وضمادات
جراحت کنده کرده شود برای اینکه اثر دوا در اعماق محل
من بود که مسطور جراحت بچون باشد بزودی تواند رسید
و مبالغه در سحق ادویه حبوب کرده نشود برای اینکه مدتی در
معده تواند ماند تا اثر فعل خود را ظاهر تواند کرد و ادویه را
در هاون مس سحق نکنند و در هاون سنگی سحق کنند و نوع
دیگر هست از سحق که آن را باید بقهر و سختی سحق و صلایه
کرد و باین طور است سحق احجار و جواهر و الکحل و همچنین است
ادویه که برای صبغ و رنگ است که بقهر و عنف باید سحق نمود
و هست از آنجمله ادویه که براده باید کرد از مبرد یعنی سوهان
و محتاجست ببراده کردن ادویه صلبه عسرة التسحق معدنیه
کیمیاییه مثل فلزات و ادویه شرابانی را مثل اخشاب صلبه
عسرة التسحق

## فصل در بیان حل

اما حل سایل کردن چیزهای
منعقده جامده است مثل معدن و نبات و اجزای حیوان
پس از آنجمله است چیزهایی که باتش و حرارت باید حل کردن
مثل معدنیات و شحوم و صمغها مثل زفت و مومیائی و غیره
و از آنجمله است چیزهایی که حل باید کرد یا بعضی اینها یعنی مثل اینکه

کند دادویه که در آن طعم خوض باید باشد در هاون مس سحق



صمغها را با اب و معلها را با اب کنند تا و امثال اینها
و حل معدنیات با بهای تند است یعنی تیزابها و ماء
الزرنیخ و سرکهای تند مقطر و غایت مطلب از حل تنقیه
و تصفیه حل کرده شده است از چیزهایی که محتاج بان
نیست و باسانی و بسهولت ممزوج شدن آنست بغیرش
و هست نوعی از حل که میباشد و میشود برطوبت هوا
چنانچه می باشد این طریقه اصلاح با چیزی که در آن
ملحی باشد و داخلست در این حل شب و بارود و طرطیر و
زاجات و باین طریق نیز منحل میشود بعض معدنیات
و بهترین طریقه حل اینست که سحق کنند چیزی را که حل آن منظور است
از نمک یا غیر آن و بگذارند بر صفحه از شیشه یا سنگ
رخام گشاده و پهن کنند بر آن مسحوق مزبور را و بگیرند
دور آن را بموم یا بچیزی که مانع سیلان آن چیز که حل آن
منظور است باشد و قرار دهند برای آن از یک طرف مخرجی
و میل دهند و کج کنند صفحه را اندکی بطرف بدو
مخرج و بگذارند در آن مخرج بدو فتیله از صوف عقبنای
قلیل و بگذارند در زیر مخرج مزبور ظرفی مزجج در گودی
که سرد باشد یا طاهی عمیق خصوصا در ایام گرما و تابستان
پس باین طریق حل آن بسهولت و سرعت خواهد شد لکن آن

انجمله چیزها است که در یک روز محلل گردد و چیزهاییکه
در دو روز و چیزهاییکه بعد از یک هفته و چیزهایی
که بعد از یکماه و چیزهایی که بعد از یک سال انحلال می
پذیرد و هر گاه خواهی که حل ان بزودی شود پس بچکان
بران قطره از سرکه و آب که موجب سرعت حل است و همین
طریق میسازند حل مرجان و زعفران الحدید و طریقها فصل
در بیان احراق و تغلیه است اما مراد از تغلیه یعنی بریان
کردن و تحلیل رطوبت است همچنانکه بریان میکنند داروها را
برای اینکه رطوبت سهلهٔ ان تحلیل یعد و باقی ماند رطوبت
قابضهٔ ان و محتاج الیه است شربتی در اعمال الطب این و
می باشد این بریان کردن بر روی طابه از آهن یا پارچهٔ از سفال
اما طریق احراق و این تکلیس اشیاء است یا خاکستر کردن ان باتش
همچنانکه بعمل میآرند ابنعمی را در شاخ گوزن و طریقه
غیره و این لازم است شربتی را نیز و می باشد این احراق
برد و وجه یکی اینکه با او دوا بتنهایی بسوزانند یا با چیزی دیگر
که معین شود بر حرقان مثل سوختن مس با کبریت اما تکلیس
پس بتحقیق که میباشد این در معدنیات برای اینکه آسان
شود حل و امتزاج ان با غیرش یا برای اینکه کسب حدت کند
از آتش و مراد از آتش در اینجا یا آتش بالقوه است یا آتش بالفعل

اما آتش

۱۳ اما آتش بالقوه پس ان تکلیس است به تیزابها و ارواح
لطیفه و بعض اشیاء بنفسه محرقه میشود و بعضی اشیاء محتاج
بانضمام با چیز دیگر که معین شود بر احراق ان چنانچه مفصلا
مذکور خواهد شد اما تکلیس طلا باین طریق است که بگیرند یک
جزو از طلا و یک جزو از انتیمون که بمعنی سنگ سرمه باشد
و شش جزو از زیبق و دو جزو از کبریت و مخلوط کنند همه را
بر آتش تا انکه بسوزد کبریت و بپرد زیبق پس بگردد طلا
خاک مکلس و گاه هست که بغیر انتیمون تکلیس میکنند اما
تکلیس نقره باین طریق است که بسازند از آهن صفایح بسیار
نازک و بگیرند از ان یک جزو و از زیبق مصعد نیز یک جزو
و سحق کنند زیبق مصعد مزبور را و بپاشند بر صفایح نقره
سطوره و بگذارند بر آتش تا انکه بپرد زیبق و بماند نقره
مثل زاج تکلیس حدید باین طریق که بگیرند براده حدید را با
ان کبریت مسحوق و بسوزانند در مغرفه آهنی یا بوطقه تا انکه
منقطع شود از ان دود و بعض مردم میکنند براده حدید و کبریت را
متساویین با سرکه که در ان زاج حل کرده باشند و بگذارند چند
روز پس بیرون میاید مکلس و اسرب را می سوزانند بکبریت
و قلعی را نیز برین سوال اما انتیمون پس بعض مردم سحق میکنند
اورا با مثل ان از بارود و می پرانند بارود را و بعضی میسوزانند

تکلیس انتیمون

اورا با بارود در بوطق و بعد از احراق میکنانند انرا
در ابی که گرم باشد تا اینکه باقی بارود در اب منحل شود و
مغسول گردد و نزد این طایفه مینامند این انتیمون محرقرا
بزعفران معدنی و بعضی مردم سحق میکنند انتیمون را با برابر
سال پوینلا و فی نسخه بوردستلیبون و احراق مینمایند از اوایل
لهترات حل طرطیر اما طرطیر را پس میکنانند در ظرفی از سفال
ومیکنانند او را در فرنی که میپزند در ان اجر یعنی در دیگخانه
اجرپزی تا اینکه سفید شود پس محلول میکنند او را با اب گرم
و صاف مینمایند و عقد میکنند بر اتش پس حل میکنند با اب
گرم و باز عقد میکنند بر بدستور و حل مینمایند همچنین
چندین مرتبه و هر قدر که زیاده حل و عقد کنند لطیفتر خواهد بود
اما احجار معدنیه را پس سحق مینماید با ضعف ان از کبریت و احراق
میکنند در بوطق گلی یا مغرفه اهنی وجه دوم در بیان احراق
که می باشد از اتش بالقوه بدانکه این حرق لهترات از حرق اول
و بیشتر مستعمل است و ان می باشد از ابهای گرم یعنی تیزابها
و ارواح لطیفه و مینامند این را زیبق مکلس یا ابحار را
سرسبر بیتانوس یعنی زیبق ذات ثابت و این ابهای حاره
ارواح را انواع بسیار است مثل ماء الفاروق یعنی تیزاب و روح
و ماء النوشادر و روح الملح و روح الزاج و ماء عد الخل یعنی که

مصعد

مصعد و ماء الکبریت مقطر یعنی عرق گوگرد که دستور
اخذ هر یک نوشته خواهد شد و بدانکه ابهای که حل نقره کنند
حل طلا نمیکنند و ابهایی که حل طلا میکنند حل نقره نخواهند
کرد اما طریق تقطیر خل پس باید تقطیر کرد با قرع و انبیق بحرارت
حاره در حمام خشک یعنی حمام ماریه یا بر خاکستر گرم پس
اول چیزی که بر اید از ان رطوبتی خواهد بود پس بیندازند
او را پس تصعید و تقطیر کنند ان چیز را که در ان فایده است
و هر قدر که تکرار در تقطیر کنند مقطر منه بود را قوی خواهد
بود پس بعضی مردم ضم مینمایند با خل زاج و طرطیر اگر برای هر
یک رطل خل یک اوقیه از هر یک از زاج و طرطیر داخل نموده تقطیر
مینمایند و این قسم را مینامند خل الاصل و نوع دیگر هست که تقطیر
میکنند با صمغ البطم که در هر ۳ رطل از خل دو رطل از صمغ البطم
کنند و این نوع حل احجار و اجسام صلبه میکنند از بیجا شروع
نوشتن مذکور و اما روح ملح و روح بارود پس باین نحو است که
سحق کنند ملح یا بارود را با ۳ مثل ان از گل مخفف و تقطیر کنند
در افلاطونی و این دو روح حل مینمایند جمیع معدنیات را
اما ماء الفاروق پس ترکیبات بچندین نوع است اما انچه بافعل
مستعمل میان مردم است این است که تقطیر کنند از زاج و بارود برابر
و مراد از بارود در اینجاها شوره قلمی است و این حل نقره و مکلس

زیبق میکند و نوع دیگر این است که مقطر کنند دو جزو از زاج
با یک جزو از بارود یعنی شوره و این قسم حل نقره و انتیمون
میکند و مستعمل در کتب جابر این است که تقطیر کنند یک رطل
از زاج را با نصف رطل بارود و ربع رطل از شب و کیفیت
تقطیر این ابها این است که بگیرند ادویهٔ مذکوره را و جوکوب
نموده بگذارند در قرعه مطین بگل حکمت و بگذارند با ادویهٔ
مذکوره بقدر نصف یا ربع آن ادویهٔ مزبوره از رمل یا طین
مجفف و بگذارند بر آتش بعد از آنکه شد وصل محکم بنحوی
که خالی از منفذ باشد و بگذارند در آن مخرج کوچکی برای
خروج بعض بخارها تا قرع شکسته نشود و واجب است که قرعه
کلان باشد و اما کوارنش که ماء الزریت پس آنست که هر گاه
زیاده کنند در ماء الفاروق نوشادر و تقطیر کنند خواهد بود
مقطر مزبور ماء الزرین و اما کیفیت تکلیس و حل با این ابهای
حاده این است که بگیرند از براده آن معدنی که مطلوب است حل آن
یا از مکلس آن چیزی را که خواهند و بگذارند در شیشه یا ظرف
چینی و بریزند بر روی آن از آب حاده یعنی تیزاب بقدری که
چهار انگشت بعرض بر روی آن بایستد و بگذارند بر خاکستر گرم
یا حمام یا بعد و این خواهد بود اسرع عملا پس آن منحل خواهد شد
پس هر گاه اراده کنی جدا کردن محلول را از آب حاده تقطیر کن بر آن



چند قطره از دهن طرطیر از برای اینکه جدا شود محلول در
اسفل شیشه یا کاسه یا اینکه بگذارند بر آن چیزی از آب
مالح حاد پس تحقیق که جدا میگردد محلول از این نیز و اما ملح
حدید و زعفران این است که فرو برند صفایح حدید را در عرق
کبریت و بگذارند در مکان نمناک چند روز پس بگیرند چیزی
که بر روی صفایح از ملح و زعفران بسته و پوشیده شده باشد
و بر دارند و باز صفحه را بهمین دستور در عرق کبریت فرو برده
در جای نمناک چند روز بگذارند تا باز بر روی صفحهٔ
مزبور بسته شود و بهمین دستور بعمل آرند و بگذارند تا آنکه
برداشته شود از آن بقدری که خواهند پس این است زعفران
الحدید و ملح و گاه هست که بگیرند بطریق دیگر و آن این است که بگیرند
از برای هر یک جزو از حدید براده هشت جزء از زیبق و ملغمه
کنند با یکدیگر و بسوزانند بر آتش تا اینکه بپرد زیبق و بماند
زعفران حدید و واجب است اینکه نباشد زیبق کمتر از چهار
برابر و نه بیشتر از هشت برابر و گاه هست که میگیرند زعفران
الحدید و سکر الاسرب را باین طریق که بیاویزند صفایح
حدید و صفایح اسرب را بر تیزابهای حاده که نزدیک بآن
باشد و متصل نشود بآن تیزاب در مکان گرمی بجهتی که
معوذ کند از آب حاده مزبور بخار لطیفی بر صفایح مذکوره

پس بر روی آن صفایح خواهد شد زعفران الحدید و
و سکر الاسرب پس بر دارند از روی صفایح مذکوره برفق
خصوصا با پای ارنب یا چیزی پشم دار مثل آن که نرم و ملایم
باشد **فصل در بیان تعفین و تخمیر اما تعفین در نزد این طایفه
نضج طبیعی است** و نامیده اند بعض دیگر این طریق را تخمیر و مفهوم
میگردد از اطلاق این لفظ بمعنی که انحلال شیء است بحرارت
و رطوبت پس هر گاه بوده باشد این عمل از برای تفریق مینامند
این عمل را تعفین و اگر بوده باشد از برای تقطیر موسوم می کنند
بتخمیر و این اقل مرتبه است از تعفین لکن هر گاه اراده کنیم
تقطیر ادهان و ارواح را پس واجب این است که مقدم بداریم
تعفین را و طایفه ممنوع داشته اند تخمیر و تعفین را از برای که
قایلند باینکه در تعفین برطرف میشود قوت آن چیز یا ضعیف
میگردد و جواب این اینست که فرق است میان تعفین طبیعی و
تعفین صناعی و هر چند فاعل هر یک از این دو تعفین حرارت
خارجه غریبه است پس تحقیق که در تعفین طبیعی میرسد تغیر
بمرتبه کمال و در تعفین صناعی اینست و جز این نیست که تغیر
بقدر حل و تفریق و مستعد ساختن اجزا است برای عمل
ثانی **و مراد از تخمیر جمع کردن اجزای متفرقه و امتزاج آنست** برای
اینکه بر آرند و ظاهر سازند قوتهای آنرا از قوه بفعل باعانت

حرارت

حرارت خارجه غریبه چنانچه خمیره میگردد و میرسد
خمیر آرد گندم و غیره از مشت بسیار زدن و تقدیری کنانی
و تقطیر و تحلیل بدون تعفین تا تخمیر عسیر است و دشوار
و کیفیت تعفین و تخمیر مخفی نخواهد ماند بود که اصل در تعفین
و تخمیر حرارت خارجیه است و این حرارت خارجیه مختلف است
قوت و ضعف و در نرمی و حدت و در رطوبت و یبوست و آنچه
معمول و مستعمل است در اینجا حمام ماریه و حمام بخاریه است
و تعفین باین طریق که مذکور می شود پسندیده است و در نزد
ارباب صناعت و آن اینست که بگذارند دوا به در دیگی بر روی
آتش و بپوشانند سر دیگ را انصاف بر بزند و برکت صافی
مزبور را از سبوس یا کاه حشیش کوبیده یا کاه نرم کرده
پس بگذارند شیشه یا کاسه را که در آن دوائی است که اراده
تعفین آن دارند بر روی نخاله مذکوره یا حشیش مزبوره
پس بگذارند بر روی همه پوششی یا سرپوش کلانی که موافق
آن و مانع نفوذ بخار به بیرون باشد پس برافروزند آتش را
زیر دیگ از برای اینکه مرتفع شود و برسد بخار بظرفی که در آن
دوا است و گاه اینست که میباشد تعفین و تخمیر باین طریق که دفن
کنند شیشه دوای مذکور را در سرگین اسب **و این دفن در سرگین
بچند طریق است** و بهترین طریقها آن اینست که حفر کنند چاهی دیگر

بکذارند در اسفل ان از سرکین خیول بقدر ارتفاع
چهار انکشت پس بکذارند بر ان بقدر دو انکشت خاک خالص
پس باز بقدر چهار انکشت از زبل پس باز بقدر دو انکشت
خاک خالص بریزند وبهمین دستور بعمل ارند تا اینکه پر شود
نصف چاه مزبور پس بکذارند بر روی ان سرکین که در وسط
چاه است شیشهٔ دوائی که ارادهٔ حل ان دارند وباز بریزند بر
روی ان زبل بقدر چهار انکشت وباز خاک بریزند بقدر دو
انکشت وبهمین دستور پر کنند تمام چاه را این باشند بر روی
ان اب کرم کرم در هر روزی وکاه هست که بدل میکنند ان زبل
وخاک را در هر هفته وکاه هست که میکذارند عوض زبل ثفول
ودردی شراب و واجبست اینکه دهن ظرف دوای مزبور را
خوب مستحکم کند از کل حکمت وبهترین خاکها از برای این کار
خاکی است که موسوم است بخاتم هرمس پس بعد از تطئین دهن
ظرف دواخشک کند انرا باتش وبهتر این است که باشد
بر کل حکمت مذکور بعد از انکه شیشه کرفته باشند پیش از
انکه خوشک شود شیشه وبورهٔ کوبیده پس خشک نموده
وطلا کند بر روی ان موم کداخته پس این بهتر ومحکم تر است
اما مدت تعفین مختلف است بحسب استعداد ومتعفن زیرا
که اکر بوده باشد انجیز رطب سریع التعفین کفایت میکند

مدت

مدت ۳ یا چهار یا پنج روز واکر خشک باشد مثل افاویه
محتاج است تا مدت دو هفته تا ۳ هفته فصل در کیفیت غسل
مراد از غسل تنقیهٔ ان از اوساخ وادرانست مراد از اوساخ
وادران در اینجا چیزیست که محتاج بان نباشد یعنی کثافات
واضافات یا اینکه در وجود ان ضرری متصور باشد مثل
ثقل ودرد وکثافات وغیره ومیباشد این غسل یا بابهای خاص
یا از ابهای حاده وزود باشد که بیانی همهٔ اینها را بعد از این
که مذکور خواهد شد مثلا هر کاه اراده کنیم که زیبق را مغسول
سازیم میکیریم از زیبق بقدر یکه خواهیم ومیشوییم انرا از
ابخاکستر واب نوره مکرر وبعد از ان که مکرر شسته باشند
انرا از ابخاکستر ونوره وباز مکرر بشویند با سرکه ونمک
پس بکذارند در شیشه وبریزند بر ان شراب مصعد بمقدار
عرض چهار انکشت بر روی ان با ایستد پس هر کاه تغییر یافت
رنک صاعد شراب مزبور وسیاه کردید دور بریزند شراب مذکور را
وبکذارند بر ان شراب مصعد تازه دیکر باره وهمچنین چند
مرتبه بعمل ارند تا بمرتبهٔ که رنک شراب مصعد تغییر در ان نیابد
پس باین عمل اتمام میباید غسل زیبق فصل در کیفیت نقع وطبخ است
اما نقع بمعنی خیسانیده وطبخ بمعنی جوشانیده است بدانکه غرض
مطلب از نقع وطبخ جدا کردن الطیف است از کثیف وکفته اند که



واجبت بوده باشد برای هریک اوقیه از دوا ویک رطل
از آب وگاه هست که محتاج است در ادویهٔ صلبه مثل کیاه
وامثال آن که آن چوبی است بسیار صلب اینکه اول بخیسانند
پس طبخ دهند و همچنین است ادویهٔ یابسه مثل افاویه بخلاف
چیزهای نرم و تر مثل فواکه و آنچه شبیه باشد بآن فصل در
کیفیت تصفیه اما تصفیه خالص نمودن چیزیست از جسم غریبه
که مخالط او باشد و می باشد آن باین دستور که طبخ دهند
آنرا و بزنند و بپاشند بر آن سفیدهٔ تخم مرغ که محلول نموده
باشند بآب بوقت طبخ یعنی اینک در وقت جوش کف سفیدهٔ
تخم بر آن بزنند تا اینکه مرتفع شود و اجسام غریبهٔ خفیفه
آن مطبوخ یعنی اوساخ و اجرام لطیفهٔ آن مطبوخ بر سطح
بالای آن بطرف کف مجتمع گردد تا بتدریج آن کف را بردارند
و اجزای ثقیله ته نشین شود تا آنکه بعد از استقرار صاف
آنرا گرفته در ثقیل و کثیف آنرا بالای نمد یا از لندره
و نبات دفعه بچکانند تا خوب صاف شود یا اینکه بطریق
جر علقه تصفیه نمایند و طریق جر علقه است که دوای مزبور را
در ظرفی کنند و یک طرف آنرا کج کرده طرف دیگر خالی متصل
آن اندکی ترک گذاشته قراصهای نمد یا لندره که یک سر آن
بقدر دو انگشت در میان دوای مزبور و یک سر دیگر را در طرف

خالی

خالی بگذارند تا صاف آن دوا نفوذ در نمد یا لندرهٔ
مزبوره نموده بطریق تقاطر در مکانهٔ خالی بچکد و نمد
مزبور یا لندره مانع نفوذ و صعود اجسام کثیفهٔ آن شده
نگذارند که داخل ظرف دیم شود و صاف آن در ظرف خالی
بچکد و گاه هست که صاف کردن بطریق فشردن میشود چنانچه
روغن از بادام و جوزه و غیره بر میاید و چنانچه لعاب
بر می آرند از حبدانه و بذر قطونا و غیره و گاه هست که با نخل
یعنی پرویزن صاف باید کرد چنانچه بر میارند عسل از خیار
شنبر و امثاله مطبوخ را برای نوشادر و ازموبیه و بیرونیه
فصل در کیفیت تقطیر و این باب وسیع انواع صناعت کیمیاست و اکثر
علما و استعمالها باین است حتی اینکه گفته اند کیمیا تقطیرات است
و این تقطیر صعود بخارات است از رطوبتی که کامن و مختفی است
در جسم بسوی اعلی پس هر گاه برسد و بار شود برودت منعکس
گردد و فرود آید و جاری شود بطریق تقاطر و تعریق و گفته
لسابیوس حکیم که تقطیر تصعید جسم رطب هوائی است که مفارقت
میکند از آن بسبب فعل حرارت ناریه در آن بعضی گفته اندکه
تقطیر تصعید چیزی است که قابل صعود و تقطیر میشود چیزی
که قابل تفریق و جدا شدن باشد و آن چیزیست که قابل تفریق
هست چند مراتب دارد پس از آنجمله چیزهائیست که قابل تفریق است

بسرعت سبب کثرت هوائیت و رطوبتی که در انست و از
انجمله چیزیست که دشوار است تقطیر ان یا بسبب نفیسی که در ان
هست یا سبب ثقل او پس درین صورت صعود نمیکند مگر
باتش تند قوی یا در مکان قریب باتش که مسافت میان او
و اتش کم باشد و این میباشد از ساختن الات تقطیر که بعضی
طویل است و بعضی قصیر تقطیر گاهی میباشد بطریق صعود بفوق
و گاهی بطریق نزول باسفل و این طریق نزول باسفل را تنکیس
مینامند و گاه میباشد بسوی یکطرف و تقطیر بسوی یکطرف
در مایل الرقبه باید و برای اتش تقطیر سه مرتبه است اول مباشرت
اوست بنفس اتش و ثانی اینکه بر خاکستر گرم و میگویند این را
تقطیر بیوست و گاه میباشد بگذاشتن الة تقطیر در ابی که گرم
مینامند انرا تقطیر رطوبت اما تقطیر بنفس اتش پس ان اینست
که بگذارند الت تقطیر را بر نفس اتش یا بوساطت گذاشتن ان
در ظرفی دیگر بر اتش پس ان اینست که بگیرند الت تقطیر را از هر
الئی که باشد و مطین کنند بگل حکمت و بگذارند بر حلقه از اهن
که سه پایه داشته باشد پس سد کنند میان پایهارا بگل و باقی
بگذارند در هر موضع از سه طرف سه پایه منفذی برای التهاب
اتش و بیشتر استعمال ما باین طریقه است از تقطیر هر گاه اراده
کنیم استخراج ابهای حاده یعنی تیز ابهارا مثل تیزاب فاروقی و ماء

الزرین وگاه

الزرین و گاه هست که بر میدارند و میگیرند این ابهارا
بمایل الرقبه و گاه هست که تقطیر مینمایند ابهای حشایش
رطبه را بقرع و انبیق که مشهور و متعارفست میان مردم
و دوم از اقسام او تقطیر بجمام خشک است و این میباشد
برای بعض حشایش که سهل باشد صعود و تقطیر ان و نوعی از
تقطیر بیوست است که بگذارند الة تقطیر را بر خاکستر گرم یا بر
یا براده حدید گرم و نرمی و تندی و حرارت اتش باید که
باشد موافق استعداد چیزی که تقطیر میکنند برای صعود
یعنی قوت و ضعف اتش موافق حال مقطر عنه باشد و سیم
تقطیر رطوبت است بجمام مائیه یا بجمام رطب یا تقطیر
بیک جانب و این را می گویند تقطیر مایل و می باشد این
تقطیر برای اشیا یا بسبب ثقیله و الاتی که استعمال میکنند
درینجا نصف قرع است و مایل الرقبه است و الاتی که موسوم است
بفم برفم یعنی دهن بر دهن و می باشد مباشرت بنفس اتش
باین طریق که بگذارند الت را بر براده حدید یا رمل
یا رماد و تقطیر نزول باسفل را تنکیس مینامند و این
میباشد برای چیزهائیکه ممکن نباشد صعود شان مثل بعض
روغنها چنانکه روغن گندم و روغن کشنیز و غیره
پس گاه مباشرت اتش است بنفسه یا بر خاکستر گرم و غیره

بعضی چیزها را تکرار تقطیر باید کرد چندین دفعه
برای اینکه برطرف شود از آن اجزای غریبه تا آنکه جدا شود
دوغن از آن اما **طریق ساختن گل حکمت** برای سد وصل آلات
مزبوره بجهت استحکام و برای تاب آوردن آلات
بر تندی و گرمی آتش باین طریق است که بگیرند از گل صاف
کوزه گران خالص ده جزو و از خاکستر بیخته دو جزو و فضله
اسب ۲ جزء و از خبث الحدید مسحوق یکجزو و از موی بز دو
جزو و خمیر کنند از خون میش و خوب بکوبند تا برسد **صفت
گل حکمت دیگر** بگیرند خبث الحدید و آجر مسحوق و طین حر و سیلون
که بمعنی خاک دست خالص باشد از هر یک جزو و خمیر کنند همه را
بسفیده تخم مرغ **صفت گل حکمت دیگر** بگیرند آجر مسحوق و شیشه
مسحوق از هر یک چهار جزو و سیلون یک جزو و طین حر از ده
جزو و خمیر کنند با سفیده تخم مرغ و موی بز بقدر کفاف داخل
کنند و گاه هست که اضافه میکنند زفت و پیه و موم بقدر
کفایت برای اینکه نترکد و پاره نشود لکن در ساختن این
گلها شرط است که خوب برسانند **فصل در کیفیت تصعید** بدانکه
تصعید تقطیر یابس است همچنانکه تقطیر تصعید رطب است و چنانچه
گفته است که تصعید تقطیر چیزی یابس است که ثقل بلا صعود باشد
و غایت و انتهای مطلب از تصعید جدا کردن لطیف است از غلیظ

ارضی

ارضی یا تغیر دادن صورت چیزی که تصعید او مطلب است
یا اینکه اکتساب حدت کند چنانکه میباشد در زیبق
و اما آلت تصعید پس میباید که بوده باشد در کوتاهی
و بلندی بحسب چیزی که تصعید آن مطلوبست چنانچه
در تصعید اشیای عسرة الصعود آلت کوتاه باید برای
اینکه حرارت آتش بیشتر تواند رسد و در اشیاء سهلة
الصعود طولانی بودن آلت مطلوبست چون آتش تصعید
باید بسیار قوی باشد و شیشه طاقت بر آن نخواهد داشت
پس آلت باید تغیر شیشه از گل فخار یا مس و یا مثل اینها
چیزی باشد و بعض ادویه گاه هست که بمجلسه تصعید نمی‌یابد
برای غلبه داشتن ارواح بر اجزای ارضیه آن پس تصعید
می‌باید اجزای ارضیه آن نیز بمصاحبت ارواح پس همچنین
و گاهی محتاج میشود باینکه مخلوط او سازند چیزی از
اجزای ارضیه مثل نمک یا رمل و این نیز در حکم تصعید است
لکن سوی اسفل اینکه حل کنند آن چیزها را با بهای حاده
تا اینکه امتزاج یابد با این با ممزوج سازند او را با روحی
لطیفه و یا بخل مقطر چنانچه محلول میسازند مرجان و لؤلؤ را
و بعد از اینکه حل کردند تقطیر کنند بر آن دهن طرطیر
محلول جدا می‌شود از آب بطریقه تنشین در اسفل ظرف خود

در حالتیکه مکلس شده و ملح طرطیر میکنند این فعل را مکرر
در زیبق پس این زیبق را هرگاه بگذارند در جای که مکلس
می شود در ان آهن تا مخلل گردد در ان بر می گردد باز زنده
یعنی زیبق مزبور باز زنده میشود مثل اول و این بجهت آنکه
دهن طرطیر باطل میسازد عمل میاه حاده را پس بر میگردد
زیبق بسوی اصل خود و برای اینکه میاه حاده تاثیر میکند
در ان تاثیر بالغ تمامی که دور سازد ان را از صورت نوعیا
بعید یعنی آنکه تیزابها را در زیبق نفوذ و اثری نیست که
زیبق را از صورت اصلی خود دور سازد بمرتبه که باز بصورت
اصلی خود نتواند برگشت **فصل در کیفیت عقد** اما عقد تجمید
سائلات و منع ان از سیلان یعنی آنکه چیزی که سایل و جاری
باشد بسته شود که سیلان و جاری نگردد و این میشود بفانی
کردن رطوبتی که باعث جریان و سیلان انست مثل اینکه
می بندند نمک محلول را تا منجمد و بسته گردد و بدستور زاج
و طرطیر را پس میگذارند محلول این چیزها بعد از ان که
طبخ داده شد با تش معتدل قطعه از چوبی مثل راوند برای
اینکه بسته گردد چیزی که حل شده بر ان چوب مثل آنکه میکنند
شکر را نبات و بسته میگردد در شیشه بچوب بید و غیره و گاه
هست که بتحقیق میمانند اشیا را با تش قوی برای افنای رطوبة

دوم

ان

ان بالکل و گاه هست که تجفیف مینمایند تجفیف معتدلی
برای اینکه باقی بماند در ان قلیل رطوبتی چنانچه میبزند
دبتهارا **فصل در بیان کیفیت حفظ و ترتیب اشیا** اما حفظ
می باشد بگذاشتن گلها را و غیره در عسل و شکر برای آنکه
باقی بماند قوای ان و لذیذ گردد طعم ان و اما ترتیب پس
می باشد یا برای شکستن و کم شدن حدت دوا مثل پروردن
ازروت در شیر خر و پروردن صبر در آب کاسنی و شیره گل
گلاب و یا برای زیاد کردن قوت و حدت دوا است مثل پروردن
صبر با فاویه **مقاله سیوم در بیان عملیات این فن است بقول
جزوی یعنی باختصار** و این مشتمل است بر چند فصل **فصل اول در بیان
تقطیر آبها و ارواح** اما تحقیق که دانستی معنی تقطیر را بقول
کلی یعنی بطریق تفصیل پس بدانکه مقطر بود و نوع است
یا مائی است یا دهنی و مائی یا آب خالص است و یا روح لطیف
دوا یا روح جسم لطیف است مانند ماء و دهن مانند هو
که میباشد آب و آتش و نامیده و گفته می شود بحسب غالب
یعنی آنکه هرگاه مائیت ان غالب باشد او را ماء و هرگاه
غالب باشد بر ان روحانیت مینامند او را روح پس برای این
که میگوییم یکمرتبه او را ماء البارود و مینامیم یکمرتبه روح
البارود و همچنین است ماء الشراب و روح الشراب بدانکه

جمیع اشیاء از معدن و نبات و حیوان یافت میشود در
این جواهر ثلثه که عبارت از ماء و دهن و روح باشد و بنا
جدا کردن دهن از ماء سهل است اما جدا کردن روح از ماء
امری مشکل که محتاج است بتکرار تقطیر و تجربه رسیده
که از تکرار تقطیر یک رطل از شراب مثلا نیم درهم روح
بر آمده و مثل اینکه روح زاج محتاج بتکرار تقطیر است چه
ترشی از ان دفع شود اما در معد نبات پس روح و دهن
یکی است و میماند دهن هر گاه اجزای دهنیه در ان تمام
باشد و زود باشد که مذکور کنیم این را بتفصیل فصل در بیان
استخراج میاه و کیفیت آنست بدانکه اکثر میاه یعنی عرقیات
استخراج میشود از گلهای تر و تازه و اوراق حشایش نیز
و بیشتر استخراج اینها میباشد بتقطیر بحمام ماریه یا
بقرع و انبیق مشهور و هر قدر که تکرار کنند تقطیر زهرها
و ورق مجدد را در اب مقطر البته ذائقه و فعل و رایحه
ان اقوی خواهد بود یعنی اینکه مثلا از گل سرخ گلاب
بکشند و باندر همان گلاب گل دیگر انداخته گلاب بکشند
و همین دستور تکرار در عمل نمایند و همین نحو است قرنفل
بستانی که فرنجشان است و بنفسج و سوسن و شفوانیا و یاسمین
و غیره و اما تقطیر حشایش پس ان اینست که بگیرند از هر حشیشی

یعنی شکوفه

که

که خواهند و بقدر یکه خواهند و اورا کوچک کوچک
قطع کنند و بخیسانند در مکانی که گرم باشد در اب
گرم یک شبانه روز یا بیشتر و مدت خیسانیدن ادویه
و اصول بحسب سختی و نرمی ان اینها بیش تا دو هفته است
اما ازهار حاره و ازهار بارده قویة الرائحة و ازهار و
شکوفها
اوراق بارده دقیقه را یک شبانه روز کافی است لکن
در ازهار حاره و قوی الرائحه اگر زیاده بر یک شبانه روز
بخیسانند بهتر است و در حشایش یابسه و اقاویه حاره
باید در وقت خیسانیدن بکنانند قدری از خمیر یا از
طرطیر یا از ملح که مناسب ان باشد یعنی در خیسانیدن ادویه
مذکوره اگر قدری از خمیر ان در ان حل کرده و اما کیفیت
استخراج ارواح پس این است که بگیرند ان اب مقطر را و تقطیر
کنند او را یک مرتبه یا چند مرتبه با تش معتدل الحراره برای
اینکه ماء با روح متصاعد نشود و بهترین طرق استخراج
ان بالتی است که موسوم است بانبیق الحیه مثال این در استخراج
روح الورد این است که بگیرند از ورد بقدری که خواهند
و لازم است که نباشد گرفتن ان گل بعد از باران و نباشد
ترشده باب و بسایند انرا و بگذارند در ظرف برنج یا چینی
و ان ظرف را بگذارند در مکانی گرم مدت یکماه یا بیشتر تا

قوة الرائحة انما هي كذا وكان

اینکه ظاهر شود رایحهٔ از ان مثل رایحهٔ شراب یعنی خمره و
ترش شود و بوی شراب از ان ظاهر گردد پس تقطیر کند
بحمام ماریه یا بمثانه و مراد از مثانه قرعه ایست که
شبیه بمثانه است و باز رد کنند تقطیر کرده شده را بر
زمین جدید از وود یعنی همان عرقی که کشیده اند باز بر
گل کوبیده مخمر سازند مجدد یعنی گلها را که یکی سائیده
در ظرف مزجج در مکان گرم مدتی نگاه دارند
نگاه داشته تا خمیره شده قدری از ان را گرفته تقطیر نمایند
پس باز ماء قاطر مزبور را بر قدری دیگر از گل مخمر مزبور
انداخته تقطیر نمایند و باز بهمین دستور مقطر مزبور را
بر ارض مجدد مسطور مخمر رد کرده تقطیر نمایند تا انکه
تمام وود مخمر مزبور با تمام رسد پس بگذارند در تمام
قاطر مزبور قلیلی از خمیرهای مزبور که در آب گرم حل کرده
باشند و بریزند بر روی ثفلهائی که از تکرار تقطیر جمع
شده بعد از تقطیر نمایند پس بگیرند قاطر مزبور اخری را و باز
مقطر سازند با لاکردن بلندی که گلوی ان تنگ باشد
باتش خفیف پس عرقی که از ان تقطیر یابد اگر باتش مشتعل
شد پس کار با تمام رسید و اگر مشتعل نشود باز تکرار تقطیر
نمایند تا اینکه بمرتبه اشتعال رسد بحدی که هرگاه ملاقات

آتش کند

آتش کند مشتعل گردد و اندوازده جزء از ماء المقطر
مزبور بر میباید یک جزو از روح واستخراج جمیع ارواح
از حشایش و ازهار مثل اکلیل الجبل وسالوسیا و
سنبل و اشباه اینها بهمین طریق است در استخراج روح
افسنتین بگیرند از افسنتین بقدری که خواهند و کوچک
کوچک قطع کنند و در آب گرم در مکان گرم مدتی بگذارند
تا خمیره شود و در همه جا مراد از خمیره شدن انست که بگذارند
تا بوی مثل شراب پیدا کند پس تقطیر کنند بمثانه پس
علحده کنند دهن را از آب باین طریق که از روی آب جمع
کنند بعد سرد شدن پس تقطیر کنند چندین مرتبه باتش
نرم ملایم چنانکه مذکور شد تا اینکه بمرتبه اشتعال
باتش برسد و این روغن و این روح نافع است جمیع امراض
معده را نفع ظاهر خوبی در کیفیت استخراج روح کاردوبینا
و در نسخهٔ کاردوبنادیتی نوشته و ظاهر وجه کاردوبنا نام
شکاعی است و این نافع است در جمیع حمیات ردیه و باید
بگیرند از کاردوبنا یعنی شکاعی و باید که تر و تازه باشد
بقدری که خواهند و در ظرف مزجج کرده پس بریزند بر ان
قدری از آب گرمی که در ان حل کرده باشند چیزی از خمیرمایه
نان و بگذارند چند روز تا تخمیر یابد یعنی اینکه رایحهٔ شراب

ازان آید وتقطیر کنند وتکرار تقطیر نمایند بطریقی که
مذکور کردید ودانسته شد تا اینکه استخراج روح آن
از تقطیر کرده **استخراج روح شراب با طرطیر** که مفتح سدادست
بگیرند برای هر دو رطل از شراب یک اوقیه از طرطیر سفید خام
ومخلوط سازند با مجموع نشاره خشب وتقطیر در حمام مایه
نمایند واگر تکرار تقطیر آن با طرطیر کنند اقوی خواهد بود
وتکرار عمل کنند تا برسد بمنتهی مطلب یعنی قابل اشتعال
باتش کردد **در استخراج ارواح ابهابزورات** وطریق استخراج
ارواح وسایر بزور وحبوبست که در حشایش مذکور شد لکن
باید که گذاشته شود در تخمیر بزور وبرای هر یک رطل از آن یک
اوقیه از ملح وبعضی مردم میکنند بعوض ملح طرطیر را وتقطیر
میکنند وجدا کنند دهن را از آب بنحوی که گذشته در افسنتین
پس بعد از آن تقطیر کنند نیز آب را چندین مرتبه تا اینکه برسد
بمنتهی ومدعا یعنی بحد اشتعال ودر بومی باید از هر شانزده جزو
ازین آب یک جزو روح وهمچنین منوالست استخراج روح انیسون
وحب الغار وکرویا وغیره ادهان اینها **در استخراج ادهان**
**افاویه** وطریق مشهور درین باب مثال اینست که بگیرند
از دارچینی بقدری که بخواهند وبخیسانند در دو جزو شراب
مصعد ویک جزو آب وتقطیر نمایند **طریق دیگر** اینست که بگیرند

از دارچینی

از دارچینی یکرطل واز ملح یک اوقیه وبخیسانند در
پنج رطل از کلاب مدت چهارده روز پس تقطیر کنند
وهر قدر تکرار تقطیر شود خواهد بود اقوی وهر گاه
تخمیر کنند بطرطیر که هر یکرطل دارچینی یک اوقیه طرطیر
کرده زیاده بر چهارده روز بگذارند که خوب خمیره شود
بر می‌آید دهن بر روی آب مقطر در وقت تقطیر وهر گاه

تقطیر

زیاده کنند مقدار طرطیر را دهن زیاده خواهد آمد لکن
قوت آب مقطر ضعیف میشود ازین پس بیان این را خواهیم
طریقات استخراج ادهان اخشاب وارواح آنها مثل
کبا کو ودیق وغیره وامثال آن ودیقه را بفارسی مویزک
عسلی وکشمش کاولیان گویند وآن دانه ایست از نخود
کوچکتر وسبز مایل بسیاهی ودر جوف آن رطوبت چسبنده
**در استخراج روح صمغ البطم** که نام سقزاست وروغن آن
بگیرند از صمغ البطم دو رطل وبگذارند در قرع وده وزن
برابر آن آب خیسانیده وداخل آن کنند ودو مشت از رمل
مغسول وتقطیر کنند پس آنچه در اول خارج شود روح است
پس آتش را تند کنند پس میآید دهن جدا کنند دهن را
از روح بقسمی که معلوم شد وهمچنین دستورست استخراج
دهن مصطکی وروح آن **در استخراج روح قرن ایل** که شاخ

کوزن باشد واین نافع است برای امراض وبه بگیرند از قرن
ایل مقداریکه خواهند وبراده کنند باسوهان وبخیسانند
در شراب مدتی وتقطیر نمایند وهرگاه تکرار تقطیر نمایند
بو می آید روح چنانچه دانستی در استخراج ماء العسل وروح
العسل بگیرند از عسل یک رطل و۳ اوقیه از ملح وبعض مردم
میکنند بعوض ملح نشارهٔ چوب عرعر وتقطیر مینمایند
در حمام ماریه با آتش ملایم معتدل پس چیزی که اول تقطیر
میشود آن آبست پس بعد تقطیر میشود روح ودهن پس
جدا کنند هر یک را وعلحده سازند چنانچه دانستی در
بیان استخراج ارواح معدنیات استخراج کنند روح
ملح را باین طریق که بگیرند از ملح مقداریکه خواهند وحل
کنند باب وعقد کنند پس حل وباز عقد کنند چندین
مرتبه پس حل کنند او را در مکان نمناک یا رطوبت بغیر داخل
کردن چیزی دیگر یا بقلیلی از آب پس بگیرند بقدر ملح
محلول طین فخار کوزه گری وخمیر کنند او را بنمک محلول
مزبور وقرصها بسته خشک کنند پس بگذارند در مابل
الرقبه وتقطیر نمایند پس اول بر می آید رطوبت مائیه پس
بیندازند او را باید ودر پس تند کنند آتش را تا اینکه تقطیر
شود روح وبعضی مردم میگیرند از کل ارمنی ۲ جزو واز ملح

صافی

صافی یک جزو وتقطیر میکنند بمابل الرقبه وبعضی بر
می گردانند روح مزبور را بر چند حدید یعنی بر ملح وگل
مزبور مجددا وباز تقطیر میکنند یعنی چیزی را که تقطیر
اول بر آمده باز بر ۳ جزو گل ارمنی ویک جزو نمک صافی
ممزوج کرده مجددا تقطیر نمایند وباز بدستور مزبور مقطر
ثانی را با گل وملح دیگر تکرار تقطیر نمایند وهر قدر که
تکرار تقطیر نمایند خواهد بود مثل آن اقوی در استخراج
روح ملح معدنیه که نافع است برای عفونت بگیرند روح
ملح مقداریکه خواهی وبا مثل آن از شراب تقطیر کن وتکرار
تقطیر کن تا اینکه بمرتبهٔ رسد که از آتش مشتعل گردد
در استخراج روح ملح مرکب بگیرند یک جزو از نمک بوداده
وبارود صاف نیز یک جزو ومخلوط کنند بقدر ۳ برابر
مجموع گل ارمنی وتقطیر کنند در مابل الرقبه برای اینکه صاف
شود مائیت از آن پس تقطیر کنند تا خارج شود روح
پس مقطر سازند روح را با مثل آن از شراب مصعد و
نگاه دارند در شیشه ومقدار شربت این چهار قطره است
یا پنج قطره برای دفع حمیات مزمنه وسلکه ووبا در استخراج
روح زاج بگیرند از زاج مقداریکه خواهند وبسوزانند تا
متحجر شود پس بسایند وبیزند واضافه کنند بقدر نصف آن

اجر مسحوق وتقطیر کنند وباید که قابله وسیع وکلان
باشد وآتش دهند بتدریج پس تقطیر کنند رطوبت مائیه
انرا در طول ۲ ساعت دیگر زیاده بیشتر متصل واحد آتش
کنند در زیر مایل الرقبه پس تند کنند آتش را تقطیر شود
روح در مدت هفت ساعت پس هرگاه سرد شد بگشاید
وبگیرند مقطر را وبگذارند در قرعه ومقطر کنند در حمام
مادیه تا اینکه برود مائیت ان وتقطیر شود انچه حامض
شدید الحموضات پس هرگاه شروع شود مقطر حامض یا
اینکه باقی نمانده است انمائیت چیزی در ان پس بکشند
آتش را از ان وسرد کنند پس بگذارند در مایل الرقبه بر صافیه کسته
کره با دمل گرم وتقطیر کنند پس چیزیکه از ان بتقطیر
بر امده باشد خواهد بود سفید ولطیف واین روح است
وباقی در مایل الرقبه که سرخ وصاف است همان است دهن و
بعض مردم میگیرند از زاج بقدریکه خواهند وحل میکنند
در اب صاف میکنند وعقد میکنند وچند مرتبه تکرار
حل وعقد میکنند پس تقطیر میکنند با صاعد شراب وتند
میکنند آتش را بتدریج پس چیزیکه در اول بر خواهد
صاعد شراب است پس خارج خواهد شد مائیت ودر اخر
امر تقطیر خواهد شد روح پس تقطیر کنند مجموع را بقرعه

در حمام

در حمام مادیه برای اینکه خارج شود صاعد شراب آن
پس تقطیر کنند بمایل الرقبه برای اینکه خارج شود
مائیة وهرگاه شروع شود قطره حامض پس بکشند
آتش را از ان وبردارند چیزیرا که باقی است در مایل
الرقبه پس همان است روح وبعض مردم تعدیل میکنند
روح زاج را باینکه میگیرند از گل بنفشه مقداری و
میخیسانند بروح زاج پس منحل میسازند گل بنفشه را
در ان پس میگردد رنگ او سرخ وخوش بوی پس معتدل
میگردد انوقت پس جایز است دیدن وقت اینکه بنوشانند
از ان مقدار دوازده حبه در حمیات حاره دیگر در استخراج رقعی رشیدی
ماء کبریت یعنی عرق گوگرد وروح ان بگیر از کبریت هر
قدریکه خواهی وبگذار در فنجان بزرگ از اهن فنجانرا
بگذار بر ۳ پایه و۳ پایه را در صحن کشاده مزجج وبگذار
در کنار صحن فنجان مزجج ومعلق بیاویز بر روی صحن
قبه از زجاج یعنی قندیل شیشه بحیثیتی که نرسد شعله
کبریت بقبه پس مشتعل بسازند فتیله را که بکبریت الوده
باشند بچوبکی بوده باشد در وسط کبریتی که در فنجان است
پس هرگاه مشتعل شد کبریت وصعود کرد دود دخان او بسوی
قبه منعکس خواهد شد در حالتیکه تقطیر کند از اطراف قبه

در فنجانی که در یک طرف صحن گذاشته شده و لازم است
که او بخته شود قبه بسوی یک جانب که عرق او چکیده شود
در فنجان و واجب است که بوده باشد عمل تو در ایام سردی
در رطوبت هوا و در مکان سرد همچنانکه پاشیده باشد
در ان مکان اب و مادامیکه نبوده باشد چنین تقطیر
نمیکردد از ان چیزی پس هرگاه اراده کنی استخراج روح
ان را تقطیر کن ماء الکبریت را چندین مرتبه تا اینکه برسد
بمنتهی بنحوی که دانستی در گذشته **در استخراج نوع طرطیر**
بگیرند از طرطیر مقداری که خواهند و نرم ملایم بنمود تقطیر
کنند و مایل الرقبه پس بر می اید از ان ابی بسیار سفید رنگ
که بر روی او بوده باشد دهنی بد بو پس جدا کنند دهن
از اب با صوف پس این دهن نافع است برای قروح پس تقطیر
کنند ان اب را با قلقطار دو مرتبه یا ۳ مرتبه تا اینکه بر
طرف شود رایحه او و این مفتح است سده را و نافع جمیع
امراض طرطیریه است و اگر تقطیر کنند بعرق شراب تقطیر دوم
که در عرق حل نموده تقطیر نمایند پس باز حل نموده تقطیر نمایند
خواهد بود اقوی و این است منضج جمیع مواد **در استخراج جوهر**
**نوشادر** بگیرند از نوشادر مقداری که خواهند و اضافه کنند
بران مقدار چهار برابر ان از خاکستر صاف و تقطیر کنند

بقرع

بقرع و انبیق بر خاکستر با ریک و فائده ان تسکین اوجاع
هرگاه طلا کنند بان با مساعد شراب روح معرق یعنی
بعرق اورده و ان داده می شود در جمیع امراض برای جلب
عرق **و این صنعت بر الکلس واشت** بگیرند روح طرطیر ۲ جزو و ما
الترياق الکافوری که بعد ازین نوشته میشود و پنج جزو از
روح زاج یک جزو پس مخلوط کنند جمیع را و تقطیر کنند بقرع
و انبیق و برداشته نگاه دارند قطره را برای وقت حاجت **صفت ماء**
**الترياق الکافوری** بگیرند از ترياق پنج اوقیه و از مر دو اوقیه
و زعفران نصف اوقیه و کافور دو درهم و حل کنند جمیع را با سی
اوقیه از مساعد شراب تخمیر کنند مدت چهار روز در حمام
پس تقطیر کنند با قرع و انبیق و هرگاه رد کنند چیزی را که تقطیر
کرده اند بر چیزی که تقطیر نکرده اند و باز تقطیر کنند خواهد
بود اقوی **فصل در ادهان** بدان که جدا کردن دهن از ماییت نباتات
طریق که بگیرند قرعه طویلة العنق شکل منفذ و بگذارند در وی ماء
مقطر بزبور را و تقطیر کنند با نبیق می اید دهن بر روی اب بعضی
بر دارند از روی اب جمع کنند و بعضی مردم برمیدارند دهن را از
روی اب با قطعه از صوف و بعضی میگذارند روغن و اب هر دو را
بر ورق پس صاف میکنند ابرا از ورق و باقی میماند روغن **طریق**
**استخراج ادهان از خشاب و بزور** اینست که بگیرند از خشاب و بزور ی

دهن اشتری بنادر [illegible]

که اراده کرده اند استخراج دهن اورا و هر گاه بوده باشد
خشک خواهد بود بهتر و بکنانند برای هر یک رطل از خشکش
و بزودی یک مشت از ملح و متغمر سازند باب گرم مدت چهارده
روز پس تقطیر کنند و باز اعاده تقطیر نمایند در آلة التطویلة
العنق پس کنند دهن اورا از اب چنانچه دانسته شد مثال
این آنکه بگیرند از بابونج خشک مقدار یک رطل و اضافه
کنند بر آن یک اوقیه و نصف از ملح و متغمر سازند و بخیسانند
باب گرم در ظرف زجاج و خمیره کنند مدت چهارده روز در
مکان گرم پس تقطیر کنند بمثانه پس اعاده تقطیر کنند در
آلة التطویلة العنق پس جدا کنند دهن را از روی آب بصوف یا بغیر
آن و بعضی مردم در عوض خل نمک می کنند طریقه کافیست برای
بزود اینکه تخمیر کنند مدت نه روز کیفیت استخراج دهن افاویه
مثل قرنفل و بسباسه و جوز بوا و غیر اینهاست که بگیرند از
هر کدام که خواهند مقدار چهار رطل و نیم کوب نموده بکنانند
برای هر یک رطل از آن یک نیم اوقیه از ملح و بخیسانند در آب
گرم مدت پنج روز در مکان سرد پس تقطیر کنند بمثانه در وقت
تقطیر زیاده کنند و قبضه از ملح پس تقطیر کنند ماء قاطر را
بآلة طویلة العنق و بگیرند از روی آب دهن اورا و بریجا ابداز
هفت رطل از افاویه هفت اوقیه از دهن کیفیت استخراج دهن ورد

اینست

اینست که بگیرند از گل مقداری که خواهند پس بکنانند
تا نیم خشک و پژمرده شود پس بقدر دو اوقیه از آن در
مرتبان کلانی یا دو مرتبان یا شیشه که تا نصف آن پر شود
و بریزند بر سر آن گلاب بقدر دیگه چهار انگشت بر سر آن
باشد و سر مرتبان را محکم نموده در سرگین اسب تا پانزده
روز دفن کنند پس بر آورده تقطیر کنند در خاکستر یا بر
باتش معتدل تا اینکه باقی نماند در آن چیزی از مائیت
پس تقطیر کنند این آب خارج از اثر ابتقطیر رطوبت یعنی
بطریق عرق کشیدن باتش معتدل تا اینکه تقطیر شود آب
تنها و باقی بماند روغن در اسفل قرعه و این دهن
قوی الرائحه است شماً و شرباً و خوشبوتر از رایحه مشک
و مقوی دل و جمیع حواس ظاهره و باطنه است کیفیت استخراج
دهن حب العرعر بگیرند از حب العرعر مقداریکه خواهند
و نیم کوب نموده و بخیسانند باب مدت ده روز در مکان
گرمی پس تقطیر کنند همچنانکه تقطیر میکنند صاعد شراب را
با انبیق مشهور بعد از آن بگیرند روغن را از آب و این
دهن شریفیست که مسکن مغص و وجع قولنج است شرباً
و نافع است نزله را طلاءً و شرباً و بدهند قلیلی از آن
با بعض میاه مناسبه برای علت فالج و امراض دماغی و قوبا

وسمومات وضعف باه که از برودت باشد ونافع است
برای قی ومنقی کلیه ومفتت حصاة ومدر بول ومسکن
وجع ارحام ومنقی دبر وصداعات از اخلاط غلیظه
قاتل دودان ونافع رعشه وتشنج وجرب وقروح عفنه
عتیقه وعرق النسا ونقرس وشقاق دست وپا است طلاء
**کیفیت استخراج دهن جوز السرو** اینست که بگیرند از ان بقدری که
خواهند وبکوب نموده بصاعد شراب تقطیر نمایند بگیرند
روغن را از روی اب بحمام ماریه واین منع جمیع نوازل
میکند مطلقا ومنع نزول اب بدله از چشم طلاء **طریق
حمام ماریه** اینست که دیک بزرگی را اب نموده بر اجاق گذارند
وسه پایه اهنی بلندی در وسط دیک گذاشته وشیشه دو را
بران نصب کنند وان مقدار اب در دیک بریزند که شیشه
چهار انگشت از اب بلند باشد وسرپوش را
بر دیک نصب نموده بطوری که وسط ان
سرپوش بقدر دی سوراخ داشته باشد
که گردن شیشه بقدر چهار انگشت از
وسط سرپوش بر امده باشد پس
اطراف سرپوش ومنافذ ان را با اطراف
گلوی شیشه از خمیر وپاره مضبوط ساخته

انبیق را

انبیق را بر سر شیشه نصب نموده ونیمچه اتش دهند که اب بآهستگی
بجوش اید وبسیار بجوش نیاید ودر پهلوی سرپوش نیز سوراخی
کوچک باشد که از اهم از چوب مسدود نموده باشد برای
اینکه هرگاه هرگاه اب کم شود اب شیر گرم دیگر از ان سوراخ
در دیک بریزند تا اب بحد اول رسد باز ان سوراخ را مسدود
سازند از چوب مزبور **کیفیت استخراج دهن انیسون** اینست
که بگیرند از انیسون دو رطل وبخیسانند در بیست رطل
از اب گرم باد دو اوقیه از ملح مقصر وتقطیر کنند پس علیحده
کنند از ان اب دهن را ومیباید از یک رطل انیسون دو اوقیه
از دهن وفائده ان اینست که نفع میکند نوازل وضیق النفس را
خالص میکند معده را از ریاح ونافع است برای استسقا
خصوص طبلی را وداده میشود با ماء اللحم یا بعض مطبوخات
مناسبه ودیگر بجهت سعال با شکر بطریق جوارش وهمچنین
منزولات **استخراج روغن زیره** واین نافع ومحلل ریاح ودافع
عسر البولات **وهمین طریق است استخراج دهن رازیانج**
واین نافع است ضعف باصره وضیق النفس ودرد گرده ومثانه
واستخراج میباید رمل گرده ومثانه را وداده میشود با شکر
یا چیز دیگر که مناسب علت باشد **طریق استخراج روغن کندر** این
است که بگیرند از کندر مقداری که خواهند وبخیسانند در

در صاعد شراب مدت هشت روز پس تقطیر کنند بالقرع و انبیق

و باز رد کنند آنچه را که تقطیر کرده اند بر آنچه که تقطیر نکرده اند

تا اینکه جدا شود و روغن از آب کما لیق کیفیت استخراج دهن دارچینی

بگیرند از دارچینی هر قدر که خواهند و نیم کوفته و بخیسانند

در گلاب مدت چهارده روز و تقطیر کنند بقرع و انبیق

و جدا کنند روغن را از آب بنحویکه سبق ذکر یافت و فایده

آن اینست که منع عفونت میکند و تقویت اعضاء رئیسه

مینماید و اعانت میکند بر هضم و بجهت عسر ولادت چیزی

از این بهتر نیست و گاهی باین طریق استخراج مینمایند که بگیرند

از دارچینی صد توق باهم وزن آن شکر و نبات و بخیسانند

مجموع را در گلاب یکشبانه روز و تقطیر مینمایند در نیم قرعه

با آتش سبک ملایم یا بر خاکستر گرم یعنی اینکه نصف قرعه را

باید خالی گذاشت پس بر خواهد آمد بر جو هر جوهر اول سفید

خواهد بود و جوهر دوم زرد و جوهر سیم سرخ و صاف پس جدا

کنند روغن را از روی آب چنانچه مذکور شد استخراج روغن

قرنفل اینست که بگیرند از قرنفل هر قدر که خواهند و بگیرند

برای هر یک رطل از آن یک اوقیه از ملح و اگر بگیرند بعوض ملح

یک اوقیه از طبرزد بهتر خواهد بود و بخیسانند در آب گرم که

در هر یک رطل از قرنفل شش رطل از آب باشد خمیره سازند

مدتی

مدتی در مکان حار یا در سرگین اسب پس تقطیر کنند

از قرع و انبیق پس جدا سازند روغن را از آن آب

و دارند و این حار و یابس است در درجه ثالثه و نافع است

جمیع امراض بارده را و جمیع امراض کبد و معده و قلب و

امعا را که از برودت باشد و مقوی ارواح و نافع جمیع

امراض سوداوی است و قوة آن کمتر از قوت بلسان نیست

چه از داخل و چه از خارج یعنی شربا و طلاء کما اینکه قائم مقام

روغن بلسان است در جمیع کبار و مراهم و التحام سیلان

جراحات طریه تازه را و نافع است امراض دماغیه و ضعف

باصره را هرگاه بنوشند مقداری تحلیل از آن را با بعض

مطبوخات مناسبه و اگر بسازند از آن جوارشی با شکر و استعمال

در آورند نافع است جمیع آنچه را مذکور شد و نافع جمیع نوازل

قدیمه است نیز طریق استخراج روغن بسباسه اینست که بگیرند

از بسباسه مقداری که خواهند و بخیسانند در آب گرم یک

شبانه روز پس تقطیر کنند و جدا سازند روغن را از روی

آب و این نافع است قولنج و نوازل را و مقوی دماغ و معده

و قلب و نافع است جمیع امراض رحم را و هرگاه تدهین کنند آلات

آلات تناسل را قوت میدهد بر باه و نافع خواهد بود سلسل البول را

که از برودت باشد نفع خوبی طلاء طریق استخراج دهن جوز بوا

اینست که بگیرند ازجو نیم کوفته هر قدر که خواهند و لبنا
ثم سائیده و در صاعد شراب بخوابانند دو روز ترک کنند
و بر روی آن باشند پس صاعد مذبور را از آن جدا
کرده پس عرق تند دیگر در آن انداخته بخوابانند دو روز
بگذارند در مکان حار و باز عرق را از آن بکشند دیگر
بهمین طور چندین مرتبه در عرق شراب در مکان حار
خوابانیده و عرق را از آن کشیده تا اینکه عرق مذبور
تغیر نیابد پس این عرق را در حمام ماریه تقطیر کنند تا اینکه
متصاعد شود عرق بطریق تقطیر و باقی بماند روغن در
ته قرع و بهمین دستور برمیدارند روغنهای جمیع افاویه را
و این طریق سهل و نیکو و از اسرار است و این تسخین میکند
معده را و محلل ریاح است شربا و طلاء و مسکن وجع
قولنج و مقوی مثانه و مسکن اوجاع است **کیفیت استخراج
دهن فلفل** نحوی است که استخراج دهن قرنفل و بسباسه
میکنند و جمیع خواصی که در فلفل است موجود است در روغن
او و قوی تر است فعل او ولیکن نیست در آن تندی فلفل کبیر
این است که میرساند و با نجالیکه مفارقت کند شدت حدتی
که در آن است هم چنانکه مفارقت میکند حدت و شدتی که در
زاج و کبریت است از استخراج روح و دهن آنها و این دهن

فلفل

فلفل نافع است جمیع امراض بارده را هرگاه استعمال
کنند از آن دو قطره یا سه قطره با چیزی که مناسب آن مرض باشد
**طریق استخراج روغن مرمکی** است که بگیرند از مر صاف چند مثقال
اوقیه و ترک کنند او را بعد از سحق و صلا به صاعد شراب
که خالی باشد از مائیت مدت دوازده روز انقدر که بر روی
آن باشد و دفن کنند در سرگین اسب مدت شش روز دیگر
تقطیر کنند در حمام ماریه تا اینکه متصاعد شود عرق آن
بطریق تقطیر و باقی بماند دهن آن که صاف باشد در اسفل
قرع و قوت این دهن مثل قوة دهن بلسان است در منع
عفونت و نافع است جراحت را و برویاند گوشت از او هرگاه
داخل کنند در معاجین کبار ثم مقام روغن بلسان است
**طریق استخراج روغن کهربا** اینست که بگیرند کهربا بمقداریکه
خواهند و مخلوط کنند با او بوزن آن حصاة مسحوق یعنی
سنگ ریزه سائیده و تقطیر کنند تا بالا رود پس مخلوط کنند
با سرکه و تقطیر کنند او را نیز تا متقطر شود سرکه و باقی بماند
روغن در ته قرع و بعض مردم سحق میکنند کهربا را و تر میکنند
او را با صاعد شراب چند روز پس تقطیر میکنند و باز تر کرده
آنچه را متقطر شده بر آنچه متقطر نشده و باز دو میکنند تقطیر
بر غیر متقطر و تقطیر میکنند بهمین دستور تا اینکه قرار گیرد روغن

ان درسته قرن واین طریق اسان تر وبهترین طریق است
وباین طریق بر می آرند از هر نبات وقبه کهربا ده اوقیه
از روغن واین نافع جمیع امراض دماغ واعصاب است مثل
صرع وتشنج وفالج وشربت ان یك قطره یا دو قطره است
با اب سالویا یا باب تبونکا ونفع میکند جمیع مسموم را
ونافع است جمیع امراض وبائیه را وباب قطرا سالیون علاج
کافی است برای انواع امراض مثانه ومقوی جمیع اعضا رئیسه
ومقوی دماغ است وخلاص دهنده است از نزله منه طریق
استخراج دهن کافور بگیر از کافور بقدر یکه خواهی وحل کن
ان را باب گرم وجدا کن دهن او را از روی اب بعد تقطیر
کن او را با صاعد شراب این نافع است مر حمیات محرقه و
وبائیه وطاعون را با انچه مناسب ان علت باشد واستعمال
می شود بر قروح خبیثه بروغن عرعر طریق استخراج روغن
زعفران بگیرند از زعفران بقدر یکه خواهند وبا صاعد
شراب سحق نموده اجزای متساویه تقطیر کنند بمابل القرعه
پس تقطیر میشود اولا اب پس مقطر میگردد دو بعد از ان
دهن وباقی میماند در ته قرع واستعمال می نمایند از ادر
خوشبوییها بر بن منوال واستخراج کنند دهن اشق را برای
تحلیل وهمچنین مقل وجاوشیر مانند اینها از صموغ را لکن



گاه هست که ترمیکنند اینها را در سرکه عوض عرق پیر
تقطیر میکنند ونافع است برای گوش وامراض ان طریق
استخراج دهن خلنبو وان گیاهی است بگیره بقدر شبری و پر
شاخ وبسیار کره وشعبها از گرهها او رسته وبرکش کوچکتر
از بادروج ومفروش وبکرویان مرغب و ثمر نوع ماده و
خوشه تخم دار وثمرش انبطم کوچك تر همه هد وبهلبستر و
وبا رطوبت وثمر نوع ماده بخلاف ان وکوچك ومستدیر
وبیخ ان وقعله ومستدیر بقدر تخم کبوتری یکی سست و یکی
صلب وبهم بسته مثل خصیه حیوانات بگیرند از حلبوب
بقدر یکه خواهند مع متساوی ان شکر وخمیره سازند تا
مدت هشت روز وتقطیر نمایند پس بر می ایند از ان روغن
سپید کم رنگ ودخان را نیکو میکند واثار را از چهره
زایل میسازد طلا کردن ان وبنکرار حلا میدهد ومی نوشاند
برای صرع در هر روزی بقدر یك درهم مدت چهل روز و
اگر استعمال کند این را با چند بید ستر نافع است جمیع امراض
اعصاب را فصل در طریق استخراج ادهان معدنیات اول
در بیان کیفیت استخراج دهن اسرب بگیرند از سرب مکلس
مقدار یکه خواهند وبجلیسانند در سرکه وخشك سازند
وهمین قسم در سرکه حل کرده خشك کنند تا شش دفعه پس گذا

در مکان سردی پس مخل کردیده آب می شود پس تقطیر کنند
آن آب را در قابل القرعه یا افلاطونی پس بهم میاید و اول
مقطر خل بعد از آن مقطر میگردد دهن و این نافع است
سرطان و آکله و غانغرایا را اطلا و هر گاه بگذارند در آن
ذهب مکلس را چند روز رنگ میگیرد زردی و استعمال کنند
اهل صناعت آن را در اعمال خود طریق استخراج دهن انتیمون
شکری بگیرند انتیمون که عبارت از سنگ سرمه باشد و نیم
شکر هم وزن آن و سحق کنند جمیع را و تقطیر کنند با فلاطونی
و این نافع است جمیع امراض داخلیه و خارجیه را و کاهی میباشند
از آن حتی که نافع است حمیات را و می نوشانند قبل از آمدن
حمی و نوبه مقدار ۳ حبه از آن را صفت حب صد گو بگیرند از
دهن انتیمون یک اوقیه و از صبر سقطری اوقیه و عنبر دو درهم و
زعفران نصف درهم و مخلوط کنند جمیع را و حب بندند و
معرق و مسکن ناقض و قشعریره یعنی بعرق می آورد و لرزش و قشعریره را
دفع می سازند و میکویند ستادسیوس که من ساختم از انتیمون
روغن مسهلی که اسهال میکند بغیر مشقت و بفرح استعمال
نموده در استسقا و نافع بوده صفت آنکه بگیرند انتیمون دو رطل
و کبریت ۳ اوقیه و سحق نمایند جمیع را و بگذارند در بوطق بر آتش
تا اینکه بسوزد کبریت و خوب تند کنند آتش را تا اینکه نماند چیزی

در آن

در آن از کبریت پس بر آرند از بوطق و سحق کنند با خل
مقطر و تقطیر کنند در قرعه و انبیق تا اینکه مقطر شود
مجموع خل و باقی بماند انتیمون در ته قرعه پس مخلوط سازند
از آن با نصف وزن آن شکر پنیر ترکند در صاعد شراب
بعد دیگر بر روی وی مقدار چهار انگشت با بستد
و تقطیر کنند تا اینکه باقی نماند چیزی از صاعد شراب
و هر قدر که تکرار تقطیر نمایند بهتر است و هر گاه اضافه
کنند بر عرق در وقت تقطیر قلیل از عنبر با عرق [illegible]
خواهد بود الطف و آنچه باقی بماند در اسفل قرعه همان
دهن طریق دیگر بگیرند از انتیمون بقدر یکه خواهند
سحق نموده بریزند بر روی آن خل مقطر و بگذارند تا اینکه
سرخ شود خل مذبور و صاف و ته نشین کردد پس صاف کنند
و بریزند بر اینکه سرکه مقطر دیگر و بگذارند که صاف
و ته نشین شود با تصاف نموده سرکه مقطر دیگر بر روی
آن بریزند و همین دستور انتیمون بر آید و باقی نماند در آن
رنگ و رنگ سرکه متغیر شود تا تمام رنگ بعمل آید پس
تقطیر کنند این خل مقطر رنگ گرفته را تا اینکه تقطیر شود
خل مذبور بتمامه و باقی بماند روغن در ته قرعه پس دفن
سازند در سرکین اسب مدت چهل روز پس صاف کرده بر دارند

ونگاه دارند نافع است این دهن انواع قروح وسرطان را
طریقه دیگر در استخراج خوم انتیمون بگیرند از انتیمون مقداریکه
خواهند وبسوزانند در بوطقی تا اینکه سفید شود تا اگر
بسوزند تا اینکه سرخ شود خواهد بود بهتر پس بریزند بر
بر آن صاعد شرابی در شیشه وسد کنند سر آن را سدی محکم و
بگذارند در مکان حار مدت دوازده روز پس تقطیر کنند
از آن عرق را واگر رد کنند آنچه تقطیر شده بر آنچه تقطیر
نشده وباز تقطیر کنند خواهد بود بهتر پس بگیرند آنچه را
که در اسفل قرع است ونگاه دارند وبنوشانند از آن مقدار
جهار سرخ با بعض میاهی که مناسبت با انواع حمیات دارد
استسقا وامراض رحم وصرع وحب افرنجی یعنی آتشک قروح
خبیثه نافع خواهد بود وهمچنین اگر بنوشانند برای بواسیر
واصحاب آکله وسرطان ونیز نافع ومفید است طریق استخراج
روغن طلا بگیرند از طلای مکلس هر قدر که خواهند حل
کنند وباسرکه مقطر پس تقطیر کنند از آن سرکه را پس
مغمر کنند آنچه باقی مانده در اسفل قرعه بعصاره خلدونیا
وعرق مرا از خلدونیا شاید خلدونیون باشد که اسم یونانی
ماميثا است وغرض از عرق شرابیست اجزای متساویه بگذارند
در مکان گرم چند روز پس تقطیر کنند تا اینکه برآید آب وباقی ماند
در اسفل

در اسفل قرع چیزی غلیظ وهمان است دهن واین نافع است
جمیع امراض را شربا از هر یک قیراط تا دو قیراط طریق دیگر
بگیرند از ورق طلا مقداریکه خواهند وحل کنند باب لیمو
یا با سرکه مقطر پس تقطیر کنند از آن اب لیمو وسرکه را چنین
کنند چندین مرتبه واگر بگذارند در آن چیزی از فواید
خواهد بود بهتر ومقدار شربت آن یک قیراط است انواع حمیات
عفنیه را زیرا که دفع میکند عفونت اخلاط را وحلیت میکند
عرق را یعنی معرق است وبنوشانند برای جذام وبرص وداء افرنگی
آتشک وبرای کسیکه متضرر شده باشد از خوردن زیبق
شربا وطلاء نافع است طریقه دیگر بگیرند از براده طلا مقداریکه
خواهند وتکلیس کنند او را با زیبق وکبریت بنحویکه سبق
ذکر یافت در باب تکلیس پس حل کنند از آب سرکه مقطر
وعقد کنند بر آتش پس حل کنند دیگر باره با سرکه مقطر و
عقد کنند نیز تا اینکه همچون شود بر روی آن روغن که منعقد
نشود پس بگیرند برای هر یک یک اوقیه از این روغن یک رطل
از عسل مقطر ومخلوط کنند وبنوشانند از آن برای جمیع امراض
داخلیه وخارجیه پس تحقیق که این پادزهر جمیع امراض است
وفواید وخواص آن لا تعد ولا تحصی است طریق روغن زهره طریقه
دیگر از صنایع پراکلسوس آن اینست که بگیرند بکیره هم از نحاس ورق

طلا با چهار درهم از دهن که گرفته باشد از شجرقنه وسحق
کنند تا اینکه خوب ممزوج شوند پس بگذارند در مرتبانی از
شیشه و دفن کنند در خاکستر گرم یا مکان گرم که بوده باشد
که گرمی او مثل گرمی زبل مدت چهل روز پس بر آرند و تقطیر
کنند از آن روغن را تا اینکه باقی نماند در آن اثری از روغن
پس بشویند آن روغن را با آب چندین مرتبه بعد از آن
بگیرند روغن مزبور و استعمال نمایند طریق استخراج دهن نقره
بگیرند از نوشادر دو رطل و از لبن خالص چهار رطل و تقطیر
کنند مرا قل با آتش خفیف پس تند کنند آتش را بتدریج پس
تقطیر کنند و بگیرند از این مقطر شش اوقیه و از نقره مکلس
و در نسخهٔ دیگر نوشته که از نقره مرقق یعنی نازک کرده شده
یا ورق نقره دو اوقیه و در شیشه کرده در مکان حار یا در
آفتاب گرم بگذارند تا نقره محلول شود پس آب را از آن دور کنند
و بشویند با آب گرم چندین مرتبه تا اینکه مزهٔ شوری از آن دفع
شود پس منغمر کنند در عرق شراب پس بگذارند در مکان گرم
مدت چهارده روز پس بتحقیق که محلول میشود نقره حل غلیظی
لزج و هرگاه بنوشانند از این نافع خواهد بود جمیع امراض حاره
و بارده و وسواس و امراض اعصاب و جمیع امراض سده طحال و کبد
و رحم را طریق دیگر بگیرند از نقره مکلس چنانچه در انسخی مقداری که خواهم



و منغمر سازند در سرکه مقطر و بگذارند در مکان حار پس بتحقیق
که محلول خواهد شد در اندک مدتی پس بر آرند از آن سرکه
مقطر در حمام ماریه با آتش معتدل و باقی خواهد ماند
روغن در اسفل قرع و منافع این نیز مثل منافع اول است
طریق استخراج روغن مروارید بگیرند از لؤلؤ غیر مثقوب بقدری که
خواهند و سحق نموده و منغمر سازند در سرکه مقطر بقدری که
دو انگشت بر روی آن بایستد و بگذارند در مکان حار تا
محلول شود پس خوشک سازند و بر آرند رطوبت را از آن
در حمام ماریه پس در آب صاف شیرین ساده حل کرده بگذارند
تا ته نشین شود و آب را از روی آن بچکانند بحجر و علقه
و بگذارند در آفتاب تا عقد شود و همچنین چندین دفعه
بشویند و بگذارند ته نشین شود باز بشویند و ته نشین
کنند تا اینکه حموضت از آن زایل شود پس بگذارند در مکان
نمناک پس آن محلول روغن خواهد شد یا اینکه حل کنند در
عرق شراب پس بر آرند از آن عرق را پس باقی خواهد ماند
لؤلؤ محلول شده و مقدار شربت آن یک قیراط است با بعضی
از آبهای مناسبه و این مقوی اعضای رئیسه و نافع تشنج
و فالج و امراض عصب و غشی و خفقان است و ادرار میکند شیر را
و زیاده میکند منی را و نافع است جمیع قروح و بواسیر را شربا

و لهمين طريقات استخراج دهن مرجان و نافع است اين روغن مرجان
جميع امراض سيلانيه را مثل سيلان رحم و جريان طمث و اقسام
نزف الدم و نفث الدم و قروح خبيثه را و تسكين ميدهد وجع
عين را و تخفيف ميكند سيلان دموع را طلاءً و منع نوازل
مي نمايد و دماغ را قوت مي دهد و نافع است امراض قلب را مثل
غش و خفقان طريق استخراج روغن ملح بگيرند از ملح ۳ رطل و از
طين حر و احمر ارض لنبه و رمليه مقدار شش رطل و از بارود كه
نمبي شوده قلمي باشد شش درهم و بگذارند همه را در قرع طويل
العنق كشاده شكم بگذارند بر سر آن انبيق و بايد ثقبه نيز
كشاده باشد و برافروزند در زير آن آتش بتدريج پس تند
كنند آتش را تا اينكه مقطر شود آب پس تقطير كنند آن مقطر
مزبور را دوباره براي اينكه خارج شود از آن رطوبت تمام
و باقي ماند روغن در اسفل قرع و اين روغن مسكن اوجاع
هر گاه طلا كنند بالخصوص با دهن صمغ البطم كه مذكور
شد قبل و با روغن بابونج و اين روغن از عجايب است
وجع و مفاصل و نقرس و عرق النسا و تحليل ميدهد تحجر
مفاصل را و مقدار شربت آن ۳ قطره است براي جميع حميات
رديه و اوجاع مفاصل و اورام داخله و فتق و از خواص
آنست كه حل ميكند طلا را و استعمال مي شود اين محلول در



انواع امراض طريقه ديگر در استخراج روغن ملح اينست
كه حل كنند ملح را در خل مقطر و تقطير كنند پس باز تقطير
كنند مقطر مزبور را دوباره براي اينكه ما بقيست آن برود
و باقي بماند روغن در اسفل قرع و اين دهن در حل كردن
طلا بي عديلست طريقه ديگر در استخراج روغن كبريت بگيرند از
كبريت مقداري كه خواهند و بدر برو بزنند آن اندمل
مسحوق و بگذارند در مايل الرقبه و بگذارند بر آتش خفيف
متساوي الحراره بنحوي كه صعود نكند نفس كبريت پس
تقطير كنند در دو شبانه روز بملايمت بسيار و بردارند
مقطر مزبور را و اين نافع است جميع امراض بارده را اگر از
عفونت يا غير عفونت باشد و آن نافع است جميع حميات
عفنيه و نايبه و غيره و دبغ و طواعين را و استعمال مي شود
بر قروح و جروح و بواسير و قروح فم تاكل لثه و نافع است
امراض معده و كبد و طحال و رحم و مثانه و مفاصل را و داده
مي شود از اين تقليل با بعض ادويه و ابهاي مناسبه نفعلت
و داده مي شود هر روز براي حمي نايبه با طبخ اكليل الجبل
قبل از نوبت بيك ساعت براي غب بطبخ قنطوريون شراب
و براي دبع با عرق لسان الثور و براي طاعون بطبخ فجل با
شراب طبخ دهند ترتيبا در شراب اضافه كنند در صورتي كه

حل کرده باشند دران قلیلی از تریاق و برای صرع بطبیخ
بتونکا یا قاقیانیا عود صلیبه برای سعال بطبیخ زوفا و برای
بطلان اشتهای طعام بماء افسنتین و برای وجع معده و
قولنج با اب بابونج و برای برودت کبد و استسقا بماء ابرسا
یا بماء خلد و نبا و برای سده و وجع طحال بطبیخ قشر بیخ طرفا
یا بماء الاصول و برای دخمهای اتشک بماء شاهتره یا بما
الزلم و برای اخراج کرد یاه یعنی کرمهای معده بماء الفجل
یا بماء الافسنتین و برای وجع رحم بطبیخ اقحوان و برای عسر
البول با شراب و برای نقرس و وجع مفاصل بطبیخ کمافیطوس
و بر قروح ردیه طلا باید کرد و استخراج و ماهی که در اینجا
نوشته شده بطریقی است که در این کتاب مذکور است طریق
دیگر در استخراج روغن کبریت اینست که بگیرند از کبریت مکلس
مقداری که خواهند و بگذارند در قرعه و منخر کنند بسرکه
بقدری که بر روی ان ایستاده شود مقدار شش انگشت بعد
و دفن کنند در سرگین اسب مدت چهار هفته پس بر اورده
مقطر کنند در قرعه و انبیق تا انکه جمیع اه مقطر کردد پس
مقطر بر بود را در شیشه کرده دفن کنند در بطن الفرس و مراد
از بطن در هر جا که مذکور نموده سرگین تازه اسب و هر جا
که زبل الفرس نوشته منظور سرگین خشک است مدت چهار

روز

روز پس بر اورده بیرون ارند و خوشک کنند اب انرا بر
روی خاکستر گرم با اتش بسیار خفیف پس باقی خواهد
ماند دهن در ته قرعه پس دفن کنند در سرگین خوشک ان
مدت هشت روز پس تقطیر کنند بقرعه و انبیق و بر دارند
و نگاه دارند روغن را پس صاف کنند این را در مدت سه
روز و فواید این نیز مثل فواید روغن اول است طریق دیگر
بگیرند از کبریت یک نیم رطل و از طین حکمه خاک نیم با ریک اینها صلایه
باشند و از نوشادر چهار واقیه و سحق کنند جمیع را و منخر
سازند در ابی که محلول کرده باشند دران قلیلی از ملح پس
تقطیر کنند با قلاطونی پس مابقی انرا بچکانند فیکا همانا
باقی مانده ته قرعه را درین استعمال میشود اند داخل و خارج
یعنی شربا برای امراض باطنی و طلاء برای امراض ظاهری صفت
دهن کبریت برای جراحات عصب بگیرند از کبریت مسحوق
و روغن تخم کتان مقدار هر یک برابر طبخ دهند بر اتش تا
انکه سرخ شود روغن پس تقطیر کنند با قلاطونی و اگر جمع
کنند با او چیزهای نسبوس کنند در وقت تقطیر خواهد بود بهتر
طریق استخراج دهن زاج بگیرند از روح زاجی که ما ثبت انرا
بطریقی که قبل ازین معلوم شد بر اینه باشند رطوبت ما ثبت
انرا مطبوع بکه پیش ازین مذکور شد پس تقطیر کنند با قرع

وانبیق پس تقطیر کنند مقطر مد بود و با عرق شراب پس
بر آنند عرق شراب را از آن پس باقی خواهد ماند دهن
پس بنوشانند این را در حمیات محرقه و باصفه و طاعون
و تفتیح میاید زد سده را و قطع میاید عطش با بعض اشربه
مناسبه طریق دیگر بگیرند زاج نقد بیکه خواهند و تقطیر
کنند تا خارج شود ماء ثبت آن بگیرند باقی در اسفل قرعه مانع
باشد و این مثل خاک سرخ خواهد بود و سحق کنند آنرا با مثل
آن آجر و تقطیر کنند با افلاطونی پس تقطیر کنند در یک روز
و یک شب با آتش شدید قوی که تدریج کنند و قوی کنند آتش را
پس بر میاید از یک رطل مقدار ۳۰ اوقیه پس هر گاه که مخلوط
کنند مقطر اول را که ماء ثبت آن باشد مقطر ثانی و تقطیر
کنند چند مرتبه اعتدال بهم رسانند طعم آن و برطرف شود
حموضت آن و خواهد بود بهتر خصوص برای حمیات و نافع است
سکته و صرع و فالج را و اگر منضم سازند با آن قلیلی از ادویه
مسهل قوی خواهد بود عمل آن و اگر بگذارند قلیلی را از آن
با مطبوخات مفتحه اعانت خواهد کرد آن را بر تفتیح سده
طریق استخراج دهن طرطیر بگیرند طرطیر سفید که عبارت از [illegible]
دار نو باشد مقداری که خواهند و نرم صلایه کنند و بگذارند
در ماء بل لترقیه و قابله باید که کلان و گشاده باشد و

وصل

وصل آن را محکم کنند زیرا که برای بر آمدن روز بیا
خواهد کرد بگذارند بر آتش معتدل و تند کنند آتش را
بتدریج تا اینکه بر آید آب و روغن و بر گردانند انبیق تقطیر
شده را به انبیق تقطیر نشده و باز تقطیر کنند پس جدا کنند هر یک را
از آب پس بر میاید از یک رطل نیم اوقیه و این نافع است هر
قرحه را که از آتش باشد و اگر بنوشانند قلیلی از آن را ادرار
میکند بول را و تفتیت میکند و میریزاند سنگ گرده و مثانه را
طریق دیگر بگیرند ملح طرطیر و بگذارند در مکان نمناک تا برای
اینکه منحل شود استعمال آن برای جلاء آثار و تصفیه و تحسین
رنگ رخسار است طریق دیگر بگیرند طرطیر خام بقدر خواهش و
مخلوط سازند بیک با نه روغن در ماء عد شراب پس تقطیر کنند
با افلاطونی و ابتدا کنند با آتش معتدل پس تدریج تند کنند
آتش را تا مقطر گردد پس جدا کنند ماء ثبت و ماء عد شراب را
و بگیرند روغن را و این روغن نافع است برای قروح مدبره و
نافع است در زهدان و با هر گاه ببویند و تدهین سازند ابین
بینی را طریق دیگر بگیرند طرطیر بقدر خواهش و احراق نمایند تا
اینکه متکلس و سفید شود پس حل سازند با آب گرم و صاف کنند
و باز عقد نمایند پس حل و عقد کنند تا بمرتبه اینکه منجمد سازند
در ماء عد شراب و دفن کنند در سرگین اسب مدت ۳ روز پس تقطیر

کنند آنرا صاعد شراب آبرا پس باقی خواهد ماند روغن
در اسفل قرعه پس بنوشانند از این یکدرهم برای انواع
قروح داخله وخارجه بابعضاد و به مناسبه و تفتیح سدد
کبد و طحال میکند نافع است عسر البول را و قاتل دیدان و
مانع نوازلات است طریق استخراج دهن نحاس مکلس کن نحاس را نقیه
که دانستی پس حل کن با ملح و خل و بگذار تا سبز شود و صاف
کن از آن خل را و بر روی آن بریز خل دیگر و در آن حل کرده
باشی قلیلی از ملح و بگذار تا باز سبز شود و با نصاف کن
و همیشه چنین کن تا اینکه باقی نماند در آن از زنگاریت
چیزی پس تقطیر کن این خل را از آن بقرع و انبیق پس باقی خواهد
روغن سبزی در ته قرعه و این روغن نافع است قروح بواسیر
و دخمهای جرب و اکله را طلاء طریق استخراج دهن حدید بگیرند
براده آهن هرچه خواهند بقدر حاجت و بشویند با خل
و ملح چندین مرتبه تا نقیه شود و نقیه آن این است که نماند
از سیاهی چیزی پس بشویند با آب شیرین خالص پس بگذارند
در قرعه منخر سازند در بکر و ماء الکبریت و دو جزو آن را
پس بگذارند در مکان حار تا منحل شود پس خشک کنند با آتش
خفیف پس تصعید کنند صاعد آنرا و حل کنند بحل رطوبت یعنی
در جای نمناک و بردارند بر وقت حاجت و این نافع است جمیع

سیلانات

سیلانات را مثل دوسنطاریا و اسهال کبدی و جریان
طمث و جریان خون بواسیر و رعاف و نفث الدم و نزف الدم
و بعضی مردم حل میکنند براده حدید را بماء الفاروق یعنی تیزاب
فاروقی میرانند از آن آب را و خشک میسازند پس مقطر
میکنند محلول مذبور را چند مرتبه تا اینکه باقی ماند دهن
در اسفل قرعه آب شده و منافع این نیز مثل منافع اول است
طریق استخراج روغن زیبق بگیرند از زیبق مقدار یکه خواهند
و خوب بشویند بدستور یکه معمول است پس تصعید کنند
از روح زاج و بارود و شب پس بشویند بعرق شراب پیر
تقطیر کنند با آتش قوی پس خواهند بر آمد از آن مقطر
چیزی سفید مثل شیر و اگر تقطیر کنند مقطر منبور با عرق
شراب خواهد بود بهتر و این روغن نافع است جمیع قروح را
و اگر استعمال کنند قلیلی از آن امراض داخلیه و خارجیه را
نافع خواهد بود و قروح کلیه و مثانه و عسرة العلاج را بر
خواهد کرد طریق استخراج روغن زرنیخ بگیرند زرنیخ بقدر یکه
که خواهند و مثل قدر آن از بارود یعنی شوره و سحق کنند همه را
بسیار نرم و بگذارند در بوته و شدید کنند بر آن آتش را تا بنیج
تا اینکه آب شود پس منقلب خواهد شوره و خواهد پرید
باقی خواهد ماند زرنیخ در بوته مثل روغن پس بگذارند

مکان نمناک برای اینکه منحل شود بمحل رطوبت پس تقطیر
کنند محلول مزبور را پس برخواهد آمد روغن و این نافع
است قروح عسرة الاندمال را باصبغ البطم و با باعث
تنقیه میکند قروح خبیثه را و هرگاه مخلوط سازند با پیه
یا با روغن زیت یا هر دو و تحلیل میبرد صلابت قوی را و اگر
طلا کنند او را بر موضع موی میتراشد او را و نافع است
قروح رد بر بینی را و نافع است بواسیر و خنازیر و سرطان را
هرگاه طلا کنند با آنچه مناسب این علت باشد طریق
استخراج دهن طلق بگیرند از طلق مکلس هر قدر که خواهند
و حل کنند بسرکه مقطر پس تقطیر کنند از آن خل مقطر را
و آنچه در ته قرعه باقی ماند بگیرند و حل کنند بمحل رطوبت و این
نافع است قروح و صلابات و ارباب صناعت را در این باب
اعتقادی زیاده هست حتی اینکه گفته اند که مَن حَلَّ الطلق
استغنی عن الخلق طریق استخراج دهن بلور معدنی بگیرند از بلور
معدنی بقدری که خواهند و با هم وزن آن شوره یا با مثل آن
کبریت خوب سحق کنند و بسوزانند در بوته یا مغرفه آهنی
پس بشویند با آب باران چند مرتبه پس بخیسانند در عرق
شراب مدت چند روز و صاف کنند از آن عرق را بسوزانند
باقی را نیز با شوره یا کبریت پس بشویند و بخیسانند باز بعرق

تا منحل

تا منحل شود از آن پس طبخ دهند عرق را تا منعقد شود
و نمک گردد پس حل کنند این ملح را بمحل رطوبت یعنی در مکان
گرم یا نمناک پس هرگاه بنوشانند از این بقدر نصف درهم
تفتیت میکند سنگ گرده و مثانه را نافع است عسر البول را
و لهذا طریق استخراج ادهان جمیع اجساد و اینست آنچه ما اختیار
و انتخاب و نقل کرده ایم از کتاب ستادیوس جرمانی که تألیف
کرده است در صناعت طب ذترابادین و افوبوس از دستور
تقطیر ادهان و ارواح و تالیف کرده فرولیوس در صناعت طب
کیمیائیه کتاب مختصر مفید برای پادشاه نمسا نخود و او را مشتمل
ساخته بر دو مقاله پس اراده کردیم که نقل کنیم از زبان لاطینی
یعنی زبان فرنگی بزبان عربی برای اینکه عام المنفعه باشد و
خصوصا در این مختصر که موسوم بکیمیای باسلیقا است یعنی
کیمیای ملکیه است جزو دوم از کتاب کیمیای باسلیقا که منقول است
از کتاب فرولیوس در صناعت طب کیمیائیه و آن مشتمل است بر دو
مقاله مقاله اولی از جزء دوم در معالجات کلیه و آن مشتمل است
بر هشت فصل اول باید دانست که معالجه بر دو قسم است کلیه
و جزئیه کلیه آنست که عام المنفعه است تا مقاله اولی مختص
بیک مرض خاص نیست و علاج کلی یعنی قطع سبب و استیصال
اصل مرض و نیز خلط ردی است از جمله یعنی جدا کردن خلط

اینکه

فاسد از صالح وبتحقیق که دانسته شد قبل ازین اینکه
بعضی از امراض میباشد موروثی وبعضی ازانجمله اینست
که از اسباب ظاهره عارض شده باشد واین اسباب ظاهره
تغیر وتغیر اسباب سته ضروریه است که عبارت از استنشاق
هوا وحرکات نفسانی وحرکت وسکون بدنی وخواب وبیداری
واکل وشرب واستفراغ واحتباس باشد ومعالجات کلیه
بر چند نوع است پس از انجمله این است که بوده باشد مطلوب
از ان حفظ بلسان طبعی وتقویت که بمعنی حفظ صحت باشد
واز انجمله اینست که بوده باشد مطلوب از ان تمزید تی از
جسد یعنی ازاله مرض بدفع خلط فاسد واین ازاله امراض
وجدا کرده ردی از جسد متنوع است بطریق متعدده پس از
انجمله آنست که بوده باشد یا بقی ویا باسهال ویا بادرار
ویا بعرق ویا بنها است معالجه اربعه عظیمه که صرع واستسقا
وامراض مفاصل وجذام باشد وجمیع امراضی که عارض بدن
می شود منشعب است ازین امراض اربعه سابقه زیرا که حق سبحانه
تعالی خلق نکرده است مرضی را مگر که خلق کرده است دوائی برا
از لطف وکرم خود وبتحقیق که خلق کرده است حق سبحانه وتعالی
برای جمیع امراض دوای واحد که کافی باشد در معالجات
امراض لکن دانستن ان دوای واحد چون بر اکثر مردم دشوار

بسبب

بسبب عرقی که دارد لهذا ذکر میکنیم در مختصر اینجا سهل
باشد دانستن وساختن ان برای امراض وبعضی ازین معالجات
ان چیزی که جزوی باشد واین علاجی است که منقطع میسازد
اصل مرض را نیز وبروز نمیفرماید او را بل ساکن میکند
اعراض ان مرض را وفوران ان را قطع مینماید بغیر اصل ان
زایل میکنند نوبت ان را وتسکین میدهد وجاع ان را
ومانع میشود زیاده نمودن ان را دائما دیگر از معالجات جزئیه
علاج بادویه مقویه اعضا رئیسه هفت گانه است وتعلیم کرده است
حق سبحانه وتعالی انسان را از لطف وکرم خود اسرار طبیعت را
از انچه عارض میشود عناصر اربعه را باعتبار زیادتی و
نقصان وتغیر ان از صلاح بفساد وبتحقیق که احسان
کرده است حق تعالی برما باینکه اعلام وتعلیم کرده است
ما را بر خواص ادویه مخصوصه بعضوی دون عضو دیگر پس
برای این تقسیم کرده ایم علاج را بدو قسم پس از انجمله یا علاج
کلی است ویا علاج جزوی وعلاج کلی مشتمل است بر انضاج
واسهال وادرار ودق وتعریق وتقویت وتسکین وجمع بمحللات
واصلاح هوا بمشمومات وعلاج جزوی ان علاج اعضای
رئیسه است وان علاجها که مختص بعضوی از اعضا باشد مثل
جراحات ودمامیل پس ذکر میکنیم الحال اشیائی را که نافع برای

دیقوات واین چیزهائی است که نافع است سکته وصرع را
وانچه نافع است امراض چشم ومردم ان را واز انجمله است ادویه
که نافع برای صدر وقلب ومعده ورحم است واز انجمله است
که نافع حمیات ووبا است واز انجمله است که نافع است برای
وجع مفاصل ونقرس واز انجمله است که جمع نافع کلیه واستسقا
واز انجمله که نافع ذوسنطاریا وسیلانات است واز انجمله است
چیزی که زیاد میسازد منی را واز انجمله است که نافع قروح و
جراحات است فصل در بیان انضاج ونضج بدانکه امراضی که عارض
می شود از اخلاط فاسده قطع کردن اصل ان ممکن نیست بغیر
انضاج ونضج چرا که اصل ان ثابت وراسخ است ومقصود از
انضاج تعدیل قوام ماده است برای اینکه اسان شود خروج
ان یا بقی ویا باسهال یا بغیر اینها واما امراضی که اصول انها
ثابت وراسخ نیست مثل حمیات ونوازل وسعال که گاه میشود که
محتاج نیست بمنضج بلکه کافی است در ان استفراغ وتنقیه
چنانچه تنبیه کرده بر این معنی بقراط وجالینوس کیرانیس
که بقراط تصریح کرده بلفظ نضج وجالینوس بلفظ تعدیل و
براکلسوس بلفظ تغییر ومراد همه یکی است زیرا که نضج بمعنی
تغلیظ رقیق وترقیق غلیظ است بطوریکه قابل اخراج تواند
شد وتعدیل وتغییر نیز همین معنی را درست تواند شد وگفته

فرولکیوس

ه فرولکیوس که انضاج حل منعقد وعقد محلول وتحصیل و
استعداد داوست برای خروج واین نیز همان معنی دارد و
اکثر استعمال منضج در امراض مزمنه مثل صرع وحمی ربع وقولنج
وجع کلیه ومفاصل وجمیع امراض طرطریه بلغمیه وسوداویه
واما امراضی که دفع ان بطریق تحلیل وهیجان است محتاج نیست
بمنضج صفت طرطیر زاجی که استعمال میشود برای انضاج بگیرند از
ملح طرطیر سفید مقداری حل کنند بماء غاث وعقد کنند
وبهمین دستور چندین مرتبه حل وعقد نمایند پس حل کنند
بحل رطوبت پس بگذارند در قرع کشاده دهان یا شیشه
کشاده دهانی وبچکانند بر هر جزوی از ملح طرطیر محلول
نصف جزوی از روح زاج بتدریج پس منعقد خواهد شد
در شیشه مزبور وباقی خواهد ماند بر روی ان رطوبتی که
پس خشک کنند وبپرانند ان رطوبت را بر روی خاکستر
گرم تا خشک شود وبردارند انچه در انست که منعقد شده از
ملح یا روح زاج ونگاه دارند برای وقت حاجت وبدانکه هر
گاه غالب شود روح زاج بر ملح خواهد بود مقی واگر غالب باشد
ملح طرطیر بر روح زاج خواهد بود مدر ومفتح ومنضج وبدانکه
چنانچه عارض میشود از تقطیر روح زاج بر ملح طرطیر غلیان یعنی
اینکه هرگاه که بچکانند روح زاج بر نمک طرطیر جوش می آید

همچنین عارض میشود برای روح انسان در وقت ملاقات
چیزی که منافی ان باشد حرکات غیر منتظمه مثل حرکات که عارض
میشود در حالت صرع واین ملح زاجی واستعمال میشود برای
انضاج مواد باهر چه مناسب علت باشد از میاه ویا مطبوخات
مثال این این است که بگیرند از این طرطیر زاجی یک اوقیه وحل کنند
در دو رطل از طبخ زبیب با دارچینی که دارچینی را جوکوب کرده
باموبز بجوشانند وصاف کنند واین مقدار کفایت میکند
جمع کثیر را که تا سه روز بخورانند واین حل میسازد ونضج میدهد
وتفتیح میکند طرطیر را که در بدن انسان عارض شود واین از
عجایب است در امراض طرطیریه وفواید این طرطیر زاجی اینست که
نفع میکند شقیقه ویرقان وانواع سده را با انچه مناسب باشد
از میاه یا با شراب ابیض وبنوشانند از این چندین روز تنقیه
میکند حصاة کرده ومثانه را با ابفطراسالیون یا با [illegible] حشیشة
الزجاج ویا باشراب ابیض وبنوشانند از این برای ضعف کلیه
وسده ان باشربت ورد مقدار سدس درهم وبرای سده ماسارقا
وسده عروق مقدار هشت حبه باماء الدارچینی وطبخ الزبیب
وادرار میکند عرق را هرگاه بنوشانند با اب کاردو بنان
بجی که در لفظ بطبی اسم شکاعیت یا باشراب ابیض وبنوشانند
برای استسقا بقدر ثلث درهم باماء العسل یا باشربت رامین

وادرار

وادرار حیض میکند هرگاه بنوشانند ثلث درهم باماء
العسل یا شربت بنجاسف یا باشربت بتونکا وبنوشانند برای
انواع حمیات یا چیزی که مناسب باشد واگر مخلوط کنند با ادویه
مسهل فعل ان قوی میگردد وتفتیح سده میکند نظیر ندارد
در امراض طحال وامراض سوداویه ومقدار شربت از این برای
جمیع امراض سدس درهم است تا یک ثلث درهم باماء العسل
هرگاه چیز دیگر یافت نشود صفت تربوطرطیر که تفتیح جمیع سده
میکند واستعمال برای انضاج مواد وتفتیح سده بگیرند طرطیر
سفید نیکوفته بقدری که خواهند وبشویند با اب تا برود
دفع شود خاک وکثافت وچرک ان پس طبخ دهند او را با اب
کوار یخ خالص بقدر یکساعت پس بگذارند در مکان سرد زیر
منعقد خواهد شد در ان قطعهای نمک پس بگیرند از روی
ان نمک را با صافی پس طبخ دهند مرتبه دیگر وبگذارند باز
در مکان سرد تا منعقد شود در ان پس همین دستور بکنند
چندین مرتبه تا اینکه منعقد نشود در اب چیزی از ان پس ان
وقت ان اب را بریزند وان منعقد مزبور را که جمع کرده اند
مثل نمک است خشک کرده نگاه دارند پس این دوای شریفی است
که استعمال می شود برای انضاج مواد وتفتیح سده ومقدار
شربت از ان نصف درهم است با اب خالص یا با بعض میاه مناسبه

و این دوای مسهل از ماخذات کجزوی در آن نیست و مقصود
و قبول میکند طبیعت آن را دهر که مخلوط کند با مسهلات قوی
میکند فعل آن را و سریع میسازد عمل آن را و اگر بنوشانند از این
یک درهم زیاد و جبر از سقمونیا خواهد بود دوای مسهل کافی
و هرگاه بسوزانند طرطیر را تا اینکه سفید شود پس طبخ دهند
بنحوی که بگذشته ذکر او پس می باید چیز بسیار از آن منعقد کن
خالی نیست این از صحت و این مناسب شراب است برای امراض
بارده غلیظه و قسم اول برای صحبات انسب است پس بفهم و نیکو شنیده
دار فصل در مقیئات بدانکه مقیئات بر سه قسم است انتیمونیه و زاجیه
و خربقیه یعنی بعضی را میسازند از انتیمون و بعضی را از زاج
و بعضی را از خربق و اینها محتاج الیه اند در قطع اصول امراض
که منشا و مبداش معده باشد صفت زاج ابیض برای قی بگذار
از زاج مقدار یکه خواهند و حل کنند با آب باران و صاف
کنند و عقد کنند و حل کنند چندین مرتبه پس حل کنند بماء
الورد و عقد کنند و نگاه دارند برای وقت حاجت و این دوا
مقی و نافع است امراض دماغیه را که بوده باشد مبدء آن از معده
صفت زاج جلای که مقی اخلاط غلیظه است بگیرند ملح زاج که بطریق
آن مذکور شد در باب معده و حل کنند بماء ثبت زاجی که خارج
شده باشد از تقطیر پس بگذارند در آلت تقطیر دوا و بگذارند

بر آتش

بر آتش تا تصعید شود و بگذارند و بگیرند از آن مقدار هشت
روز یعنی حل کنند تقطیر نمایند و عقد کنند و باز بدستور
حل و عقد و تقطیر نمایند تا مدت هشت روز پس بگیرند از
آلت تقطیر و نگاه دارند و شربت آن از نصف درهم است تا ثلث
درهم پس بنوشانند از آن ثلث درهم با شراب پس خواهد شد قی
و اخراج خواهد کرد اخلاط را از معده و بنوشانند در حمیات
و امراض معده و نوازل و طاعون و وجع مفاصل و درد پشت
و کمر و هرگاه بنوشانند از این ثلث درهم با شراب زود التحام
جراحت میکند و مینوشانند با شکر و ماء الرازیانج و همچنین
با آب خروس بچه و جوجه مرغ یا با ماء اللحم و کسیکه نتواند
خورد و کراهت کند شربت این را پس بدهند با قلیلی از گلشکر
و بدهند باطفال برای قتل دیدان مقدار پنج حبه با بلعقه
شراب فصل در مسهل بدانکه برای هر مسهلی سه فعل است یکی
استفراغ زاید دوم تعدیل مزاج سیم تقویت اعضا واما
ادویه مسهله که در آن سمیت باشد پس واجب است اجتناب از آن
و مسهل جید نیکو دانسته می شود از اخراج آن زاید و تقویت
دادن قوا را و نیست خوبی مسهل با اینکه فعل بسیاری میکند
یا کمتر فعل کند بلکه خوبی مسهل در این است که اخراج اخلاط
فاسده بسیار بنحوی که لایق اخراج باشد بکند بغیر اینکه قوی

ضعف کردد و از مسهلاتست چیزی که عملش ضعیف است با
اینکه قوی و اعضا را نیز ضعیف میسازد و بدانکه عمل دواء
مسهل نیست بکیفیت بل بخاصیت وصورت نوعیه خود جذب
خلط مخصوص میکند و منقضی تحلیل خواهد شد اینکه استعمال
نفرمایند در اول آن عضو مخصوص و واجب است در امراضی که
منتهی دوای مسهل قوی بلکه ابتدا کنند بمسهل ضعیف پس
نضج بفرمایند ماده را پس بعد از آن بنوشانند دوای قوی
بدانکه نوشانیدن دوای قوی الاسهال جایز نیست و ذکر کرده
افلاطون در طیماوس که ادویهٔ قویة الاسهال لا بدّ است که موجب
ضرر شود در اعضا و قوی و چه نیکو گفته است شیخ رئیس علی ابن سینا
اینکه گفته است که دوای مسهل هر چند که سمی نباشد باز هم بر
طبیعت گرانست لکن هر گاه مرض ثابت الاصل و مستحکم بوده
باشد محتاج است بدوای قوی بجهة اینکه قلع اصل آن تواند کرد
مثل ادویهٔ ناجحه و انتیمونیه و زیبقیه واما اتباع جالینوس
قادر نیستند استعمال بر امثال این ادویه زیرا که ایشان نمی دانستند
طریق اصلاح و تدبیر این ادویه را و نه کیفیت نوشانیدن آنها
و اقرانباء طبیب گفته است سخن حقی که واجب است بهر عاقلی اجتناب
از طبیب جاهل و بهترین نعمتها است برای انسان اتفاق شدن
طبیب حاذقی که حفظ صحت آن تواند کرد تا بمرتبهٔ شیخوخت علی تبدل

معدنی

معدنی و این میباشد از تدبیر زیبق و برای اینکه هست این
دوا کثیر الاستعمال و عام المنفعت ابتدا میکنیم باین بجهة
اینکه هست این مثل خمیره برای معدنیات پس آن کسانی که
قادر شوند بر ثابت کردن این خواهند بود فیلسوف حقیقی و صدق
و هرگاه تدبیر کرده شود خواهد بود علاجی عاجل برای
امراض بغیر مضرت و برای اینکه عام النفع است موسوم کرده
به بناکیا یعنی علاج کلی و پیدا کرده اند ارباب صنعت برای
این تدابیر چند پس بعضی حل میکنند او را بروح شوره و
بعضی بروح ملح و بعضی بمیاه حاده یعنی تیزابها و بعضی
بدهن زاج و بعضی حل میکنند آن را بمجاهدات مسحوقه بطول
ازمنه و ایام ما بعی براکلسوس پس اختراع کرده ایم و تجربه
نموده ایم برای این طریقی را که ذکر میکنیم پس یافتیم نافع و
مجرب و بیمضرت و طریق آن اینست که بگیرند از زیبق منقی نصف
رطل منغمر کنند برطلی از دهن کبریت و بگذارند در مکان
حار تا اینکه مکلس شود زیبق در اسفل ظرف پس بگذارند
ظرف مزبور را بر رمل حار مدت دو روز پس ظرف مزبور
بگیرند بگل حکمت و تقطیر کنند از آن دهن کبریت را پس
بگذارند بر آن دهن کبریت دیگر و بکنند مثل اول و تکرار
کنند این عمل را چهار مرتبه پس خواهند دید آن را آنوقت

سفید و مکلس در اسفل قرعه بین بر دارند و بشویند آن را
با ب ساده خالص صاف عقب آن چهار ساعت تا اینکه
باقی نماند در آن اثری از دهن کبریت و خوشک کنند پس
خواهند دید مثل خاک زرد پس بگذارند او را در شیشه
با ظرفی کردن بلند و مسدود کنند دهان ظرف را با پارچه
از پنبه پس بگذارند آن ظرف را بر رمل حار مدت هشت
روز پس زیبق مزبور تصعید خواهد کرد تمام آن باطراف تمام
کردن ظرف و باقی خواهد ماند ثابت آن در اسفل ظرف و
این است مراد و مطلوب پس بشکنند شیشه را و بگیرند
آنچه در ته آن ثابت مانده است و تجدید میکنند با این قسم
که میگذارند در آن چیزی از آنچه متصاعد شده در اطراف
و جوانب ظرف و میشویند بشراب مصعد سه مرتبه و برمیدارند
برای وقت حاجت **و بعضی مردم ملغم میکنند زیبق را با ذهب و**
**منعقد میسازند به دهن کبریت** و کامل میکنند عمل را مثل
اول و بعضی ملغم میکنند با نقره و منعقد میکنند به دهن
کبریت و بعمل میآرند چنانچه قبل از این ذکر شد و علامت
ثابت شدن آنچه در اسفل قرعه مانده است از زیبق این است
که هرگاه بگذارند او را بر ذهب سفید نکند او را و مخالط
او نشود **اما فواید زیبق** بدانکه زیبق بلسان طبع است و قوت

قوت

قوت انماء و این قوت میدهد و تجدید میکند مزاج
طبیعی را و تصعید بدن انسان مینماید از هر فسادی و تصفیه
خون میکند خصوصا در حب افرنجی و قطع میسازد اصول
امراض و ثمرهای آن را پس در او است قوت ناریه لطیفه شدید
النفوذ در تمام جسم که یافت نمیشود این قوت در غیر او و
این علاج کلی است برای امراض عفونت حمرده و اخراج می کند
جمیع اخلاط ردیه را و مانع میشود نوازل را و تصفیه میکند
خون را که در عروق و منفذی که در میان استخوانها است **و هم**
**علاج کلی است برای استسقاء** و همچنین نافع است وجع مفاصل
و نقرس را هرگاه بنوشانند با حب الهی و دهن العسل و
بنوشانند برای ذات الجنب با چیزی که مناسب آن باشد و
بنوشانند برای جرب و حکه و انواع قروح خبیثه و عموما
و بنوشانند در حمیات لازمه و دائره با دوح ذاج و حب
الهی این قطع میکند اصول قروح و حب افرنجی **و نظیری ندارد**
**برای یرقان** و بنوشانند برای طاعون با حب الهی و مخلوط کنند
با مرهم و بگذارند بر قروح خبیثه الردیه المتعفنه و برای آکله و
معالجه میکنند حب افرنجی با این طور که مینوشانند این زیبق
کوابر دایم و اگر طلا کنند بر قروح انضاج این زیبق را با
دهن طرطیر پس صحت مییابد با این علاج از این مرض بدی

فرولیوس گفته است که بتحقیق که تجربه کرده‌ایم بسیار این را و ندیده‌ایم
از آن هیچ ضرر البته لکن در بعض امزجهٔ صفراویه عارض
میشود از استعمال این حرقتی در حلق بسبب کثرت قی و دفع
میشود بجرعهٔ از بعض غراغر مناسبه یا اینکه بنوشانند
قلیلی از گل مختوم و مقدار شربت این از سه حبه است تا شش
حبه و بنوشانند برای صداع بجهت قوهٔ باه و برای مفاصل
با حب سورنجان و با بعض حبوب مسهله و اگر بنوشانند
با رب السوس خواهد بود بهتر انفع و گاه هست که مخلوط
میکنند با گلشکر یا گلقند گل خیر و بنوشانند بروی آن
از شراب طریقهٔ دیگر صنیا مند این را زیبق مجانی و این صنعت
براکلسوس بیّن باصنعه این فن است بگیرند از زیبق یک رطل
و تقطیر کند او را با آبی که گرفته باشند از هجر و خاکستر پس
باز بشویند با ملح و خل مرات بسیار تا اینکه پاک شود پس
پس بگیرند از این زیبق با هم وزن آن ملح اندرانی صاف و نقیه
جمع زاج محرق و بسایند همه را و مخلوط سازند با خل مقطر
در ظرف جوبی پس بگذارند در قرعه معتدله بطول یک ماه تا
گرفته و تقطیر کند بود مادتا اینکه برابد ما ثبت پس تند
کند آتش آن را یک شبانه روز تا اینکه مصاعد شود بقیه
پس قطع کند وصل آن را و بگیرند صاعد احمر و اصفر آن را پس باقی خواهد

ماند

مانند چیزی سیاه در اسفل قرع پس بگیرند بوزن این
صاعد ملح اندرانی و مثل آن شب محرق پس مخلوط کنند
همه را با آن ما بقی که بر آنست از تقطیر و بگذارند در قرعه
و قطع کند رطوبت آن را با آتش بسیار ملایم پس تند کند
آتش آن را تا اینکه صعود کند پس قطع کند وصل آن را و بگیرند
صاعد احمر و اصفر را و دور کند آنچه باقی مانده در اسفل
قرعه و صاعد اسفر آن را بگذارند در بوته بر آتش پس آنچه سرخ
خواهد شد پس جمع کنند با اول و مغسول کنند با بعض میاه
مفرحه یا بعرق شراب چندین مرتبه و بنوشانند برای جمیع امراض
که گذشت ذکر آنها خصوصاً در استسقا و حب افرنجی از سه حبه
تا پنج حبه طریقهٔ دیگر بگیرند از زیبق مصعد بمقداری که مخلوط
شود با روح زاج و روح شوره اجزای متساویه و تقطیر کنند
از آن روح را و تند کنند بر آن آتش را تا اینکه صاعد شود
پس آن صاعد خواهد شد سفید و شفاف مثل بلور دیگر
قطع وصل او کرده برآرند مصعد مزبور را آنگاه هدا ندارد پس خواهد
بود مسهل تنها یا با غیر آن از ادویه مسهل و این بسیار
مستعمل است در نزد ارباب صناعت و مقدار شربت از آن
و فواید این مثل اول است طریقهٔ دیگر در تدبیر زیبق صنیا مند زیبق
با این تدبیر را زیبق الحیوة بگیرند از انتیمون و زیبق مصعد از هر یک

بگیر رطل و بسایند جمع را و بگذارند در قرع مایل الرقبه
و بگذارند بر رمل حار و تقطیر کنند بنار معتدل پس مقطر
خواهد شد ابی سفید غلیظ پس هر گاه فاسد شود دهان انبیق
بسبب ایستاده شدن قطره از قطر بیرون و نیز دیک شده
بان اخگری از آتش خواهد کشود پس چند رکن از اینکه شکسته
شود انبیق و مقطر گردد یعنی در وقت تقطیر چند ربا بکوید
که آتش نزدیک دهان انبیق نرسد برای اینکه هر گاه اندک
قطره در انوقت در دهان انبیق توقف کند باعث کشود
دهان انبیق خواهد شد و هر گاه در ان وقت اخگری از آتش
نزدیک ان برسد البته بسبب اینکه نفوذ آتش بگیرد شیشه خواهد
شکست و عمل ضایع خواهد شد پس بگذارند بر روی قطره بود
ابکرم پس ته نشین خواهد شد در ته ظرف خاکی سفید رنگ
پس بریزند از ان این اب را و دور کنند و بشویند باب دیگر
و چنین کنند چندین مرتبه تا باقی نماند در ان از حدت چیزی
و خشک کنند و نگاه دارند و استعمال نمایند در اصحاب امزجه
قویه و بنوشانند از ان ۳ حبه تا چهار حبه بکلشکر یا بخیره
بنفشه یا با شراب سفرجل یا بزرده تخم نیم برشت و قوای ترکیبیه
شد مبنوا این دوا را اینکه حرکت نکند در ان روز و بنوشد بر روی ان
دو بیضه نیم برشت یا قلیلی از شراب و بعضی از اصحاب صناعت میگیرند

از ین خاک

از ین خاک سفید مقداری و خمیره میکنند او را با طلاء
محلول اصلی مثلا برابر و این را انوقت در نزد ایشان منامند
ذهب الفیلسوف و این زنیق مسمی بزنیق الحجوق نافع است
جمیع امراض دماغ و حمیات و جذام و استسقا و اثال نقرس
و طاعون را طریق تصعید انتیمون بگیرند از انتیمون مقدار یکه
خواهند و سحق نموده بگذارند در آلتی که ساخته باشند
از سفال قویه که بر آتش صبر تواند کرد و بگذارند بر روی
آتش معتدل زیرا که با آتش خفیف صعود نمی کند و از آتش
قوی آب میگردد و متصاعد نمی شود پس با اعتدال آتش کنند
تا اینکه متصاعد شود طریقه دیگر بگیرند از انتیمون یک جزو
و از نوشادر ۳ جزو و از ملح یک جزو و سحق کنند جمیع را و
بگذارند در آلت تصعید و متصاعد کنند مثل اول و ان چه
باقی ماند از تصعید باز نوشادر و ملح مثل اول سحق کرده
نیز تصعید نمایند و نگاه دارند برای وقت حاجت طریق دیگر
بگیرند از انتیمون و سحق کنند و با رمل مخلوط نموده از جنا
تصعید کنند که مایل باشد بیکطرف و برداشته و نگاه دارند
و این اسهل طریق تصعیدات است که استعمال میشود در علاج
امراض بگیرند از ملح طبرزد که منعقد ساخته باشند مثل ان از غیر
مقطر پس بگذارند در حمام ماریه خشک تا اینکه بیرد که

ندانم فصل است

مقطر از آن وخشك شود ومنعقر سازند نيز با مثل آن
ان خل مقطر بهتر باشد از آن خل مزبور را بدستور اول
در حمام ماريه وتكرار اين عمل كند تا هشت مرتبه پس بكيرند
از اين ملح يك نيم اوقيه واز انتيمون مصعد يك اوقيه وبكذارند
جميع را در بوته بر آتش تا اينكه بسوزد وآب شود وسرخ كردد
مثل خون پس سرد كرده بر آرند خواهد بود خاكستري رنك
پس سحق نموده منحل سازند با اين رب صفت اين رب بكيرند
خولنجان وقرص غاليه وقرنفل ودارچيني وبسباسه از هر يك
نصف اوقيه زعفران ٣ درهم پس مجموع را سحق نموده بجنبانند
بساعد شرابه در مكان حار تا اينكه بر آيد لون آن يعني قوت
ومزه ورنك آن در عرق وصاف كند از آن عرق را ومنحل
سازند ثقل آن را بعرق ديكر وبكذارند در مكان حار تا مدتي
كه بر آمد لون آن بدستور وصاف كنند از آن عرق را نيز وهم
چنين كنند تا اينكه باقي نماند در ثقل رنكي پس بكذارند بر
خاكستر كرم يعني انتيمون مصعد خاكستري رنك مذكور را
در اين آب مزبور كه كرفته اند بعد از سائيدن منحل سازند
ومدت دو روز بر خاكستر كرم بكذارند پس عرق را از آن
تقطير كنند يا بر خاكستر كرم بكذارند تا عرق بپرد وخشك شود
پس بكذارند در ظرفي ودهن ظرف را مسدود سازند تا هوا نرسد

بان

بان از براي اينكه منحل نكردد واين انتيمون مدبر از عجايب
ميباشد بغير خوف كه بنشد در آن ضرري واين نافع است
طاعون وحميات حاده وصرع وانواع ماليخوليا ومانيا
وامراضي را كه عارض شده باشد از احتراق صفرا واين اسهال
ميكند وقي مي آرد وجالب عرقات ومقدار شربت آن از هفت
حبه تا ده حبه است طريق عمل زجاج انتيموني بكيرند از انتيمون
مقداري كه خواهند وسحق كنند با مثل آن شوره وبكذارند همه را
در ظرفي از سفال بروي آتش تا اينكه بسوزد وبپرد شوره
پس سرد كنند وهر كاه سرد شد ببينند اكر بيضا وشفاف
سفيد شده باشد پس نيكو است وخوب واكر سفيد يعني آن
قله آتش كنند تا قطع دود شود از آن باز بكيرند وسحق كنند
وبسوزانند واز آمرتبه ديكر تا اينكه منقطع شود دخان
متصاعد از آن وباز سرد كنند وببينند اكر سرخ شده يا سفيد
شده پس تمام شده عمل واكر نه باز تكرار نمايند سحق وحرق را
تا اينكه سفيد شود يا سرخ وعلامت كامل شدن آن اينست كه
هر كه فلبلي را از آن بپاشند بر آتش دود نكند ودر اين صورت
يعني وقتي كه دود نداشته باشد بكيرند بوته وبكذارند بروي
آتش تا اينكه خوب سرخ شود وبكردد مثل آتش پس بكذارند
انتيمون مزبور را در بوته وقتي كه خوب سرخ شده باشد يعني اول

بوته خالی را در آتش بگذارند تا خوب سرخ شود مثل آتش
بعد از ان انیتمون را دران اندازند پس آب خواهد شد انیتمون
وقتی که آب شد برگردانند و بریزانند او را بروی سنگ رخام
تهی تا اینکه سرد شود پس ملاحظه کرده ببینند او را اگر شده
باشد جوهر شفاف مثل زجاج وسیاهی دران مطلق نیست
تمام است اگر سیاهی دارد و شفاف نشده دیگر باره باز سحق کرده
وبدستور اول احراق نموده وغسل داده تکرار در عمل نمایند
و در بوته سرخ بر آتش بگذارند و آب کنند و بر روی رخامه
لهنی بریزند تا اینکه شفاف صاف زجاجی شود که مطلق سواد
دران نباشد وبعضی مردم ملبوز آنند انیتمون را بغیر شود
وبعضی ضم میکنند با ان در احراق قلیلی از نوشادر وبعضی
می اندازند دران وقتی بعضی که اخته شدن وبعد از انکه
تمام سوخته باشد بر هر ده درهم از ان انیتمون یک درهم از بورق
اضاعه یعنی بوره نذکری و برمی کرده اند بر روی سنگ رخام
وهم خوب و مجرب است واین انیتمون مسهل و مقی است که اخراج
اخلاط غلیظ میکند بقی و اسهال و مقدار شربت این چهار
حبات و واجب است که اصلاح ان کرده استعمال نمایند طریق
اصلاح این انیتمون انست که بگیرند از زجاج انیتمون مزبور دو اوقیه
وسحق کنند وتقطیر کنند بر ان در حین سحق دو درهم از روح



زاج وخشک کنند بر خاکستر گرم وسحق کنند نیز دو بار
وتقطیر کنند بر ان دو درهم از روح زاج بدستور وخشک
کنند نیز بر خاکستر گرم مکرر کنند این عمل را ۳ مرتبه یا چهار
مرتبه پس بگیرند دو اوقیه از مصطکی وسحق کنند ومخمر سازند
بیک رطل از ماء عد شراب بگذارند بر آتش نرم تا اینکه
برآید قوت مصطکی در عرق پس صاف کنند این عرق را و
بخیسانند دران انیتمون خشک کرده مزبور را مدت ۳ روز
بعد از ان برآرند از ان عرق را با آتش تا اینکه مشتعل شود
عرق وبرود پس خشک کرده نگاه دارند و مقدار شربت این از
۳ حبات تا شش حبه وباین طریق ضرری نیست دران اصلا
صفت معجون انیتمون بگیرند از زجاج انیتمون مزبور وسحق کرده
مخمر سازند در خل مقطر وخشک کنند تا اینکه برود خل مقطر
پس بگیرند ازین انیتمون دو اوقیه واز تریاق جدید دو اوقیه
واز جوزبوا وبسباسه وپوست نارنج ومرجان مسحوق از هر
یک دو درهم وقرنفل ورازیانه وتخم کشنیز خشک از هر
یک رطل دو اوقیه وسحق کنند جمیع را نرم ومعجون کنند بامیبه
ودبسازند از ان حبوب بقدر لوبیا واین از جمله عجایبست
برای طاعون وحمی ربع واستسقا وامراض مزمنه نایبه وحمیات
عفنه ردیه الاخلاط وما لیخولیا ومانیا وامراض دماغیه و...

ضرر سموم قتاله است مقدار شربت از آن یک حبه تا
تا دو حبه **قانون استعمال تریاق وانیتون** بدانکه این هر دو دوا
واجب است اینکه حذر کند نوشانیدن آن کسی را که در کبد
یا ریه او خراج یا قروح باشد و واجب است نیز حذر کردن
قبل از خوردن بچند روز و بعد از آن نیز بچند روز و از فصد
و اینکه استعمال نکند بعد از طعام مادامی که نگذشته
باشد ۳ ساعت و بعد از خوردن او نیز چیزی از طعام نخورند
تا اینکه ۳ ساعت نگذرد و هرگاه دیر عمل کند تحریک دهند
او را بنوشیدن چیزی حار مثل عرق جوجه مرغ و اجتناب
کند از نوشیدن آن خوشک مزاجان و صفراویین و
نوشد کسی که دشوار باشد بر آن قی و منه اصحاب صدود
ضیقه و اگر بنوشد از برای طاعون واجب است اینکه بگذارند
بر محل طاعون دوا و اگر عارض شود کسی را که خورده باشد
حب التریاق از این دوا اسهال یا قی از این دوای مفرط
متجاوز الحد بنوشانند از ربا قحدید رب سفرجل
و بگذارند بر معده بعضی از ضمادات مقوی معده و بگذارند
پاها را در سرکه گرم و اگر عارض شود از خوردن این
صداعی طلا کند بر سر خل و دهن ورد **صفت عمل دیاقاسلیقون**
که مسهل جمیع اخلاط است بگیرند سفوف ماء الورد دو ن

وسفوف

وسفوف عنبر از هر یک یک اوقیه و بر آرند لون جمیع را
بصاعد شراب و نگه دارند این عرق را در موضعی پس
بگیرند از تخم حنظل پنج درهم و از تربد پنج درهم
و از خربق سیاه و غاریقون از هر یک یک اوقیه و از
سقمونیا شش درهم و از سنا مکی چهار اوقیه و از
زراوند ۳ درهم و از بیخ قثاء الحمار دو درهم و از
تخم خاما اقطی ۲ اوقیه و از سورنجان ۳ درهم نرم
کند جمیع را نرم و بخیسانند بعرق مذکور هشت روز
در مکان حاری پس صاف کنند بحجر علقه پس بگذارند
بر ثفل عرق دیگر و بگذارند در مکان حار تا بر آید
جمیع لون اجزا و صاف کنند نیز و تکرار کنند این عمل را
تا اینکه باقی نماند در ادویه چیزی از رنگ پس جمع
کند عرق اول و آخر را و بگذارند بر آتش معتدل که
حمام ماریه خشک تا بپرد جمیع عرق پس باقی خواهد
ماند در اسفل ظرف چیزی غلیظ مثل عسل و این است
لون اجزای و رب آن و خلاصه آن پس تقطیر کند بر آن
از دهن دارچینی و دهن قرنفل و دهن جوز بوا از هر یک
ده قطرات و اضافه کند با و ملح مرجان و ملح لؤلؤ از
هر یک دو درهم و اگر بسوزانند ثفل باقی از اجزا را

نداء نول

وبرارند نمک اورا چنانچه دانستی واضافه کنند این
نمک را بان خلاصه خواهد بود بهتر واین ترکیب نظیری
ندارد واستعمال میشود در حل امراض واکثر امزجه و
مقدار شربت ان از ۳ درهمات تا سی درهم با انجرهای
که مناسب علت مزاج باشد وبعضی اطبا میسازند حبوب
وبعضی حل میکنند برب السوس ومعجون میسازند مثل معجون
**صفت تدبیر محموده** بگیرند از سقمونیا مقداری که خواهند
وسحق کرده بریزند پس منجمر سازند با عصیر ورد و مقطر
کنند بران چند قطره از روح ناج بگذارند در افتاب
یا در مکان حار تا اینکه خشک شود پس بگذارند بروی
عصیر ورد دیگر وخشک کنند واگر منجمر سازند بعصیر به
یا مثل ان از عصیر سفرجل خواهد بود اجود وتکرار عمل
کنند چندین مرتبه پس خشک کنند ونگاه دارند مقدار
شربت ازان از پنج حبه تا ده حبه وگاهی میسازند ازان
حبوب وگاهی مینوشانند با شربت ورد دیگر **طریق تدبیر دیگر**
بگیرند از سقمونیا مدبر با عصیر ورد یا از سقمونیا خام
مقداری که خواهند سحق نموده منجمر سازند بصاعد شراب لب
که خیسانیده باشند در ان چیزها از رازیانه وانیسون ودارچینی
نقد دیگر بابستد بروی ان بعرض چهار انگشت پس بگذارند

درحمام

درحمام ماریه ۳ یا چهار روز پس صاف کنند ازان
عرق را وبگذارند بروی ان عرق دیگر تا اینکه برابیاید
ان وصاف کنند نیز وتکرار این عمل کنند تا اینکه باقی
نماند در ان چیزی رنگ وطعم وقوت پس همه عرقها را
جمع کرده بگذارند بر اتش معتدل در حمام ماریه تا اینکه
ببرد عرق پس باقی خواهد ماند سقمونیا در اسفل ظرف
مثل عسل پس اضافه کنند بهر یک اوقیه از سقمونیا
یک اوقیه از عصیر ورد وچهار اوقیه از عصیر سفرجل
پس بپزانند ازان عصیر را در حمام ماریه وخشک کنند
پس اضافه کنند بهر یک اوقیه ازین مخفف مسطور
دو درهم از ملح لولو ویک درهم از ملح مرجان وبنوشانند
ازان هر کسی را که خواهند بغیر ضرر وحذر ومقدار شربت
ان از پنج حبه است تا بیست حبه **صفت تدبیر خربق** بگیرند
از قشر اصل خربق اسود بقدری که خواهند وبخیسانند
بماء انیسون یک روز ویکشب در مکان حار پس طبخ
دهند اورا طبخ خفیف وصاف کنند وبیفشارند ثفل انرا
تا اینکه باقی نماند در ان چیزی پس بگذارند صافی مزبور را
بر اتش معتدل در حمام ماریه با قلیلی از شراب ورد
مکرر تا غلیظ شود وبگردد مثل عسل پس بردارند نگاه دارند

برای وقت حاجت شربتی از آن از ۲ درهم است تا سی درهم
بغیر خوف وضرر واین مسهل است انواع اخلاط سوداویه را
واین دوا نافع جمیع امراض سوداویه است طریقه دیگر بگیرند
از قشر بیخ خربق اسود یک رطل وبیخ لسان الثور وبیخ دازیا (?) — قشور
از هر یک شش حبه درهم انیسون نصف اوقیه قرنفل ۳ درهم
همه را جو کوب کنند وبخیسانند در عرق شراب بقدر یکه
بالا ستد بر روی آن چهار انگشت وبگذارند در مکان گرم
مدت هفت روز پس صاف کنند وعقد کنند در حمام ماریه
یا با تش معتدل تا اینکه مثل به شود طریقه دیگر بگیرند پوست
بیخ خربق سیاه دو رطل وبطبخ دهند بماء انیسون در حمام
ماریه در ظرف دهن بسته پس صاف کنند وبگذارند بر
ثفل بلکه صاعد شراب بخشند در موضع حار تا اینکه برآید
لون او در عرق وصاف نمایند ومکرر کنند این عمل را تا
اینکه باقی نماند در خربق چیزی از قوت ولون چنانچه
هرگاه بگذارند بر آن عرق دیگر رنگ آن متغیر نگردد پس
جمع کنند عرقها را با آب اول وتقطیر کنند در قرعه تا اینکه
برآید آب عرق وباقی ماند خربق در اسفل قرعه مثل عسل
ومقدار شربت از آن ۳ درهم واین اخراج جمیع اخلاط
میکند ونافع جمیع امراض دماغی است مثل صرع ومانیا ومالیخولیا

ودوا

ودوار وسدر وفالج بماء سونکا یا بعض ادویه
دماغیه وتصفیه خون میکند واخراج مینماید اخلاط
محرقه وفاسده را بیع آتش برای اینست که نافع قروح خبیثه
وعفنه واکله وجذام وسرطان وقوبا وحکه وجرب است
صفت دیاه سلیقون بگیرند شحم حنظل شش اوقیه غاریقون
وسقمونیا ومدبر وخربق اسود از هر یک چهار اوقیه
صبر سقوطری یک اوقیه پس سحق کنند جمیع را ومخمر بعرق
خالی از مائیت که در او لون ماء البرنون باشد واگر
بگذارند با مثل او از ماء دارچینی خواهد بود اجود
وبگذارند در موضع حار مدت ۳ روز پس صاف کنند و
عقد کنند صافی را بر آتش معتدل تا اینکه برسد بمرتبه
که حب توان شد پس حب سازند ومقدار شربت آن
سدس درهم است با چیزی که مناسب علت باشد صفت
عمل مسهل جامع از صنعت پاراکلسوس بگیرند از زاج وحل کنند
در آب گرم پس بگذارند بر هر یک ۳ رطل از زاج چهار
اوقیه از دهن طرطیر پس هر گاه سرد شد ته نشین گردید
در اسفل اناء اجزاء کبریتیه پس جدا نمایند ثفل از آن
وبگیرند صاف کنند از آن وطبخ دهند بر آتش معتدل تا خواهد
شد تا برود نصف آب پس بگذارند در مکان حار پس منعقد

خواهد شد در آن قطعها مثل قطعات ملح پس بردارند
منعقد مزبور را و نگاه دارند پس استخراج کنند روح
طرطیر را باین طریق **طریق استخراج روح طرطیر ابیض خام** دو رطل
و سحق کرده مخمر سازند بوزن آن عرق و بگذارند در مکان
حار مدت چهارده روز پس تقطیر نمایند و هرگاه شروع
شود پس رد کنند بچکیدن آب زرد و بردارند قابله را
و تند کنند آتش را بر آنچه باقی مانده در ته قرع تا اینکه
سیاه شود پس رد کنند مقطر مزبور را بر ثقل سیاه مزبور
و بگذارند در مکان حار مدت ۳ روز پس تقطیر کنند با آتش
معتدل پس تند کنند آتش را تا منقطع شود تقاطر و
بردارند قاطر مزبور را نگاه دارند پس بگیرند ثقلی که باقی
مانده در اسفل قرعه و اضافه کنند بر آن بوزن آن از زاج
مدبر محفوظ که نگاه داشته اند و بگذارند بر روی جمیع روح
طرطیر محفوظ را و بگذارند در مکان حار چهارده روز
پس تقطیر کنند با آتش معتدل تا مقطر شود روح طرطیر
نگاه دارند و آنچه در ته قرع باقی مانده و بگیرند و سحق
کنند پس بگذارند در آلت تقطیر پس مقطر کنند چنانچه
تقطیر میکنند روح زاج را پس جمع کنند قاطر را با روح طرطیر
پس بگیرند آنچه در قرعه هست و بر آرند از آن ملح بدستوری که

ذا لنبق

ذا لنبق پس بگذارند ملح مزبور را در قرعه طویلة العنق
و مخمر سازند با روح مذکوره بمقداری که تمام آن اشیا
مضموم بروی آن باشد و بگذارند در مکان حار چهار
ده روز پس صاف کنند از آن ارواح را و آنچه باقی مانده
در ته قرعه از ملح مخمر سازند پس مخمر با ارواح انطیا
مثل اول و بگذارند در مکان حار تا اینکه منحل شود
جمیع این ملح در ارواح پس مقطر کنند با قلاطونی
بوساطت رمل حار او را پس بردارند واسطه را یعنی بعل
حار را و تند سازند آتش آن را تا منقطع شود قاطر
پس بگیرند قاطر را و بگذارند در حمام ماریه و بر افروزند
در زیر آن آتش خفیف تا غلیظ شود قوام آن و بگردد
مثل فضه محلوله و بردارند و این است همان مسهل نافع
جامع و اگر بگیرند طرطیر و ملح زاج و سحق کنند جمیع را
و مخمر سازند بروح طرطیر و روح زاج و تقطیر کنند مثل
اول کافی است و این طریق اسهل از طریق اول است **کیفیة**
**استعمال آن اینست** که بگیرند از روح زاج مزبور یک جزو و
از رب زعفران نیم جزو **و بعضی جایز داشته اند استعمال آن را**
**بتنهایی** نافع است جمیع امراض را که محتاج است به تنقیه و
این نافع جمیع امراض مزمنه و نوازل و امراض عفنات است

باشراب یا با آب خالص یا شراب ورد و بنوشانند کسی را
که متجاوز شده باشد سن او از بیست سال تا پنجاه سال
مقدار چهار حبه و کسی را که باشد سن او دوازده تا بیست
سال مقدار سه حبه و اطفال کوچک را از یک حبه تا دو حبه
و واجبست کسی را که بنوشانند این دوا اینکه حذر کنند
از سردی و بنشینند در مکان نیکو خالی از هوا اگر گرم باشد
مقدار یکساعت پس برخواسته راه برود کم کم و بعد از دو
ساعت اگر اثر کرد خوب عمل کرده بهتر و الا مقدار یک شربت
دیگر از آن بخورد و فعل این دوا باشد گاهی بقی و گاهی
باسهال و گاهی بعرق و گاهی بادرار و در روز دیگر آن ندهند
علیل را چیزی از ادویه و در روز سیم بنوشانند علیل را
باز یک شربت دیگر از این دوا و تکرار این عمل کنند تا سه مرتبه
یا چهار مرتبه یا بیشتر بحسب قوت مریض و ازمان و
شدت مرض و این دوا چنین است که اگر بیابد در بدن چیزی
از اخلاط فاسده اخراج میسازد باسهال یا بغیر او و اگر
نیابد چیزی از اخلاط ظاهر نمیشود از آن اثری هرگز و
این نیست مثل مسهلات دیگر که هرگاه نیابد چیزی از اخلاط
جذب کند رطوبات صالحه بدن را فصل در ادرار بوسیله مدرات
بدانکه اسهال و قی کافی نیست در تنقیه جمیع اعضا پس محتاج است

باخراج

باخراج بعض مواد از بعض اعضا بطریق دیگر و آن
طریق بولات است برای محدّب کبد و کلیه و مثانه صفت
روح ملح که مستعملست در ادرار بگیرند ملح معدنی و
سحق کنند و بپاشند بر آن قلیلی از آب باران پس خمیر
کنند با مثل آن از گل سفال و بسازند از آن حبهای
طولانی مثل بادام پس خوشک در تنور و بگذارند در
افلاطونی تا نصف آن یعنی نصف شیشه از دوا باشد
و نصف خالی باشد و باید که قابله کشاده و کلان باشد
و برافروزند در زیر آن آتش خفیفی تا اینکه برآید بخار
آن پس تند کنند آتش آن را بتدریج تا اینکه برآید روح
و بدانکه تقطیر روح ملح مثل تقطیر تیزابها است پس نگاه
دارند روح ملح را که ظرفی بود و این از عجایبست زیرا که میان
روح ملح و ملح غایت بعد و بسیار تفاوتست در افعال
چنانچه ملح معطش و روح ملح مسکن عطش است و این
معنی ظاهر میشود هرگاه بنوشانی کسی را که استسقا
داشته باشد و ملح لاذع و محدّاست و روح ملح مسکن
لذع و مزیل عفونت و نفی کنند لحم فاسد تغیر کننده
و روح و طعم ملح حدت دارد و زبان را میگزد و طعم روح
ملح گوار است که نه حدتی دارد و نه ملاحتی در آنست و لیکن

در طعم آن قلیل تلخی است وطعم روح ملح نزدیک است
بطعم عصارهٔ تفاح وبوی سیب نیز میدهد و براکلسو
ذکر نموده که ملح جوهریست نبیل کننده عفونت ونگاه
دارنده اشیاء از تعفن پس هرگاه چنین باشد روح
او این فعل باضعاف مضاعف خواهد بود پس باین جهت
که هرگاه استعمال شود از آن ۳ مرتبه در هر مرتبه ۳ قطره
نگاه میدارد بدن را از عفونت و زائل میسازد آنچیزیرا
که حاصل شده در بدن از عفونت خصوصاً هرگاه حل کرده
باشند در آن ورق طلا وهرگاه بنوشانند باماء حشیشة
الزجاج یاماء کارد ونیا دیبغی که بمعنی شکاعی است خواهد
بود کافی در ادرار وهرگاه بنوشانند باشراب تقفیه
میکند دم را ونافع است مرجذام وبرص را وبنوشانند از
برای استسقا بماء افسنتین در هر روزی پس ظاهر خواهد شد
نفع او وظهور بینی اگر بنوشانند باب برنجوش یا خر اما
یا سلو یا نفع میکند امراض دماغ را ومقوی قلب است اگر
بنوشانند با آب ورد یا لسان الثور یا با درنجبویه مقوی
معده ومحرک اشتها است اگر بنوشانند با آب نعناع و
نافع است امراض کبد را اگر بنوشانند با آب کاسنی یا با آب
کارد وتسقطو یا با آب کاهو ونافع است امراض طحال را اما



اسقولوقندریون باماء بقلة الحمقا واگر طلا کنند
بان طاعون را جذب میکند سمیت را ببوی خارج واگر بنوشانند
برای طاعون دفع میکند سمیت او را ومجالب عرق ونافع
حمیات عرقیه است اگر بنوشانند بقلیلی از خل مفتت
حصات ومنقی کرده ومثانه است اگر بنوشانند باچیزی
که مناسب آن باشد وقاتل دیدان است بماء برنجاسف یعنی
عرق بومادران وطلا کنند بر فتق تازه وبنوشانند
صاحب فتق جدید را چندین مرتبه علاج میکند او را وباب
بجهت قولنج علاجی است قوی وبنوشانند برای حمیات
مزمنه بعرق شراب یا مزیل یرقان است اگر استعمال کنند او را
یکهفته مجرب است که شبهه در آن نیست وبنوشانند برای مله
ذوسنطاریا وفالج وسکته ونقرس باچیزی که مناسب باشد
از آنها وعلاج میکند قروح باطنی را مقدار شربت از آن
از چهار قطره است تا هفت قطره یا ملعقه از شراب یا بعرق
دارچینی واگر طلا کنند بر اوجاع مفاصل باچیزی که مناسب
آن باشد ساکن میکند اوجاع آن را وزایل کننده قروح
خبیثه است طلاء مثل بواسیر واکله خصوصاً هرگاه مداوا
کنند بطلاء آن پس بتحقیق دفع میکند او را باذن الله تعالی
صفت روح بارود که مدتیست طریق استخراج باروت که بمعنی شوره است

مثل استخراج روح ملح است لکن واجبات که بوده باشد
بارود یک جزو وطین ۳ جزو واین عجیب است برای قولنج
ذات الجنب وحمی محرقه واخراج میکند اخلاط بوده تنها
ولو جبر را بطریق بول ونافع است مفاصل را واگر طلا کنند
بان برا وجاع مسکن ان ومحلل اورام است ومقدار شربت
از ان از ۳ درهم است تا سی درهم یا چیزی که مناسب باشد
از میاه واشربه **صفت سال پرنیلا یعنی ملح الحجر** بگیرند از بارود
مقداری که خواهند وذوب کنند در بوته وبیندازند
بر ان از کبریت مصعد بر هشت درهم از بارود یک درهم
از کبریت وکم کم بیندازند در ان بیندازند تا مشتعل شود
ومنقطع شود استعمال ان بگردانند بر رخام یعنی واگر
حل کنند وعقد کنند بماء الورد وصاف کنند خواهد بود
بهتر ومقدار شربت از ان از ۳ درهم تا سی درهم پس این
مدر بول ومعرق وقاطع عطش است وعظیم النفع است برای
حمی محرقه ونظیری ندارد واگر غرغره کنند باین در خناق
سریع النفع است عاجلاً ودفعة وازمدات قویه است ملح
الکهربا وبعد ازین خواهد آمد کیفیت عمل ان ومقدار شربت
ازین پنج حبه است تا شش حبه یا ابقط اسالیون **فصل در
بیان معرق** بدانکه معرق علاج عظیم است برای طاعون وحمی عفنیه

ودفع

ودفع سموم است بتعریق با ادویه پادزهریه معرقه
واین استفراغ کلی است وبرای این گفته است پاراکلسوس
که ممکن است علاج ودفع ثلث امراضی که عارض بدن
میشود بتعریق **طریق عمل انتیمون دیا[illegible]فورتیکو** وان پادزهر
معدنی است بگیرند از زیبق مصعد واز زاج وملح وبارود
باید که ملح وزاج وزیبق از هر یک یکجزو باشد وبارود
ربع جزو پس بگیرند از انتیمون خام ۳ رطل ومخلوط کنند
جمیع را بسحق وبگذارند در مایل الرقبه وتقطیر کنند در
رمل حار واگر فم مایل الرقبه بسبب انعقاد وبسته شدن
چیزی از ان در دهان او بسته شود اخگر اتش نزدیک
ان برارند تا اینکه منعقد مزبور حل شود بگشاید
دهان ان وتقطیر جاری گردد پس هرگاه منقطع شود
تقاطر قطع کنند وصل را وبردارند مقطر را وبگذارند
در قرعه طویلة العنق وتقطیر کنند برا واز ماء الزیبق
محکم با پارچه از صوف وصحن را باید کرد از تقطیر زیادتی
یعنی ماء الزیبق را کم کم بیرون بریزند زیرا که بجوش
می اید واز سر در میرود وکافی است بر هر یک رطل از مقطر
مزبور یک اوقیه از ماء الزیبق با اینکه تقطیر کنند بر ان
روح بارود وهمین دستور لیکن تفصیل خواهد شد در سفل

قسمی که تربیت سفیدا پس بگیرند برای هر یک رطل این تربیت
یک اوقیه از ذهبی که محلول کرده باشند بماء الوتین
و مخلوط کنند جمیع را و بگذارند در ما بل القرعه و تقطیر
کنند بر آتش نرم پس تند کنند آتش را بتدریج تا اینکه
منقطع شود آب آن بتمام پس تند کنند آتش را تا اینکه
سرخ شود ما بل القرعه و شروع شود چیزی از آن بتصاعد
پس درین هنگام آتش را قطع کرده بگذارند تا سرد شود
قرع پس بشکنند انرا خواهند یافت در آن تربیت ما بل
بصفرت و این گزندگی زبان را بدون فساد و ضرر و باقی
خواهد ماند از یک رطل نصف رطل پس بگذارند این تربیت
در بوته بر آتش بقدر نیم ساعت تا بسوزد انچه در وی هست
از اجزاء غریبه و طبخ یابد انچه دارو خام مانده پس از آن
از بوته بعد از آن که سرد شده باشد و این را در نزد
اصحاب صنعت مینامند ارض عطی و ثابت قابل و این امر
عظیم در نزد ایشان زیرا که میان انتیمون و ذهب مناسبت
که تولید مینماید یعنی زیاده میشود خاصیت از این دو چیز
طلا زیادتی محقر که بر همه کسی ظاهر نمیشود و نیست گفتگوی
ما الان درین باب بلکه ذکر میکنیم این را از برای فواید
جلیله بجهت بدن انسان و برای اینکه کثیر الاستعمال است



در امراض چند و این از اسرار دهها است که کشف ان جایز
نیست و بتحقیق که ما ذکر کردیم درین کتاب خالصا لوجه
الله و این علاجی است کافی برای هر امراض که محتاج تعریق
دادن را باشند و این شدید التعریق است حتی بدون
اینکه موجب ضعف قوی گردد و برای اینکه در آن هست
از ذهبی که حافظ بلسان الطبع و مقوی اعضا رئیسه است
و برای اینست که او را رسیکند بقوت بغیر اینکه موجب
ضعف گردد امراضی را که تجربه کرده ایم در انها و یافته ایم
صحت باشد است باذن الله تعالی از الجمله است حب
افرنجی و طاعون و نقرس و وجع مفاصل و استسقا و جمیع
حمیات عفنیه و اوجاع احشا و ستهای آن و مفتت
حصات است از کلیه و مثانه و بسیاری از مردم انواع معالجات
نموده اند و صلاح نشده اند از امراض خود پس هر گاه استعمال
کرده اند این دوای مبارک را خلاصی یافته اند از امراض
ردیه و مقدار شربت از ۳ حبه است تا پنج حبه تا هشت
با چیزی که مناسب آن علت بوده باشد از میاه و انتیمون را
تدبیرات چندین دیگر نیز هست لکن این تدبیر افضل تدابیر
و اشرف انها است برای اینکه باین تدبیر خالص میشود از
جمیع شوایب فاسده و ثابت میگردد و کسب میکند ترباقیرا که

باشد

میگیرد لبیبان یادزهر معدنی که نیکوست برای
جمیع امراض سمیه که قالع وقاطع اصول امراض سمیه بود
ان باشد **طریق انتیمون معرق ساذج** بگیرند از انتیمون
مقداری که خواهند وهموزن ان از بارود ونیک سحق کنند
جمیع را یکجا کنند در بوته بر آتش تا اینکه بسوزد بارود
پس بر آرند انتیمون را وسحق وغسل کنند باب وخشک
نمایند وممزوج کنند با او بوزن او بارود نیز وبسوزانند
در بوته وتکرار این عمل کنند چند مرتبه تا انکه سفید
کردد انتیمون پس سحق نموده مخمر سازند انتیمون مزبور را
بعرق شراب وبر اندازند از ان با آتش ونکاه دارند دیگر
اینست یادزهر معرق بنوشانند در امراضی که محتاجست
بتعریق ومقدار شربت از ان از شش حبات تا شانزده
حبه است باق یا با کلشکر یا با چیزی که مناسب ان باشد
از میاه **طریق صنعت روح طرطیری که معرق است** بگیرند از
طرطیر ابیض شش رطل ونیمکوب نموده غسل کنند باب
بار ان کرم کرده چند مرتبه تا اینکه صاف شود از اوساخ
او دران پس خشک نموده خوب نرم سحق نمایند وحل کنند
با اب کرم وصاف نمایند پس یکجا نمایند در مکان باد دیر
منعقد خواهد شد دران قطعات نمکی او ویکدرهم

ازین

ازین منعقد را اکر بنوشانند با ماء اللحم خواهد
بود مسهلی کافی ومینامند این را در نزد اهل صناعة
طرطیر القی پس بگیرند این طرطیر را ومقطر کنند ماء بل
الرقبه چنانچه تقطیر میکنند میاه حاده را وتند کنند
بر ان آتش را بتدریج تا اینکه مقطر شود روح ودهن
پس بگیرند دهن را از ان بصوف بدستوریکه قبل ازین
معلوم شد واین روحیکه باقیست بعد از کرفتن دهن
خواهد بود بد بو پس بعضی مردم میکذارند بر ان قلیلی
از قرنفل ومعطر میسازند از برای اینکه بد بوی اندفع
شود وبعضی میکنند بر ان ماء الورد وتقطیر مینمایند
نیز وبعضی میگیرند ثفل باقی از طرطیر محلول بماء حار را
ومینامند در نزد این طائفه راس المیت پس احراق مینمایند
واستخراج میکنند ملح ان را وحل میکنند این ملح را در
روح ومقطر میسازند جمیع را **واین دوائیست مبارک** بجهة
دفع عفونت واخراج اخلاط عفنیه بادرار وعرق واکر
مداومت کنند بر نوشیدن این دوا برای فالج وسکته و
امراض دماغیه وعصبیه خواهد بود علاجی کافی واکر بنوشانند
مستسقی را با ماء الکبر یا بجری یا با ماء الاقحوان یا
بقلیلی از روح زاج اخلاط ورطوبتها دفع میکنند

الکرنب

بادرا وتفتیح میکند سده ها را وصحت می بخشد
از علتهای ان واین مدر حیض ومعدل خون ومصلح
فساد ان است واگر بنوشانند در مبادی جذام خواهد
بود علاج کافی وبنوشانند برای جرب وحمره واورام
سمیه یکدرهم از ان با مثل ان از تریاق بیش نفعی
خواهد بود علاج واگر بنوشانند با تربد معهذه که قبل
ازین مذکور شد برای جرب وقوبی یعنی دانهای اتشک
محتاج نخواهد بود بدوای دیگر ونافع جمیع امراض جلدیه
مثل جرب وحکه وقوبا وبهق ونافع ذات الجنب وخناق
وصحت می بخشد از یرقان وبرای حمیات عفنیه بهترین
ادویات است زیرا که مدر بول ومعرق ودافع عفونت است
ونافع است وجع مفاصل را وسکن وجع النسا ونقرس
ومقدار شربت از ان از دو درهم است تا سه درهم با ان
چیزی که مناسب علت باشد از میاه وفیلپو موس گفته عارض
شد زیرا قولنجی صعب ومشکل شد قولنج او با نقطاع العاده
بردستها وپاها چنانچه از حرکت افتاد پس معالجه کردم
بانواع علاج وادهان مناسبه ومفید نیفتاد چیزی
از انها پس نوشانیدم من از این دوا وطلا کردم از ان
بر عضو او وچندین مرتبه پس سبب شفای او شد این علت

فصل

فصل در تقویت وحفظ بلسان الطبعی بدانکه تقویت وحفظ
بلسان طبعی وارواح واستفسات ایشان نمی باشد بحرارت
ونه ببرودت بلکه بخاصیه خفیه است که کاین در جوهر دوا
وواجبست استعمال ادویه مقویه حافظه ارواح وقوی
در جمیع امراض زیرا که هرگاه قوت یافت طبیعت غالب
میکند دوا ان را بر فعلی که مطلوب است ونیز باشد
که بگریزاند مرض را باسهال یا بعرق یا بغیر ان وکفایت
کند ان را همین بوده باشد این معنی سببی برای جودت
بحران وغلبه طبیعت بر مرض پس بنا بر انچه ما ذکر کردیم
اینست که دوای مقوی هرگاه ضم شود با مسهل یا با
معرق یا با مدر یا با محلل خواهد بود نیکوتر طریق استخراج
ملح لولو بگیرند از مروارید بمقداری که خواهند وبگذارند
در قنینه ومنحل سازند با خل مقطر بعد یکه چهار انگشت
بروی او بایستد وبگذارند ان قنینه را بر رماد حار مدت
چند روز تا منحل گردد واگر منحل نشود جمیع وباقی ماند
بقیه در ته قنینه از لولو غیر منحل پس صاف کنند انچه را
که منحل گردیده ومنحل سازند باقی غیر منحل را بخل مقطر
دیگر وبگذارند بر رماد حار بدستور تا منحل گردد پس
محلول اول وثانی را بیکجا کرده مقطر سازند بقرع وانبیق

تا اینکه مقطر شود خل مقطر پس آنچه باقی مانده است
در اسفل قرعه مغسول سازند چندین مرتبه تا باقی نماند
در آن چیزی از سیاهی و این باین نحو است که بسایند که
آب و بگذارند تا ته نشین شود پس بریزانند از آن آبها
چندین دفعه تا سفید گردد تا اینکه صاف نموده در آب
مخل سازند و بر روی خاکستر گرم گذاشته مائیت آنرا
خشک نمایند و بهمین دستور چندین دفعه بعمل آرند
تا سفید گردد و اینست همان ملح لؤلؤ و این از ادویه قلبیه
شریفه است و افعال این متقارب افعال ذهب است در
تقویت و غیره و نافع جمیع امراض دماغی و عصبانی است
مثل قرانیطس و مانیا و فالج و تشنج و نافع و حافظ بدن است
از جمیع امراض و مبدل امراض است بصحت و مقوی دماغ
و فکر و مزیل نسیان و مفرح قلب و دافع غشی و خفقان
و مجفف رطوبات فاسده است و مانع می شود از تولد امراض
که ناشی میگردد از آنها مثل اوجاع مفاصل و حمیات
متطاوله و بنوشانند برای حمی دق و دق شیوخ و ذبول
با اشیاء مرتبه مناسبه و بنوشانند برای استسقا بعد از
علاج کلی و این دوا کافی است بتنهائی برای تفتیت حصاة
کلیه و مثانه و حافظ رطوبت اصلیه غریزیه است و زیاد میکند

رطوبات

رطوبات غریزیه را و نگاه میدارد قوی و جوانی را
و زیاده میکند منی و شیر را و پادزهر است برای امراض
آتشک هرگاه بنوشانند از آن مدت شانزده روز
متوالی بعد از تنقیه در هر روز مقدار ده حبه و بر همین
منوال بنوشانند برای صرع و نقرس و وجع مفاصل و نگاه
میدارد جنین را از اسقاط و آفات و مقدار شربت آن
از ده حبه است تا سه درهم بماء الدارچینی یا بماء لسان الثور
**صفت ملح المرجان** بگیرند از مرجان مقدار یکه خواهند و سحق
نموده مخمر سازند بخل مقطر بمقدار چهار انگشت
و بگذارند در مکان حار مدت ده روز و صاف کنند
از آن محلول را و مخمر سازند باقی غیر محلول را بخل مقطر
دیگر و بگذارند مدت ده روز و صاف کنند از آن محلول را
و محلول اول و ثانی را یکجا نموده غیر محلول او را باز در خل
مقطر مخمر سازند و بگذارند تا محلول گردد پس بهمین دستور
بعمل آرند تا اینکه از مرجان چیزی غیر محلول نماند پس همه
محلولها را یکجا نموده مقطر سازند و بگیرند آنچه در اسفل
قرعه است و بریزانند از آن آب قراح را چندین مرتبه تا اینکه
سفید گردد و بردارند و این است ملح مرجان و بعضی حل میکنند
مرجان را بروح ملح پس میچکانند بآن دهن طرطیر لیکن

نشین میگردد وملح در ته ظرف واین از ادویهٔ مقویهٔ
شریفه است که مقوی دماغ ومانع ماشرا ومزیل وسواس
ومصفی دم ونافع جمیع امراض عارضه از فساد خون ومانع
سیلانات مثل نزف الدم بواسیر وحیض وذو سنطاریا
ورعاف خصوصا بماء لسان الحمل وتصفیهٔ دم میکند با آب
کاسنی یا با آب شاهتره ومقوی معده وقلب وارواح و
مفتح سدد ومقوی اعضای رئیسه است واین ملاج کافی است
در اختناق رحم وبنوشانند چند روز متوالی برای استسقا
وتشنج وصرع وفالج با آب دارچینی وتفتیت حصاة میکند
ومقدار شربت آن از نه حبه است تا ثلث درهم بنوشانند
با تخم نیمبرشت یا مرق مرغ بچه یا ببعض از معاجین مناسب

شوربا

طریق استخراج املاح جواهر نفیسه مثل یاقوت وزمرد وعقیق که
وبلور معدنی وغیر اینها بگیرند از هر یک از اینها بقدری که
خواهد وسحق کنند با مثل آن از کبریت وبسوزانند در
بوته بر آتش تا اینکه منقطع شود دود آن وفانی شود کبریت
پس سحق کنند مرتبهٔ دیگر واحراق نمایند بمثل او از بارود
پس مغسول سازند بآب تا برطرف شود ملحیت بارود پس
بگذارند در قنینه ومنجمد سازند در خل اصلی که مذکور شد
سابقا ومتصل حرکت بدهند برای اینکه منعقد شود در

اسفل

اسفل قنینه تا اینکه منحل گردد پس تقطیر کنند تا اخراج
شود خل اصلی وبگیرند آنچه در اسفل قرع است وصاف
کنند با آب ساده چند مرتبه پس برداشته از آن آب را و
نگاه دارند برای وقت حاجت وفواید این املاح مثل فواید
املاح سابقه است واز جملهٔ ادویهٔ مقویهٔ اعضاء رئیسه
ودهن قرنفل ودهن دارچینی وذهب الحیوة است وطریق عمل
او بعد از این مذکور خواهد شد طریق اکسیر ذو الخاصیه بگیرند
از مر مکی وزعفران وصبر اجزاء سواء وسحق کنند جمیع را با آب
نرم وتر کنند بروح شرایف پس منجمد سازند بدهن کبریت
بقدر یک چهار انگشت بر روی او وبابند وبگذارند در
مکان گرم مدت یکماه کامل بنحوی که بوده باشد دهن ظرف
مسدود بسدی محکم پس جدا کنند آنچه حل شده است را
وبگیرند ثفل باقی غیر محلول را از آن ومنجمد سازند باقی صاف
شرایف وبگذارند نیز در مکان حار بقدر یکماه دیگر وصاف
کنند وجمع نمایند محلول اول وثانی را پس مقطر سازند
ثفل باقی او وبگیرند مقطر مزبور را واین اکسیر ذو الخاصیه
که مسخن ومجفف ومانع عفونت است ودرین است قوت طبیعی
طبعی ونافع است مشایخ را منفعتی بالغ کامل واین استاد
عجایب برای امراض صدریه ومجفف رطوبات معده و سده

ومقوی معده وامعا ومحلل ریاح ومانع نوازل وسعال
ومنقی صدر ومسخن معده فاسد ودماغ باردین این
علاج سکته ودوار وسدر ومزیل ضعف بصر ومقوی قوت
باصره ومقوی قلب ومجدد ذهن ومسکن اوجاع ومفتت
حصاة کلیه ومثانه است واین است علاج کافی برای حمی ربع
ونگاه میدارد مفاصل را از اوجاع ومانع است از انصباب
مواد ومفرح ومزیل مالیخولیا ونافع امراض بارده ومضاده
بالخاصیه ومقدار شربت از آن از شش قطره است تا دوازده
قطره فصل در مسکنات وجع ومنومات بدانکه بعضی امراض
مادامی که تسکین نیابد وجع این ممکن نیست علاج آن
چنانچه میبایدپس گاهی محتاج بمنومات در وقت شدة
بحوالی وشدت وجع وناطاقتی وضعف وبرای اینست که
استاد ابقراط گفته که راحت وموافق طبیعت است واتباع
جالینوس استعمال المخدرات ومنومات را لیکن بلاتقیه
نگذارند سمیت آن را بسبب اینکه مینمایند طریق تفریق
ودفع سمیت را از آن وچنانچه هست استعمال مینمایند واما استعمال کنیم از برای
لیکن بعد از تدبیر وتفریق سمیت از آن صفت لودانوم برای
تسکین وجع وجلب نوم از صنعت پاراکلسو بگیرند از افیون مصفی
۳ اوقیه ورب اصل البنج یک نیم اوقیه سفوف دواء العنبر وسفوف

دواء

دواء المسک از هر یک دو اوقیه نصف مومیائی نصف
اوقیه ملح لؤلؤ وملح مرجان از هر یک ۲ درهم کهربا وتخم
قرن ایل یعنی شاخ گوزن وپادزهر وشاخ کرکدن از هر یک
یک درهم مشک وعنبر از هر یک ۲ درهم دهن اپنیون
ودهن کرویا ودهن قشر نارنج ودهن قشر اترج ودهن
جوزبوا ودهن قرنفل ودهن دارچینی ودهن کهربا از هر یک
دوازده قطره مخمر کنند جمع را بساعت تا اینکه بیکتو
حب ساخت یعنی بر خاکستر گرم تا بکهربا کردن انقد بماند
که قابل حب کردن وحبوب سازند صفت مدتر لودانوم وعمل
بگیرند پنج سنگ در وقتیکه قمر در میزان باد رحمل باشد
وبکوبند دهاون از سنک وبیفشرند پس منعقد سازند
آن عصاره را در آفتاب یا بر خاکستر گرم واین لحمین طرح
پنج تفاح اگر اراده کنند استخراج رب او را واجبست که
مخمر سازند او را بساعد شراب چهار ده روز در مهکان ها
پس صاف کنند ومنعقد سازند بر دما دما رتا اینکه بشود
ربّ وهمچنین است سفوف دواء العنبر وسفوف دواء المسک
وهرگاه اراده کنی ترکیب لودانوم مذکور پس جمع بکن اولا
میان رب افیون ورب پنج وخمیر کرده تا ده روز بگذارد پس
اضافه کنند بآن باقی ادویه را پس مدت یکماه بگذارند تا مخمر شود

مخمر

و بعضی بر می‌سایند مشک و عنبر را علیحده و اضافه می‌سایند زند
در وقت حاجت و اگر آنرا دکنی نوشانیدن از برای کسیکه
اختناق رحم داشته باشد مشک و عنبر را موقوف داشته در
عوض اینها چند بید ستر داخل سازند و بعضی از مردم اجزاو
می‌سایند اثقال با تیر را و اخراج می‌سازند از آن ملح بدو
کرد آنست شد و منضم می‌سازند با این ترکیب مزبور صفت معجون
لودنو بگیرند افیون مدبر و رب اصل البنج از هر یک یک اوقیه
رب بیخ لفاشش درهم سفوف دواء العنبر چهار اوقیه ملح
مرجان و ملح لؤلؤ از هر یک دو درهم کهربا و مومیائی از
هر یک یک درهم و ثلث و باد زهر ثلث درهم گل مختوم یک درهم
عسل صافی دوازده اوقیه بسازند معجون غلیظ القوام کما
هو المعمول و بدانکه این دوائی است منوم و مسکن اوجاع
مفاصل و مثل اسم خود ممدوح است بجهت اینکه لودنو بمعنی
ممدوح است و برای اینکه باقی نمی‌ماند در اجزای او چیزی
از سمیت بل این شد بیرطهنا لودنو نام نهاده اند و بنیت
متقدمین را ترکیبی بهتر و زیاده تر در فضیلت از این ترکیب
نه تریاک فاروق و نه مثرودیطوس و نه فلونیا و نه اثانا
سیا و نه غیر اینها و این مسکن جمیع اوجاع حاره و بارده
و داخله و خارجات خصوصاً قولنج را با ابتغاء بعد از

مثرودیطوس

تلیین

تلیین طبع و اخراج اثقال و مانع نزول است خصوصا
هرگاه از مواد دقیقه باشد و قاطع جمیع سیلانات
مثل اسهال و ذوسنطاریا و افراط عمل دواء مسهل را
استعمال کنند با مصطکی و گل ارمنی و ازاله می‌سازند
بجوابی مفرط اشربا و طلاءً و قاطع رعاف است هرگاه حب نمود
در منخر بگذارند و بنوشانند برای جمیع حمیات بماء فنیتر
با ماء التفاح و بنوشانند برای سل و دبو بماء الزوفا
و نافع است سعال مزمنی را که موجب اضطراب و قلق گردیده
مانع از نوم شده باشد بماء فراسیون یا سکنجبین و مقوی
حرارت غریزیه و حافظ است از تحلیل و دافع اعراض مالیخولیا
و نافع امراض قلب است و بنوشانند برای قی و ضعف معده
و فواق پس از خواهد کرد اثر نیکو و بنوشانند با زعفران
الحدید برای جریان خون حیض و بواسیر و نافع استقرانیطس
و ما نبا آن اشربا و طلاءً برمد عین و بنوشانند از برای
صرع با روح زاج و روغن بادام شربت مقدار شربت آن
دو حبه است تا چهار حبه با چیزیکه مناسب علت باشد از
میاه و مقدار شربت از معجون آن نصف درهم است تا یک نیم
درهم فصل در مشمومات بدانکه دواء طیبه مستنشقه را
تقویت از برای روح و قلب و اغانی است برای طبیعت و غال

برا اینست که نقل آن در وقت عروض غشی و خفقان و
قیلا غزیوس گفته که بوی خوش غذائی است برای روح و
قلب و همچنین است علاج کلی خصوصا در حمیات وبائیه
و ایام طاعون و در بعض امراض بالضروره محتاج الیه است
بتقویت قلب و روح **صفت از تراکیب براکلسوس** بگیرند بسبا
سه و قرنفل و دارچینی از هر یک دو درهم عنبر و صمغ عربی از هر یک
یکدرهم مشک نصف درهم نبات دو درهم کتیرا دو درهم
هرچه حل کردنیست با گلاب حل کرده و آنچه کوبیدنیست کو
بیده و بیخته با آن خمیر ساخته بسازند شمامه و این شمامه
نافع است صرع و سکته و غشی را و در ایام وبا و طاعون
استشمام آن مفید و نافع است قولنج را و مقوی باه است
تقویت عظیم اگر حل کنند از آن قدری با دهن جوز بوا و بمالند
برالات تناسل **مقاله دوم در معالجات جزئیه صفت دوائی**
که مقوی اعضای رئیسه هفت کانست ذکر نموده براکلسوس
مادامیکه تقویت اعضاء رئیسه نکند ممکن نیست علاج
امراض مهلکه لهذا ما محتاجیم بدوائی که مقوی اعضاء رئیسه
باشد برای اینکه معین باشد ما را در معالجه جمیع امراض
و این دوای مجربیست میان اطبای کیمیائیه که میدهند
اکثر امراض **صفت آن اینست** که بگیرند از دهن کهربا دو درهم

دوح

مقاله ۲ از
جزء ۲

دوح زاج و دوح ملح و استخوان قحف سر انسان از
هر یک نصف اوقیه رب زعفران و رب قرمز از هر یک
دو درهم ملح لؤلؤ و ملح مرجان از هر یک یک اوقیه دهن
دارچینی و دهن بسباسه از هر یک نصف درهم دهن کبریت
یک اوقیه طباشیر یک اوقیه و نصف ملح طرطیر یک اوقیه
انتیمون معرق نصف اوقیه زعفران المریخ یعنی زعفران حدید
و رب خلدونیا و خلدونیون نام نامیثاات و رب
راوند از هر یک نصف اوقیه ملح بلور معدنی یک اوقیه
اینجمله را بل سحق باشد بکوبند و با ادهان و ربوب مخلوط
نموده و با تریاق و شکر الورد خمیر نموده معجون سازند معجونی
معتدل القوام و بعضی اضافه میکنند درین دوا دو درهم
از دهن زاج نحاسی و نصف درهم از دهن جوز بوا و داخل
میسازند بعد از آنکه تمام را طیار کرده و ساخته باشند و
میدهند برای هر مرضی که مناسب باشد با آن مرض و مقدار
شربت آن از پنج حبات تا پانزده حبه با ماء الکالوو
سنطوریا یا هرچه مناسب علت باشد **صفت دوائی که برای امراض**
**مزمنه مفیدا** بگیرند از زاج محرق یک رطل و نصف از استخوان
قحف سر انسان و خشب بق و سم حمار الوحش و عود صلیب
از هر یک یک اوقیه بکوبند جمیع را و ترکنند بصاعد شراب

ومقطر سازند وبگیرند از مقطر مزبور یك رطل وچند
بید ستر وسفوف دواء المشك از هر یك نصف اوقیه
بلادر شش درهم عرق شراب جید خالص از نبات چهار
رطل وامتحان عرق خالص از نبات باین طریق است که
رکابی با ظرف لعلی کرده بشعله چراغ یا آتش بدارند یا
فتیله از آن ترکرده بشعله بدارند اگر آتش گرفت وتمام
آن مشتعل شده سوخت که رطوبت نباتیت در آن باقی
نماند خالص است والا فلا وملح عود صلیب وملح لؤلؤ
ملح مرجان از هر یك نصف درهم ودهن انیسون ودهن
کهربا از هر یك دو ثلث درهم که عبارت از دو ماشه باشد
مجموع را خمیر کرده مدت یك ماه کامل در حمام مدفون بگذارند
تا خوب خمیر شده برسد پس برای وقت حاجت نگاه دارند
ومقدار شربت از ین نصف ملعقه است برای جمیع امراض
دماغی خصوصا صرع وواجبات که بنوشانند مدت نه
روز متوالی وبرای صرع مزمن بنوشانند باد وحی زاج
بهمین دستور صفت دوای امراض دماغیه وعصبانیه مزمنه
خصوصا فالج وسکته بگیرند گل مشك دو من این نوعی است از گل
که ملبوس باشد واین پیاله کوهی است وگل خلاطمور وخطمی
وخطمی البول نام با برخ است وگل [illegible] وگل بوسیر ومرزنجوش

دبتونکا

دبتونکا وسالوبا وخزاما واکلیل الجبل وقراصیا
سیاه اجزای متساویه بگذارند مجموع را در ظرف مثل
مرتبان کلان وبگذارند بر روی آن مقدار یك رطل
از خردل سائیده وبگذارند بر روی آن سنگ برای اینکه
منجمر باشد وبالا نیاید پس منجمر سازند با آب قراح بقدر
که چهار انگشت بر روی آن بایستد وبگذارند تا خمیر شود
پس جمیع مزبور را مقطر سازند ومقطر مذکور را نگاه
دارند وبنوشانند وقت حاجت بقدر نصف ملعقه
از آن با یك قطره از دهن کهربا ونیز طلا کنند از ین دوا
بر اعصاب وفقرات از خارج صفت دهن کهربا بگیرند از کهربا
سفید ونیم کوفته بشویند با آب تا دور شود وبرود اوساخ
وکثافات آن پس بگذارند در قمقمه که طولانی نباشد
پس بریزند بر روی آن ماء الورد وماء بتونکا برای اینکه
نسوزد دهن وواجب است که قابله وگشاده وکلان وآتش
معتدل باشد وقوی نباشد که موجب احتراق گردد وخفیف
نیز نباشد که موجب انجماد گردد پس اول چیزی که مقطر
می‌گردد مائیات است با چیزی از دهن پس آن قابله را بردارند
قابله دیگر بگذارند وآتش را کم تند کنند پس مقطر
خواهد شد از آن چیزی سیاه پس تند کنند آتش را تا اینکه

نوشادر ان مصعد ‌کردد انچه در اسفل قرعه بماند ۲ ۳
المیت میباشد بسبب بد بوی این بر دارند دهن را از دو ۴
اب و مقطر سازند چند دفعه با اب مرزنجوش تا اینکه خوش
بو شود و بکیرند ان نوشادر مصعد بر بود و ۳ مرتبه حل
وعقد کنند پس نکاه داشته عند الحاجت بکار برند و
می نامند این دهن کهربا را دهن شریف برای اینکه مقوی
اعضای شریفه است خصوصا دماغ را و دهن را و برای صرع
و سکته و فی نظرات و همچنین طلا سازند بر طاعون و بنوشانند
بماء شوکت المبارک و مقدار شرب از این ۳ درهم است
بجهت فالج و سکته و صرع و فی نظرات اکر بنوشانند بماء
خل ا مور یا بماء بتونکا یا بماء مرزنجوش یا بماء الخرفا
یا بروح انقراحیا و طلا کنند از خارج بر تشنج و فالج
با بعض ادهان مناسبه و اکر بنوشانند بماء فطراسالیون
میبر بر اندهاة را از کرده و مثانه و ادرار میکند بول را
و بنوشانند برای عسر ولادت با ماء برنجاسف نافع است
جمیع نوازل بارده را شربا و طلاء و نافع است اختناق رحم
شما و شربا و مقوی افعال الطبیعت است اکر بسازند از ان
جوارش با شکر و اکر بنوشانند قبل از نوبه تب با ماء شوکة
المبارک مانع نوبت خواهد شد و مسکن درد دندان است



اکر مضمضه کنند انرا با ماء لسان الحمل و بنوشانند
برای یرقان با ماء خلدونیا یا بماء کاسنی و یا بماء
الکشوث صحت می بخشد انرا و دفع میکند عسر البول را
اکر بنوشانند اورا با حب سازند و ادرار طمث میکند
اکر بنوشانند با ماء برنجاسف و بنوشانند برای قی
الدم و اسهال الخونی با ماء طور منتلا و مقوی باصره
اکر اکتحال کنند اورا با ماء الرازیانج صفت دواء برای
امراض عین بکیرند از شراب صرف یک رطل و از ابی که مقطر
کرده باشند از سفیده تخم مرغ مشوی یک رطل و از ابی
که تقطیر کرده باشند از خون انسان یک اوقیه و از ماء
الورد ۳ اوقیه و از ماء خلدونیا و از ماء سداب و از
ماء اقراصیا و از ماء رازیانج و از ماء نوتنج و از ماء
شاهترج از هر یک دو اوقیه شب و شکر نبات و ذلج اسفید
از هر یک نصف اوقیه کافور ۳ درهم ملح اقراصیا و ملح
رازیانج و ملح اسرب از هر یک یک درهم و ملح لولو و ملح
مرجان از هر یک دو ثلث درهم فرنفل و زنجبیل و مصطکی
از هر یک یک درهم توتیای مدبر یک اوقیه صبر نصف اوقیه
مجموع اینها را بلیغ سحق نمایند و با ابهای مزبوره
مخلوط سازند و بکذارند در ظرفی از مس سرخ در افتاب که

الکشوث

ملت چهل روز هر روز چند مرتبه بر هم زنند و این نافع است
جمیع امراض عین را مثل بیاض و غشاوه و قروح و غرب و
ضعف بصر و بچکانند از ان در چشم یک قطره یا دو قطره
و صبر نسازند از ظلمت و نیز اکتحال بمعنی مامیران است و سرطان
نهری باین قسم که بگیرند اب این هر دو را بتقطیر و نافع جمیع امراض
عین است خصوصا برای قروح چشم زیرا که در یک روز و یک
شب صحت میبخشد تدبیر توتیا باین نحو است که توتیا را در
اتش بریان کرده در گلاب اطفا نمایند و همچنین چند مرتبه
در اتش بریان کرده در گلاب قطیفه نمایند تا دود ان بر
طرف شود صفت دوائی که برای امراض دندانها مفید است بگیرند
دهن قرنفل یک اوقیه روح افسنتین نصف اوقیه مخلوط
سازند همه را و حل کنند در ان نصف درهم از کافور و بکنارند
بر اسنان موجعه که بچکانند از ان یک قطره در پنبه و بگذارند
بر موضع وجع و مکان تاکل اسنان پس ساکن میکند وجع را
و منع میکند بن دندانها را صفت ادویه دیگر که همین فائده دارد
بگیرند سبزه و صعتر و سالوبیا و فوتنج نهری و براده کبابه و
براده چوب گز و براده قشر انهر یک یک مشت ثمر دار فلفل
دارچینی است و بگذارند مجموع را در ظرف و مخمر سازند با عرق
شرابی که در او محلل کرده باشند قلیلی از افیون بنحوی که عرق بر او

سینسیر

مقدار

مقدار چهار انگشت بر روی ان بایستد و بگذارند
در مکان حاری چندین روز تا اینکه تمام قوت ادویه
داخل ان عرق شود پس صاف کنند و نگاه دارند و عند الحاجة
بگذارند بر دندان دردناک و بزبان مضمضه کنند طریق
تبییض کبریت و طریق ساختن ان اینست و مینامند لبن الکبریت
بگیرند از کبریت مصعد یک جزو و از نمک طرطیر سه جزو و سحق
کرده بگذارند جمیع را در ظرف که مطین کرده باشند بگل
حکمت و مخمر سازند با اب باران مقطر بقدری که بعرض
شش انگشت اب بر روی او بایستد و باید که سه ربع ظرف
از دوا و اب و یک ربع دیگر خالی باشد و بگذارند ظرف را
بر رمل حار تا اینکه بجوش اید و اب شود و حرکت بدهند
بچوبی همیشه پس محلل خواهد شد در چهار ساعت تا پنج
ساعت پس صاف کنند محلول مزبور را و بگذارند در ظرف
دیگر و بجا نهند بر ان مقداری از شراب و بگذارند در
مکان حار و ثفلی که باقی مانده باشد باز بایستی باز ان مقطر
دیگر باره مخمر سازند و بر رمل حار طبخ دهند تا اینکه محلل
گردد جمیع و باقی نماند چیزی غیر محلل پس جمع کنند این محلول را
با محلول اول و بگذارند در مکان حار تا کبریت در اسفل
ظرف ته نشین شود پس صاف کنند از ان اب بر فوق و مخمر

سازند باب باران مقطر بگیر و خوب بر هم زده بگذارند
تا ته نشین شود پس آب را از آن برفق صاف کرده همین
قسم کرده باشند تا اینکه کبریت سفید گردد و متغیر نشود
آبی که در آن کبریت را منجمد میسازند پس خشک کنند در
مکان حار و بردارند خواهد بود خاکی سفید رنگ پس
نگاه دارند برای وقت حاجت و این ملیسان رطوبت طبیعیه
و مقوی افعال الطبیعه و مصفی دم و صحت دهنده امراضی
که حادث میشود از فساد خون پس نافع جذام و جرب و حکه
و برص و دفع تشنج و سکته و امراض عصبیت و بالخاصیه نفع
می بخشد دبیه و امراض صدریه را مثل ربو و ضیق النفس و
سرفه قدیم و جدید و سل و مجفف رطوبات نازله و مانع
نزول نوازل و مقوی دماغ و محلل ریاح معده و قولنج را
و نفع می بخشد حمی دق و ذبول را اگر حل کنند با آب [illegible]
خواهد کرد مثل شیر و بنوشانند نافع است حمی دق را بالخاصیت
و فیرولیوس گفته که تجربه کردیم ما این را چندین مرتبه و نافع
دیدیم و نافع است همچنین بجهت سل زیرا که تجفیف رطوبات
فاسده می کند و رطوبات طبیعی غریزی را زیاده می سازد و
بجهت وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و فی نظرات و غیر این
بکیفیت خفیه و صورت نوعیه آن در امراض مثل فعل ا[illegible]

درحطب

در حطب و مقدار شربت از این نقید ۳ درهم است
و کمی و زیادتی از این مقدار شربت بحسب مزاج و سن
شخص است با عرق دارچینی یا عرق بادرنجبویه یا آب
مرزنجوش یا بصاعد شراب دوای امراض قلب واجبست در
معالجات امراض تقویت قلب و حفظ قوت آن زیرا که قلب
منبع روح حیوانی و محل حرارت غریزیست و از وی است
استمداد جمیع اعضا و قوی بر اینکه اشرفست از جمیع اجزا
در بدن انسان است و نسبت دل بسایر بدن انسان مثل
نسبت آفتابست در عالم و مثل نسبت طلا است بسایر
معدن زیرا که کامل میسازد بدن را و میرساند او را بمرتبه
کمال و مثل نسبت آبست بجمیع نباتات و بدانکه طلا اگر ممکن
شود اخراج او از جنس و احیاء آن بجنسی که نمو کند و متولد
شود از آن شکل آن خواهد بود حافظ قوی قلب و تازه کننده
ملیسان طبعی که بهم کرده اند پیران را بجوانی و صحت می بخشد
از هر مرضی که عاجز شده باشند اطبا از علاج آن لکن رسیدن
آن باین مرتبه امریست مشکل و کثرت این [illegible]
بعوض آنکه هرگاه درختی را از ریشه نتوانند کندن اگر شاخ
یا برگی از آن بدست آید نباید گذاشت زیرا که گفته اند ما لا
یدرک کله لا یترک کله چنانچه گرسنه هرگاه گوشت کبابی نیابد

وگوشت گو متیسر شود مستغنی میشود برای سد جوع از آن
لکن لذت غذای گوشت کبک کجا و گوشت گو کجا و طلا مفرح
و مقوی قلب است و نظیر آن در عالم نیست لکن ظاهر کردن
قوت آن محتاجست بتدبیری که موجب لطافت جسم و تحلل
آن گردد زایل سازد ثقل آنرا بر اعضا و ذکر کرده ایم در
در اینجا تدبیری نیکو برای آن که احسن و اشرف تدابیر است
بعد از تدبیر کبیر که عبارتست از اخراج آن جنس و احیاء
آن باشد بنحوی که موجب ازدیاد نشو و نمو آن گردد که ما تقدم
ذکره چنانچه فرفوریوس گفته که ما تجربه کرده ایم این طلا را باین
تدبیر چندین مرتبه و مشاهده نموده ایم عظیم النفع
و جلیل المقدار و مینامند این طلای مدبر را او در دوم
یعنی ذهب الرعد زیرا که هرگاه برسد آتش بآن ظاهر میگردد
از آن صوتی عظیم مثل آواز رعد و میپرد و میپرواند
سوراخ میکند هر چه برسد و مشتعل این اعظم از بارود
بمراتب حتی اینکه گفته اند اگر برسد بر درهم از آن برسد آتش
میکند فعل یک رطل بارود را و مینامند این را اردوم (او طلا)
نیز یعنی ذهب القادر برای اینکه قادر است بر دفع مواد و اخراج
آن بطریق عرق و دافعاتست امراض ردیه را و میگویند نیز این را
اردوم اولی الطلا یعنی ذهب الباقی و صفت آن اینست که بگیرند





ازماء حاد مقطر از زاج و بارود نصف رطل یعنی
تیزابی که از زاج و شوره گرفته باشند مثلا و بآن حل
کنند در یک اوقیه از عقاب صافی یعنی نوشادر مصفی
و بگذارند بر آتش خفیف یا خاکستر گرم و مینامند
این را در این وقت ماء اکو الیر یا ماء الکو دلیس یعنی
ماء الملکی و حل کنند در آن هر قدر که خواهند از طلا
چنانچه دانسته شد در ما سبق پس بگذارند محلول
مزبور را در ظرف گشاده از شیشه و لکن بوده باشد
محلول تا نصف ظرف که نصف آن خالی باشد پس ببندند
کنند دهان آن شیشه را بچیزی سوراخ دار پس مقطر
کنند بر آن دهن طرطیر از همان سوراخ کم کم پس آن بخواهد
جوشید و یا لا بخواهد آمد جوشیدن عظیمی و همین قسم
بچکانند بر آن از دهن طرطیر مذکور قطره قطره پی
در پی تا اینکه ته نشین شود طلا در اسفل ظرف مثل خاک
زرد رنگ و علامت آن صاف شدن آبست از طلا یا اینکه
سفید نشود آب بعد از آن که زرد بوده و صاف گردد و اگر
یافت نشود دهن طرطیر مقطر کنند بر آن ملح طرطیر محلول
پس این هم کافی است پس صاف کنند از آن آب را و بشویند
آنچه باقی مانده در اسفل اناء بآب چندین مرتبه تا اینکه باقی

نماند در آن طعم شوری و تندی و باید که محافظت
تمام دور بدارند آن را از آتش یا در حمام مانند
یا در مکان حار زیرا که مشتعل میگردد بادنی سببی
و ظاهر میشود از آن آوازهای سخت مثل آواز رعد
و توپ و بسیار حذر باید کرد که نزدیک آن آهن نباشد
و آهنی بآن نرسد زیرا که اگر ملاقات کند آهن بآن
مشتعل میگردد از نفس خود بغیر آتش و بیان نخواهد
شد آن مقدار ذرتی اگر زنده باقی مانده باشد و هر
کس برسد آتش آن میکشد آن شخص را دفعة بغیر مهلت
و فرفلیوس گفته که گمان میکنیم که این صوت شدید بسبب
مضادت میان نشادر و طرطر است چنانچه تضاد
فیما بین بارود و کبریت یا اینکه بسبب اینست که روح بارود
نفوذ میکند بجهت لطافت که دارد در اجزای ذهب و مخلوط
میگردد با کبریتیت آن و بدانکه روح بارود نیست مثل بارود
و نه کبریتیت ذهب مثل کبریت عام است زیرا که این هر دو
لطیف اند و حلول می نمایند و سزاوارند که مشتعل گردند
بغیر آتش و بادنی حرارتی متخلخل سازند اینها را مشتعل
می گردند و طالب صعود می شوند پس متفرق میسازند اجزاء
ذهب را بقوت پس باین سبب ظاهر میگردد این آواز هولناک



واگر بچکانند از آن مقدار یک حبه بر آهن و بدارند
نزدیک آتش مشتعل میگردد و فرو میبرد در آهن و سوراخ
میکند آن را و بیرون میرود از طرف دیگر این ذهب
مبارک نافع است بدن انسان را و جالب العرق و دافع
اکثر امراض است اگر استعمال کنند از آن مقدار یک حبه
و از عجایبات اینکه اگر بگذارند با مثل آن از کبریت
مسحوق که هر دو را با یکدیگر ساییده ممزوج کرده باشند
و بگذارند بر آتش مشتعل میگردد بغیر آواز و باقی میماند
از آن در بوته خاکی سرخ و این خاک سرخ را اگر بگذارند
بر روح ملح محلل میگردد و میشود مثل طلاء محلول و گمان
کرده اند بعضی اینکه این حل همان حل اصلی است و نیست
کار چنان که گمان کرده اند زیرا که طلاء محلول میشد کو بار
میگرداند ذهبیت خود را برای اینکه مخلوط شده است با روح
ملح یابس پس نیست این حل طبعی و از این ذهب مبارک که مسمی
بذهب الرعد است میسازند ذهب قاهر و این اسراریست
که جایز نیست اظهار آن لکن رجاء للثواب و برای اینکه
منتفع میشود انسان باین نوع ذکر میکنیم تدابیر امور
لازمه از آن که اول تدبیر باید نمود پس ذکر میکنیم اول
استخراج روح بول را در طریق استخراج روح بول بگیرند مقدار

ده رطل از بول انسان جوان معتدل المزاج در حالتیکه
خورده باشد شراب معتدل و تقطیر کنند در حمام
ماریه پس دور کنند از آن مائیت را بتقطیر یک مرتبه
یا دو مرتبه یا بیشتر تا اینکه باقی ماند عشر آن پس بعد
از آنکه خارج گردد روح تند کنند آتش را برای اینکه
مصتعد گردد آنچه در ارض است از ملح نوشادری بقبه
انبیق پس بگیرند روح را و خواهد داشت رائحه بد بو
پس تقطیر کنند با آب باران دو مرتبه پس برخواهد آمد در
مرتبه اول روح مخلوط باب و در مرتبه ثانی برخواهد
آمد روح اولا و باقی خواهد ماند آب باران و در آن خواهد
بود رائحه بد بوی در اسفل قرعه پس بگیرند این روح
مقطر یکجزو با مثل آن از عرق شراب صافی و بگذارند در
مکان حار دو روز و دو شب پس تقطیر کنند و بردارند پس
اینست روح بول **طریقه دوم استخراج روح ملح** بگیرند از ملح
معدنی مقداری که خواهد و سحق کنند و بگذارند در مایل
الرقبه فخار و قوی باشد که مقاومت آتش تواند کرد و تقطیر
کند بقسمی که دانسته شد و اگر رد کنند قاطر مزبور را بر ارض
جدید دیگر از ملح و باز تقطیر کنند ثانیا خواهد بود اجود
پس بگیرند از ذهب علی مقداری که خواهند و منخر سازند بروح
ملح

ملح پس آن منحل خواهد شد پس هرگاه منحل شد بپرانند
از آن روح را پس منخر سازند باز بروح ملح دیگر باره تا
اینکه منحل شود پس بپرانند از آن روح را باز و چنین
کنند چندین مرتبه تا اینکه منحل شود بحل ذهبی یعنی
اینکه مثل روغن شود پس بگیرند نقد محلول مزبور از
روح بول و تقطیر کنند بر محلول در ظرف کلانی قطره قطره
بنحویکه در اول حل ذهب بیان تقطیر آن شد بدهن
طرطیر پس از آنجا که بنید روح بول مزبور زیاده و پی در پی
بجوش میاید و از سر ظرف بدر می رود لهذا لازم است که کم کم
و قطره قطره روح بول مزبور را بر آن بچکانند چنانچه سابق
مذکور شده تا اینکه منقطع شود جوش آن پس بگذارند در
تعفین مدت چهار هفته پس بگذارند در مایل الرقبه و
بگذارند بر رمل حار و تقطیر کنند با آتش معتدل تا اینکه خارج
شود ارواح بتقطیر پس تند کنند آتش را تا اینکه مصتعد
شود اکثر ذهب پس بگیرند مصتعد ذهب مزبور و منخر سازند
بمضاعف شراب پس گرم کنند بحرارت لطیفی تا اینکه سرخ
شود عرق پس بکشند از آن عرق را و منخر سازند بعرق دیگر
و گرم کنند بدستور تا سرخ شود عرق و نیز بکشند عرق را از آن
باز و همیشه چنین کنند تا اینکه باقی نماند در ذهب مضاعفه بو

چیزی از رنگ پس هرچه باقی مانده از ذهب در اسفل
قرع مکرر کنند بران عمل را با نغماز و تقطیر روح ملح
بدستور تا اینکه مخلخل شود محلل ذهبی پس بچکانند بر او
روح بول را مثل اول قطره قطره و بچکانند روح را این
در ظرفی دیگر پس تند کنند آتش را برای اینکه مصعّد کنند(?)
ذهب پس بگیرند لون او را بصاعد شرابی که در آن منحل ساختند
ذهب را تا اینکه باقی نماند در آن چیزی از لون پس جمع کنند
عرقها را که در آنست لون و مقطر سازند پس باقی خواهد
ماند ذهب در اسفل قرعه مخلخل و محلول و سرخ و هرگاه تند
سازند برین محلول آتش را مقطر خواهد شد دهنی احمر مانند
خون و این است همان حل طبعی هرگاه بیفکنند ذهب محلول
اصفر رنگ را بر ظرفی از قلعی و یا نقره سیاه میکند او را بجلا
ذهب محلول بحل طبعی که هرگاه بیفکنند در ظرف قلعی یا نقره
رنگ میکند او را رنگ کاملی و بعضی مردم حل مینامند هیبا(?)
حلی که نیست طبعی و لون آن اصفر است گمان میکنند که حل کرده اند
بحل طبعی و نیست چنانچه ایشان ادعا کرده اند زیرا که هرگاه
بیفکنند در ظرفی از قلعی یا نقره سیاه میکند از جلاو(?)
ذهب محلول بحل طبعی که هرگاه بیفکنند در ظرف قلعی یا نقره
رنگ میکند او را رنگ کاملی و باین تدبیر که مرقوم کرده برون

میرود

میرود از صورت ذهب و ممکن نیست باز عود آن بصورت
اصلی خود هر قسم تدبیر و هرچه تدبیر کنند امکان ندارد که
بصورت اول خود برگردد و ذکر کرده سنافورس(?) برای این طریق
سهلی و تجربه کرده او را و یافته او را باینهای(?) صدقا و گفته
که بگیرند از طلای مکلس بعرق مقداری که خواهند و منحل
سازند با روح بول مقطر با عرق یعنی روح بول که با عرق
شراب مقطر کرده باشند و طلای مکلس منحل مزبور
با روح البول مذکور را دوازده شبانه روز در حمام ماریه
بگذارند تا نضج بیابد و بگذارند در آلت هرمسیه بگاه(?)
کامل در تعفین پس بردارند و صاف کنند خواهد بود سرخ
مثل خون و آنچه را از الجمله غیر نضج مانده باشد باز منحل
سازند بروح بول و عرق شراب برای اینکه نضج بیابد آنچه
باقی مانده از طلا پس بگذارند در تعفین دوازده روز
و دیگر صاف کنند و جمع سازند با اول و بهمین دستور بعمل
آرند تا اینکه باقی نماند از لون چیزی در آن پس تقطیر کنند
روح بول را از آن با آتش معتدل پس باقی خواهد ماند در اسفل
قرعه دهنی مثل خون پس بگذارند دهن مزبور را در قرعه
کوتاهی یا در مایل الرقبه و تقطیر کنند با آتش تا اینکه تقطیر
شود سرخ مثل خون و باقی ماند ارض سیاه مثل نفشر(?) پس بیندازند

دهن احمر را و نگاه دارند در قنینه پس این صحت می بخشد
از جمیع امراض و الام و بر میگرداند پیر را بجوانی و قوتهای
جوانی و نافع است صرع و سکته و برص و استسقا و مفاصل
و سرطان و حمیات و بائیه و جمیع امراض حادثه از اخلاط
ردیه را و در این بابتها بی نظیر است وستاریوس میگوید اینکه
باز بینیت این محل طبیعی بلکه این بتحقیق بتصغیر اجزای ذهب
و این تفریح میدهد قلب را و تقویت میبخشد از برای
اینکه مشابهت دارد در لون بمجون و بسبب کیفیت خفیها
که در اینست و میگوید که ما بتحقیق ساخته ایم این را برای
علاج امراض نه برای چیزی دیگر غیر این از انچیزهائی که
گمان کرده اند ارباب صناعت کیمیا که بازی میدهند مردمرا
و مغشوش میسازند و بنقصان و غرامت انداختند که خدا معامله
کند با ایشان بعدل خود یعنی جزای اعمال ایشان را بدهد

صفت دوائی که برای امراض مفیدست صفت استخراج زاج زهره و مریخ

زهره باصطلاح اهل صناعت عبارت از نحاس و مریخ عبارت
از حدید است بگیر نصف پنج ناری از نحاس یا حدید را و با
مقراض قراضهای کوچک کوچک کرده بگذارند در ظرفی از
خزف یا بوطق گلی باین طور که یکته از ان و یکته از کبریت مسحوق
در ان فرش و لحاف پس بگذارند بر اتش و تند کنند بر ان اتش را

تا بسوزد

تا بسوزد و منقطع گردد دود ان و باید که این در مدت
یک ساعت زمانی کامل باشد پس بر اورده سرد کنند پس
بر ارند نحاس یا حدید را که شده باشد خاکستری مایل
بسیاهی پس بسایند و بیزند و بگذارند در ظرفی از خزف
و بسوزانند مثل سوزانیدن انتیمون پس بر ارند و بسایند
و بگذارند برای هر یک رطل از ان ۲ اوقیه از کبریت پس
بسوزانند بر اتش بمقدار ربع ساعت و مکرر کنند این
عمل را همین دستور پنج مرتبه یا شش مرتبه و در هر مرتبه
کم کنند از مقدار کبریت تا اینکه برسد بیک اوقیه پس
بسایند در ظرفی از چوب منخر سازند باب و حرکت دهند
ان را تا محلل شود و اگر عمل از نحاس باشد خواهد شد اب
ان اسمانی رنگ و اگر عمل از حدید باشد خواهد بود اب
مزبور سبز رنگ پس صاف نموده طبخ دهند با اتش خفیفی
تا اینکه برود و خشک شود نصف اب ان پس بگذارند در مکان
سرد پس منعقد خواهد شد در ان زاج مثل قطعه شب ازرق
و زاج نحاس اسمانجونی و زاج حدید سبز خواهد بود پس
پس استخراج کنند روح هر یک از این زاجین را بطوریکه سابق
بیان شد و گمان نخواهی کرد که روح زاج نحاس و روح
زاج حدید مزبورین مثل روح طبیعی است بلکه این بمراتب قویتر

ازان است وبراکلسوس در کتاب خود که موسوم کرده بطول
العمر ایراد نموده که در این هردو زاج هست حل تقتیت جامع
یعنی حاذق قاطع حادق خفیف بی اذیتی که موجب کرسنکی
کامل میکردد بخوبیکه هرچه بخورند هضم میسازد بغیراه
که فسادی دیکر بتبع اینها باشد یعنی بغیر ضرر وبدون فساد
وثقل وامتلا هضم میکند هرچه بخورد وهمان براکلسوس
در کتاب معالجات خود ذکر نموده که نصف اعمال الشرابانی یعنی
نوشیدنیها در معالجات عمل روح زاجات است واین علاج
اصل است برای جمیع معالجات وجلیل تر ونیکوتر از جمیع اعمالست
ومقدار شربت از روح این دو زاج پنج حبات تا شش حبه
باشراب یا ماء النعناع ویا با مرق مرغ بچها وبنوشانند شوربا
برای ضعف معده وبرودت وعدم هضم آن واین نافع جمیع
امراض حاره وبارده معده است بالخاصیة ومفتت حصاة
کلیه ومثانه است اکر بنوشانند با ماء حشیشة الزجاج وسکن
التهاب حمیات است با ماء الورد ویا با شراب ویا بماء قنطوریون
ونافع امراض دماغ است با ماء نضراما یا ماء الفاوانیا وبنوشانند
برای یرقان با ماء خلدونیا خلدونیا وخلدونیون نام مامیثاست
وبنوشانند برای طاعون با عود شکر صلیب نبات که مذکور شد
طریق اتخاذ آن قبل از این در معجون حب العرعر اکر بنوشانند

یا زیا

بازیاق جلب میکند عرق را یعنی معرق میاورد ودفع
میکند ضررهای دوا که از خوردن زیبق عارض کردیده
باشد شربا وطلاء ودفع میکند داء الثعلب را واکر
طلا کنند بماء خلدونیا وبدستور نافع است طلا آن
بجهت دفع حمره یعنی آتشک وجرب وحکه وبنوشانند برای
جمیع امراض سدیه وعفنیه پس تفتیح میکند سده را ودفع
میسازد عفونت حادثه را ومانع میکردد تعفن معده
ودر جمیع امراض مقدار شربت آن چنانچه قبل از این مذکور
شد از پنج حبه تا شش حبه با چیزی که مناسب علت باشد
وکاهی مینوشانند شوربای مرغ بچها وواجب است که بپوشانند
خود را مریض بعد از خوردن این دوا از باد جهاد درجای
که هوا نرسد وکرم باشد تا اینکه خوب عرق کند وواجب است
اجتناب از این دوا کسانیرا که اورام معده یا کبد داشته
باشند برای اینکه شدید الحموضت است کاهی اصلاح میکنند
روح زاج را از بنفشه یا کل سرخ یا شقایق النعمان مصری
یعنی باقلای مصری پس میکذارند در آن قطره از دهن
قرنفل ومینوشانند هر مریضی را با هرچه مناسب آن مرض
باشد دوای امراض دم صفت دوائی که اکسیر است برای امراض
دم بکیرند نصف رطل جند بیدستر وده وقیه زعفران

و بسازند رب بعد از گرفتن لون بصاعد شراب یعنی
رنگ و قوت دوا را بصاعد شراب با این نحو بگیرند
که صاعد شراب منضم ساخته بحرارت لطیف گرم کنند
تا تمام قوت دوا و رنگ آن داخل صاعد مزبور گردد
و هیچ در آن باقی نماند پس اضافه کنند بر آن چهار اوقیه
از رب مجاسف و یک اوقیه از ملح صدف و دهن انجلیقا
در لفظ بطی نام گل مریم است که نبوده باشند چرا انجل در
زبان ایشان بمعنی فرشته است و میگویند این گل را فرشته
برای حضرت مریم آورده و دهن اینسون و دهن کهربا
از هر یک دو درهم و مخلوط سازند جمیع را و عقد کنند
بروی آتش خفیف مقدار شربت این از ۲ درهم است تا سه
درهم در این مفتح سده و رحم و مدر حیض و نافع است جمیع
امراض رحم را و دافع اختناق رحم است **صفت ملح مشتری**
که عبارت از قلعی باشد و نافع است این ملح مشتری اختناق
رحم را شربا و طلاء و کیفیت آن اینست که بسوزانند مشتری را
با تش تا اینکه خاکستر شود پس منضم سازند با خل مقطر
تا منحل گردد پس صاف کرده در مکان بارد بگذارند پس
منعقد خواهد شد در آن ملح پس حل کند این ملح را در آب
خالص و عقد کنند و باز در آب خالص حل ساخته و عقد کنند

تا چند

تا چند مرتبه تا این حموضت آن برود و دفع شود و این
از اسرار است که اگر بنوشانند از این مقدار ۲ حبه
یا چهار حبه با بامار برنجاسف دفع میکند اختناق رحم را
و همچنین هر گاه طلا کنند این انفاع نفع میکند نفع
بیّن ظاهری **صفت عرق برای دفع اختناق رحم** مشکطرامشیع
و دوقو از هر یک یک اوقیه دارچینی و سلیخه و بادرنجبویه
از هر یک دو بیت درهم زعفران یک ثلث درهم چندبیدستر
نصف درهم مجموع را خوب نرم سائیده بخیسانند در عطر
شراب چهار روز و مقطر سازند در حمام ماریه مقدار
شربت از این یک ملعقه است و نباید خورد بعد از آن هیچ چیز
تا اینکه ۲ ساعت از خوردن این عرق نگذرد **صفت دوائی
که تفتیح میکند سده طحال را و ادرار دمی نماید طمث را** بگیرند طحال
بقره را و قطع قطع کنند بقطعهای کوچک و بخیسانند
در عرق شرابی که در آن حل کرده باشند تر مکی مدت چهل روز
پس خشک کنند در مکان گرم پس سحق نموده منضم سازند
بعرق تا اینکه بر آید لون یعنی تمام قوت و طعم و رنگ آن
پس بر آرند از آن عرق را تا اینکه بگردد رب و گاه هست
که در آن تقطیر میسازند قدری از دهن انجلیقا یعنی روغن
گل مریم برای اینکه خوشبو شود و مقدار شربت این ۲ درهم

ونظیر ندارد ودر تفتیح سدد طحال وادرار دم طمث و ٥
این دوا از اسرار است دوای امراض کلیه ومثانه بدانکه حصاة
کلیه ومثانه که متولد می شود درین اعضا انواع کثیر دارد
در قلت وکثرت ویبوست ورخاوت ووضع وغیره ومتولد
میشود از فضلات غذاء رطبه که مستعد انعقاد است
وعقد کننده ان روح حاریست که مخصوص بان عضو است
باضعفی که قوت هاضمه عضو وکثرت ماده رطبه بود در آن
عضو باشد وبدانکه اکر بوده باشد قوت دافعه ضعیف
وقوت عاقده قوی خواهد بود انعقاد حصاة سریع تر
صفت ملحی که مفتت حصاة کلیه ومثانه است از صنعت بزرکلسوس بکیرند
عیون سرطانات یعنی چشمهای خرچنک وسنکی که در مثانه
انسان متولد واخراج شده باشد وحجر الیهود وکهربا
وحجر الاسفنج وبلور معدنی وسنک ریزهای کرد سفید
که یافت میشود نزدیک انهار وبسوزانند جمیع را با کبریت
در شوره پس حل کنند با خل مقطر پس صاف کنند وبرارند
نمک ان را بدستوری که دانسته شد قبل ازین وملح مستخرج
مذکور را چند مرتبه حل وعقد نمایند وبنوشانند کسی را که
تولد یافته در او حصاة در هر عضوی که باشد مفتت میباشد
واخراج می نماید بالخاصیه مقدار شربت از آن ۲ درهم است تا سه

درهم

درهم وبنوشانند بماء حشیشة الزجاج یا بماء طراغیون
یا بماء فطراسالیون وبنوشانند زنان را بماء حب
العرعر یا بماء بادرنجبویه هفت روز واکر بنوشانند
علیل را نصف درهم از سالپرونیلا یعنی ملح الحجر که سابقا
طریق ان مذکور شد با قلیل از زعفران وبسباسه خواهد
بود علاجی کافی وعاجل دوای استسقا بدانکه فضلاتی
که حاصل میشود از اکل ومشارب ۳ قسم است اول مائیت ثانی
کبریتیت وثالث ملحیت وفضلات ثالثه انکه ملحی باشد
اکر عارض شود ازبرای ان عارضه واجب میشود انحلال
ان پس متولد میشود استسقا صفت مسهل بجهت مرض استسقا
بکیرند دتبغریق چهار حبه وتربد معدنی ده وحبه لبانند
همه را دو حبه ویک حبه بنوشانند پس اکر حاصل نشد
تنقیه تامه تکرار کنند نوشانیدن دوای مذبور را تا
اینکه تنقیه کامل حاصل کردد پس بکیرند ۳ جزو از کبریت
مصعد از زاج یک جزو واز زعفران الحدید که کرفته
باشند بماء الکبریت طریق اتخاذ ان بعد ازین مذکور
خواهد شد وبنوشانند از آن نصف درهم در صباح ونصف
درهم در اوسط روز ونصف درهم در شام واستعمال کنند
این را چند روز متوالی پس بعرق آرند مریض را بمطبوخ کیا

وماء الترباق وقند به نمایند با غذیه دارویه مجففه
واستعمال فرمایند شراب فنتین را که منقوع کرده
باشند دران فولاد مدبر دوای اسهال اگر بوده باشد قوت
هاضمه قوی وقوت ممیزه ضعیف باشد حادث میگردد
ذوسنطاریا واگر بوده باشد قوت ممیزه قوی وقوت هاضمه
ضعیف متولد میگردد هیضه واگر بوده باشد هردو قوت
ضعیفه عارض میگردد زلق المعده وزلق الامعا صفت
سفوفی که از برای این مرض نظیر ندارد بگیرند از کهربا ودم الاخوین وشادنج
ومرجان وتخم خرفه وتخم بارتنگ واقاقیا که عبارت از
حبوار باشد وطورمنتلا وگل مختوم از هر یک دو اوقیه
وگلنار فارسی یک اوقیه جوز بوا اقاقیا صدف دارچینی نصف
اوقیه زعفران المریخ که عبارت از زعفران الحدیدات
وطلق محرق وصدف محرق واستخوان محرق انسان از هر یک
یک اوقیه مجموع را نرم کوبیده وسائیده وبیخته سفوف سازند
واین از عجایبات بجهت انواع اسهال ونزف الدم از هر نوع
که باشد مثل ذوسنطاریا ورعاف وزلق وافراط طمث وغیر
اینها واستعمال این کم اتفاق میافتد وبنوشانیدن ۳
مرتبه احتیاج کرده اند که صحت می بخشد از نوشانیدن
یک مرتبه یا دو مرتبه ومقدار شربت از آن یک درهم تا یک و

نیم

نیم درهم با ماء لسان الحمل ونفع می بخشد ذوسنطاریا را
واگر طلا کنند باین دوا از خارج با ترباق وگل مختوم
صفت زعفران الحدید بگیرند خبث که شقافتگی اللمعان
باشد وان متولد میشود در معادن حدید ونرم سحق نمایند
بر سنگی صلب یعنی در سنگ سماق کهرل نمایند وبگذارند
در ظرفی از زجاج ومنخر سازند بخل مقطر بقدری که بر روی
ان بایستد چهار انگشت وبگذارند در مکان حار مدت
چهارده یوم پس صاف کنند وبیرون اندازند ازان خل را بطبخ
پس انچه باقی ماند زعفران الحدیدات پس بشویند باب صاف
خالص چندین مرتبه تا اینکه بر طرف شود ازان ترشی وخشک
سازند ونگاه دارند واگر بگذارند در مکان بارد منحل خواهد شد
باب یعنی اب خواهد گردید پس بیاشامند این دوا را دهن الحدید
واین نافع است جمیع سیلانات واسهال الدم وسیلان رحم وسیلان
منی وافراط خون بواسیر وسلس البول را ونافع نزف الدم است از
خارج واز داخل شربا وادرورا مقدار شربت از ثلث درهم
تا نصف درهم با شراب سفرجل یا با گلشکر مفتح سدد کبد و
طحال ومقوی هردو است وسزاوار است اینکه بعد از اولا
مطلقات ومسهلات بنوشانند برای امراض طحال یا با ما
از قولوقند ریون یا با ماء الطرفا یا با ما یرسیا وشان بنوشانند

برای امراض کبد یا بماء الاعز یمونیا یا بماء الشکوریا
وبنوشانند برای استسقا بماء الافسنتین ومقوی معده
ونافع غثیان است اگر بنوشانند با کلشکر ومقدار شربت
ان بجهت این امراض از هشت حبه است تا هجده حبه دوای برای
تقویت جماع بدانکه هیچ نباشد دارو داروند را اگر بجوشانند قوت
مسهله او مفارقت مینماید هیچ بین سیاطریون که ان
خصیة الثعلب کبیر است اگر خشک شود بر طرف میگردد تقویت
جماع از ان چنانچه این معنی بتجربه رسید و واجب است که
بگیرند دانهای پرمغز کاران اورا وا کنادند دانهای
کوچک خشک شده را از خصیة الثعلب تر و سحق کنند در هاون
از حجر و بگذارند تا ان بوته ان از مغز نان و مخلوط سازند
و بگذارند در قوطی و نصب کنند بر ان انبیق اعمی بعد از ان که
منجمد ساخته باشند بصاعد شراب و تعفین نمایند در سرگین
ترآب یا در حمام مار به مدت دو ماه پس برآرند و تصفیه
کنند از ان عرقها برفق و بگذارند این عرقها در سرگین ترآب
مدت دو ماه دیگر پس خواهد گردید سرخ مثل خون پس
اورا گرفته و ثقل باقی ان را برآورده بطریق معمول استخراج
ملح ان نموده مخلوط سازند با صافی احمر بود و گاهی میچکانند
بر ان چند قطره از دهن دارچینی برای خوشبویی و این مقوی بدن و معین



بر جماع است و نظیر ندارد و زیاده میکند منی را و برگرداند
پیر را بجوانی و مقدار شربت ان از ثلث درهم است
تا یک درهم و بنوشانند بر روی ان قلیلی از شراب
ریحانی و گاه هست که مخلوط میسازند با کلشکر و
مینوشانند بر روی او قدری شراب دوای مفاصل و نقرس
علاج مفاصل در ابتداء علت سهل است و زایل میگردد
به بعضی ادهان یا لبسانه و اما اگر مزمن و مستحکم شود
پس مشکل است علاج ان پس در این هنگام محتاج است
بمسهلات و مدرات و معرقات و پراکلسوس تجربه
کرده است درین باب زیبق مرجانی را که مسهل و مجرب است
برای این مرض و بتحقیق که خلاص شدند جمعی کثیر از این مرض
باین علاج و ان اینست صفت زیبق مرجانی بگیرند از سورنجان
و تربد و درب سقمونیا و سناء مکی و استخوان و جفت
انسان و شکر همه اجزا برابر و سحق کنند جمیع را و بدهند
از ین نصف درهم در هر صباح بماء کمافیطوس و این مسهل
کافی است در تنقیه مفاصل و نقرس و اما ادویه مقویه
مفاصل که مانع انصباب مواد بمفاصل است بگیرند روح زاج
و ملح لولو و شرابی که مطبوخ شده باشد در ان کبا گو
وج و فلنجمشک صفت دهن بلسان که مسکن اوجاع مفاصل است

و نقرس است بگیرند از زاج محرق دو رطل شهد که با
موم باشد یک رطل صاعد شراب یک رطل صمغ البطم
که عبارت از سقز باشد چهار اوقیه دعی الحمام شش
اوقیه اکلیل الجبل پنج اوقیه از سنگ ریزهای کوچک
کرد محرق که نزدیک نهرها یافت می شود نیم رطل جمع
کنند مجموع را بگذارند در مکان حار مدت ۳ روز
پس تقطیر کنند و بگیرند و بسوزانند ثفلی که باقی مانده
باشد در قرعه و استخراج ملح او کرده در مقطر مذبور
حل نمایند و باز دوباره تقطیر نمایند این از عجایبست
در تسکین وجع مفاصل و نقرس و تحلیل موادانها
باین طریق که تر کنند از مقطر مذبور پارچه را و بگذارند
در محل وجع و ببندند تا خشک شود پس تکرار عمل کنند
تا اینکه زایل شود مرض بالکلیه و باید که بوده باشد
این بعد از تنقیه مفاصل بدستوری که مذکور شد دوای
دیگر بگیرند روغن استخوان ادمی و روغن استخوان سراکب
که بتقطیر اخراج کرده باشند و روغن اجرا از هر یک یک
اوقیه و روغن صمغ البطم و روغن حب الغار از هر یک ۳
اوقیه مخلوط سازند و تقطیر نمایند در حمام مادیه و تطلیه
نمایند بان موضع وجع را پس تسکین میدهد وجع را و



و تحلیل میدهد موادان را خصوص هر گاه بوده باشد
مرض مزبور را از برودت صفت مرهمی که همین خاصیت دارد
بگیرند از گل سرخ ده قبضه و از قشور اصل البنج رطل یک
شش قبضه و طبخ دهند جمیع را با دو رطل از شراب طبخ
قوی پس صاف کنند و بفشرند انچه در دست پس بریزند
شراب را بطبخ خواهد ماند در ته ظرف چیزی مثل عسل
پس بگیرند او را و مخلوط سازند بان دو رطل از شحم خنزیر
تا اینکه بگردد مثل مرهم پس مخلوط سازند بان یک اوقیه
از افیون محلول بشراب و یکدرهم از زعفران و یک اوقیه
از گل بوسیر پس خواهد گردید مرهم خاکستری رنگ و این مرهم
بی نظیر است در تسکین وجع مفاصل در ادویه جستبا بدانکه
حمی یا اینست که خواهد بود زیبقیه و یا کبریتیه و یا ملحیه
یا مرکب از اینها و جمیع اینها محتاج است باستفراغ و از
جمله چیزها اینکه نافع است برای این ترید معدنیات و مسهل
جامع و بعد از استفراغ ماده بخورانند این سفوف را صفت
سفوف بگیرند از خلد و نیاکه یافت میشود در اماکن
خرابه و معموره بقدریکه خواهند و بخیسانند یک شب در
سرکه پس براندازند انچه در ان هست از گوشت بینداز ند گو
اورا پس بسوزانند تا اینکه سفید شود و بنوشانند از ان

نعانم چنبر

مقدار دو ثلث درهم در وقت نوبت با چیزی از ورد
شراب گرم کرده که در وسحق کرده باشند یا با قدری
از روغن خوردنی دبپوشانند علیل را بپوشید پنهان
تا اینکه بعرق آید و کثرات اینکه محتاج شود بتکرار
عمل دو مرتبه یا ۳ مرتبه و این از عجایبات است دوای دیگر
بنوشانند در جمیع حمیات دائره و لازمه حمی دائره را
وقت نوبت و لازمه را اول صبح بگیرند روح زاج ثلث
درهم ایکاسی یلیا وقیه و نیم ملح افسنتین نیم درهم مجموع
یک شربت است و اگر علیل بوده باشد ضعیف روح زاج را
سدس درهم کند در بیان دوای طاعون و حمیات وبائیه و امراض
دائره بگیرند از کبریت مصعد ۳ اوقیه منخر سازند بدهن
حب العرعر بقدری که چهار انگشت بر روی آن باشد
پس بگذارند بر روی یک گرم و متصل با چوبی بهم
زنند تا اینکه آب شود و مخلخل گردد در دهن پس بگیرند
از آتش و بگذارند تا سرد شود پس ربع جزو آن دهن کهربا
در آن انداخته بر روی آتش حرکت دهند نیز با چوبی تا
ممزوج گردد پس بگیرند یک رطل از یاقوت حل کنند با عرق
شراب و استخراج کنند روح او را بدستوری که سابق ذکر
شده پس بگیرند راسن و انجلیقا و حب العرعر و منخر سازند

بعرق

و استخراج کنند روح آن را بتقطیر پس جمع کنند این ادویه
ثلث را که کبریت مدبر و روح تریان و روح ادویه ثلثه
باشد و بگذارند در مکانی حار در ظرفی مدت چهار
روز و این دوا از اسرارات برای طاعون و امراض وبائیه
و دائره و اگر بنوشانند این دوا در ایام طاعون و وبا در
هر صباح مقدار دو قطره با شراب یا با خل یا با چیزی
که مناسب باشد از میاه نگاه می دارد بدن انسان را از عفونت
و مانع میگردد حدوث طاعون و وبا را و اما کسانی را
که عارض شده باشد بر ایشان طاعون و حمی وبائیه پس
بنوشانند از آن مقدار ثلث درهم با شراب یا با سرکه
یا با چیزی که مناسب باشد از میاه پس امداد میکند بعرق
و ادرار قوی و اخراج میکند سموم را بعرق طریق تصعید
کبریت بدانکه کبریت سزاوار نیست اینکه بنوشند از آن
چیزی اگر بوده باشد کثیف غیر مصعد مگر اینکه در
معدن خود تصعید یافته باشد و بر یک طرف معدن واقع
شده باشد همچنانکه میشود در بلاد لتینیه در ایطالیا که
در حوالی رمن است زیرا که در آن زمین کوهی است که دائم
الاوقات مشتعل است و صعود میکند بسبب این اشتعال
کبریت بسیاری از معدن میابند در جوانب کوه و متعلق

میشود بر بعض از احجار و اشجار مثل شبنم و اهل ان ناحیه
جمع میکنند از او می برند ببلدان دیگر و فرقی بینست
میان ان و میان کبریت که مصعد کرده باشند بصناعت
و کیفیت تصعید کبریت است که بگیرند یک رطل از کبریت و نصف
رطل از ملح و نصف رطل از زاج محرق و سحق کنند جمیع را و
بگذارند در آلت تصعید و بگذارند در دمل دریا ابتدا
از سفال یعنی دیگ گلی و برافروزند در زیر دیگ آتش
تا اینکه مصعد گردد کبریت و حذر کنی که گرم نشود اثال
بشدت و اثال بمعنی حفره و اوجاق است که دیگ را نصف
کنند بر ان و بسیار گرم نکنند اوجاق را و آتش تند نکنند
برای اینکه اگر بسیار گرم شود بسبب شدت گرمی آب خواهد
شد کبریت مصعد مذکور خواهد ریخت باسفل و اگر تکرار
کنند تصعید از ابر ملح و زاج جدیدین ۳ مرتبه خواهد بود اجود
یعنی اینجا از تصعید اول بر آمده بر زاج و ملح غیر مصعد جدید بنهد
چه باز تصعید نماید و باز تکرار تصعید بر زاج و ملح دیگر
کند و بعضی مردم میسایند فتیکدارند بر روی حفره
مذبوره انبیقی که خندق داشته باشد برای اینکه هرچه از
کبریت مصعد مذبور در خندق انبیق از سبب حرارت و تندی
آتش آب شود و فرو ریزد پس می دارند کبریت مصعد را نگاه

میدارند

می دارند ان را و بکار می برند صفت دوای زهر الکبریت از منافع
براکلسوس بگیرند کبریت مصعد یک اوقیه و نیم و مر مکی
یک درهم و صبر و زعفران و طین مختوم از هر یک ثلث درهم
بسایند همه را و بسازند جوارش با شکر محلول بگلاب بیض
دوای زهر الکبریت بگیرند از کبریت مصعد یک نیم رطل و
قلقطار شش اوقیه صبر چهار اوقیه مر مکی ۶ کندر و صاف
و مصطکی و دمی از هر یک ۲ اوقیه ملح پخته ۲ درم زعفران نصف اوقیه
سحق کنند مجموع را نرم بگذارند در آلت تصعید و مصعد سازند
بنحویکه مصعد می سازند کبریت را و اگر تکرار کنند تصعید
ان را تا ۳ مرتبه اجود خواهد بود و واجب است که آلت تصعید
پر نباشد برای اینکه نسوزد بلکه از نصف متجاوز نباشد
اما فواید زهر الکبریت یا ساذج است یا مرکب اما مرکب اندرا
می نوشانند برای طاعون و حمیات وبائیه و ذات الجنب
و قولنج و جمیع امراض صدر و ریه و مفتح سدد و کبد است
مقدار شربت ان از ثلث درهم است تا نصف درهم و اما زهر
الکبریت الساذج پس بنوشانند از ان یک درهم برای طاعون
بماء شوکی اسباد یا بادرنان یا با شراب اترج یا بماء بادرنجبویه
و همچنین بنوشانند برای منع عفونت و ذات الجنب و آورام
و اگر بنوشانند هر روز قلیلی از ان مانع میگردد حدوث امراض را

که حادث میگردد از رطوبت و اگر بنوشانند برای حب افرنجی
و امراض جلدیه و امراضی که محتاج است بتجفیف خواهد بود
علاج کافی و بی نظیر و نافع است جمیع امراض صدریه را
مثل ربو و ضیق النفس و سعال خواه جدید بود خواه مزمن کهنه
و برای نوازل مزمنه و همچنین بنوشانند برای حمیات و
مقدار شربت از آن دوا در این علتها از نصف درهم تا یک درهم
بحسب قوت و مزاج و سن علیل و گاه هست که میسازند
از آن جوارش با شکر و کتیرا و معجون سازند و جایز نیست این
دوا زنان حامله را بجهت خوف اسقاط **صفت ماء التریاق**
بگیرند از تریاق جید پنج اوقیه مرمکی دو اوقیه و نصف دارچینی
و زعفران از هر یک نصف اوقیه کافور دو درهم پس مخمر سازند
همه را بشراب عتیقی که خیسانیده باشند در آن انجلیقا یعنی
گل مریم بقدری که چهار انگشت بر روی آن بایستد و بگذارند
در مکانی که حار باشد تا اینکه بر اید لون آن و صاف کنند
و مخمر سازند بعرق شراب دیگر باره و بگذارند در مکان حار
تا اینکه بر آید لون آن پس صاف کنند و بگذارند با عرق اول
و باز مخمر سازند در عرق شراب دیگر و بگذارند در مکان حار
تا لون آن بر آید و صاف کرده های مذبور را بیکجا کنند و نگاه
دارند و همچنین دستور بعمل آرند تا اینکه چیزی از لون در آن باقی

نماند

نماند و هرگاه در عرق مخمر سازند لون و طعم آن
تغییر نکند **پس مجموع عرقها را بیکجا نموده مقطر سازند** و
نگاه دارند یا اینکه باین طور بگیرند که بگذارند بر آن شش
اوقیه از روح طرطیر و بگذارند در آلت هرمسیه و تقطیر کنند
تقطیر دوری یعنی اینکه قدری از اجزای مذکور را تقطیر نموده
مقطر مسطور را بر ارض مجدد دیگر انداخته چند روز در حمام
ماریه گذاشته باز تقطیر نمایند و باز مقطر مذبور را بر ارض
مجدد دیگر از الجمله داخل کرده تقطیر نمایند و همچنین دستور
مقطر قبل را بر ارض مجدد دیگر از ادویه مذکوره **انداخته**
**مجددا مقطر سازند** تا تمام اجزای همچنین نحو مقطر گردد و هر
مرتبه که مقطر سابق را بر ارض مجدد دیگر اندازند باید که چند
روز در حمام ماریه بگذارند تا خوب تخمیر یابد بعد از آن
باز مقطر سازند و یک ملعقه را از این ماء التریاق را برای
طاعون با شراب استعمال نمایند و دافع سمیت و جالب عرق
و مقوی اعضای رئیسه و نافع جمیع امراضات و بنوشانند کسی را
که از شرب زیبق یا از طلای زیبق متضرر شده باشد پس خلاص
خواهد کرده او را و صاف میکند خون را و نافع است حب افرنجی را
و مانع میشود عفونت را و قاتل دود و داء و محلل ریاح و مسکن
و دافع اختناقات و بی نظیر است برای حمیات ماریه و خفقان دق

ونوشانند بماء شوکت المبارك که شراب یا چیزی
که مناسب علت باشد درسیاه دوای سم صفت تریاق مومیائی
بگیرند از مومیائی انسانی خشك که بد بو نباشد نصف رطل
و بسازند از آن الجی صاعد شراب پس بگیرند از تریاق
نیکو چهار اوقیه روغن زیت صافی دو اوقیه ملح لؤلؤ و ملح
مرجان از هر یك دو درهم گل مختوم دو اوقیه مشك یك درهم
آنچه کوبیده نیست بکوبند و بر بیزند و تمام را مخلوط ساخته
کهرل نمایند و بگذارند در مکان حار یك ماه کامل تا نضج بیابد
پس استعمال کنند برای سموم و این تریاق عظیم النفع و جلیل
المقدار است که نافعست جمیع سموم معدنیه و حیوانیه و نباتیه را
و نافعست جمیع اورام سمیه و طاعونیه را و اگر بنوشانند
کسی با ثلث درهم از آن را ایمن خواهد بود شاربان از سموم
و حدوث طاعون و بنوشانند از این برای امراض سمیه
نصف درهم بماء خشیشة المبارك و کمتر اتفاق میافتد
که محتاج شود کسی بتکرار سقی آن مرتبه دیگر و هر چند
مقدار یك درهم را سم خواهد باشد با یك اوقیه از روغن
بادام شیرین پس این اخراج میکند سم را بقی یا باسهال بعون
الله الملك المتعال صفت دوائی که نافعست جمیع سموم را از
صنایع پر اکلوس که نافعست جمیع سموم معدنیه و حیوانیه و نباتیه را

بگیرند

بگیرند از خون بط مقداری که خواهند و مقطر سازند
در حمام مائیه و بردارند و نگذارند چیزی را که باقی
مانده در اسفل قرعه و خشك کنند و بگیرند تا نصفه بط
بعو سنك دان اردك و بسوزانند تا بگردد خاکستر پس مخمر
سازند در مقطر از خون بط و استخراج نمایند ملح آن را
چنانچه قبل از این مذکور شده پس سحق نمایند ملح را با خون
بط خشکیده باقی مانده در اسفل قرعه که مذکور شده پیشتر
از این و بگذارند بر هر یك رطل از مجموع یك اوقیه از کهربا
و مرجان و موی سیاه و بعد از تجفیف سحق نموده باشند
و درب و مومیائی وجدوار از هر یك نصف اوقیه یا درهم
۳ درهم تریاق جدید یك اوقیه و نصف سحق نمایند جمیع را
و مخلوط کرده مخمر سازند بدهن حب الصنوبر بقدر
که چهار انگشت بر روی ادویه بایستد و مستحکم ببندند دهن
ظرف را نگهدارند و هر قدر کهنه تر شود مدت هشت روز
پس باید بفشرند آنچه در آن هست از دهن پس بگیرند از
صمغ البطم پنج رطل و هیچ یك اوقیه و نصف و مغسول نمایند
باب هو فا ریقون پس مجموع را در ظرف کرده بگذارند در مکان
حار یا در آفتاب گرم تا آنکه نضج بیابد پس بردارند از ۹
صاعد شراب را باقی خواهد ماند از ظرف چیزی سرخ رنك شاید

مثل عجل و کاه هست که بنیا رند در ایام فصل شتا که
هوا سرد باشد باد و به خشک و بهتر این است که باز ند
از ادویه رطبه تازه و سرد و اگر بشویند جروح و قروح
پیش از کذاشتن خواهد بود نیکو تر و بنوشانند از این
نصف اوقیه با شراب یا با شیر کهی را که نوشیده باشد از سموم
پس چنان است که سه ساعت نکذشته باشد مکر آنکه
خلاص شود مسموم از سم بعون الله تعالی فصل در ادویه
جروح و قروح صفت دهن بلسان که نافع است جمیع جراحات را
خواه بوده باشد از تفنگ یا از توپ یا از شمشیر یا از
نیزه یا غیر اینها بگیرند گل هوفاریقون بکر طل و گل خیرو
و گل بوسیر و برگ خلد و نیا یعنی امیثا و قنطوریون دقیق
و راوند و مثل طراشیع کمینا مندد بطیبه و تیموشع
و گل بابونج و سنفیطس و در تحفه حمقوطن نوشته و اظهار
نموده که بعضی حی العالم و برخی قنطوریون میدانند و اکثر
گویند نباتی است صحرایی و جبلی که در سنگلاخها میروید
و برگش جلبیه شبیه را زیانه و شاخهای او نیز جلبیه با
عطریات از هر یک نصف اوقیه درد یا پس یک نیم اوقیه
مومیائی و کندر از هر یک یک اوقیه و نصف مصطکی یک
وقیه میعه سایله دو اوقیه بیابند چیزی را که سایید نیست و حل

کنند

کنند مجموع را بد و رطل از صاعد شراب و بگذارند
در آفتاب گرم یا در تنور گرم تا اینکه برآید لون آن
پس صاف کنند و مکرر نمایند این عمل را تا باقی نماند
در ادویه چیزی از لون و اگر تکرار عمل نکنند بگذارند
بر ثقل مذکور زیت صافی قدر یکه بپوشانند او را و بگذارند
در مکان گرم این دوا از شراب و بعد از آن بگذارند
دوا را پس اگر منقطع شده باشد رگی یا شریان باقی باعضاء
پس طلا کنند با این دهن پس ضماد کنند بضماد استکنکوم
پس صحت خواهد یافت از الم باذن الله تعالی صفت
استکنکوم از صنایع براکلسو که نافع است جمیع قرحها و
جراحتهای دیگر که شکستن استخوان و خلع را که از جا بر
رفتن و وثی را که عبارت از اوجاع و برکشتن استخوان است
از مکان خود و فلج را که بمعنی نقصان و استرخاء عضو است
بجو یکه منقطع و شکسته نشده باشد و این علاج جامع آن
بی نظیر بگیرند سلیقون که اسرنج باشد و مرقشیشا از هر یک
نصف رطل مردار سنگ طلائی و نقره ای از هر یک سه اوقیه
روغن تخم کتان و روغن زیت از هر یک یک رطل و نصف و عنی
حب الغار نصف رطل فلقونیا که عبارت از ذنج است
و موم از هر یک یک رطل صمغ عربی و صمغ البطم از هر یک نصف رطل

جاوشیر یك اوقیه مقل ازرق واشق وسکبینج از هر یك
۳ اوقیه کهربا وکندر ومر وصبر وزراوند طویل وزراوند
مدحرج از هر یك یك اوقیه مومیائی بحریه ومقناطیس
شادنج عدسی از هر یك یك اوقیه ونصف مرجان سرخ ومرجان
سفید وصدف ودم الاخوین وگل مختوم وزاج ابیض از هر یك
یك اوقیه انتیمون مصعد ده درهم زعفران الحدید وکافور
از هر یك یك اوقیه وکیفیت ساختن این است که صموغ مذکوره را
که عبارت از جاوشیر ومقل واشق وسکبینج وکهربا باشد
حل کنند با سرکه وصاف کنند پس بپزانند از آن سرکه را
با آتش خفیف تا بگردد مثل عسل پس طبخ دهند مرداسنگ را
بزیت وروغن تخم کتان تا سیاه شود رنگ مرداسنگ پس
بپاشند بر آن مارقشیشای مسحوقه را پس اسرنج مسحوقه را
پس طبخ دهند تا منعقد گردد وبعد از آن بیندازند در آن
روغن حب الغار وراتینج وموم وشحم بعد از آنکه حل کرده
باشند بر آتش حرکت بدهند بر روی آتش پس کمی بیندازند
در آن صموغ محلوله بخل را بتدریج وحرکت بدهند دائما
بنحویکه قطعه قطعه نگردد وغلوله نبندد وبعد از آن بیندازند
در آن ادویه مسحوق باقیه را وبیندازند بعد از همه در آن
کافور را که محلول کرده باشند بدهن غرغرا اگر ببینی که خشك

وسخت

وسخت شده نرم سازند بروغن زیت وموم یعنی اضافه
کرده خوب حل نمایند وعلامت تمام طبخ آن این است که بدست
نچسبد وچسبناك نباشد پس بیندازند در آب سرد تا اینکه
منعقد شود پس چرب کنند دست را بروغن بابونه وروغن
خراطین وقطعه قطعهای طولانی ساخته نگهدارند ونافع است
این ضماد برای قروح وجروح قدیمه وجدیده در هر عضوی
که باشد وخشك کند قروح وجروح را وقوت دهد عضو را
وتنقیه نماید قروح وجروح را وبرویاند گوشت را والتیام
دهد زخمها را در یك هفته وفوایدی که از این در یك
هفته متصور شود در یك ماه از دوای دیگر ظاهر نمیشود
ومانع فساد وعفونت است وزایل میکند گوشتهای زاید
فاسد را وبیرون میآرد سوزن وخار وتیر وپیکان وغیره را از
جراحتها ونافع است نهش حیوانات سمیه را وتحلیل میدهد
صلابات را که قابل تحلیل است از آن ونافع است سرطان وخنازیر
وبواسیر را منفعتی کامل وتسکین اوجاع است در هر عضوی
که باشد وبرای فتق انجبات ودرد پشت وبواسیر راه
بسته وبقوت آن تا پنجاه سال باقی است که هرگز کهنه نشود
صفت مجبر الجراحات ونامیده اند این را مجبر الجراحات باین دستور
که بگیرند از زاج اخضر یك رطل واز زاج ابیض نصف رطل

وشب يمانى يكرطل ونصف بورهٔ ارمنى وملح اندرانى يك
۲ اوقيه ملح طبرزد وملح افنشين وملح برنجاسف وملح كا
وملح كاكيج وملح بلسان الحمل از هر يك نصف اوقيه همه را
خوب نرم سحق نموده ودر ديك كلى زخيم مزجج كرده ونخرسانيد
بسركهٔ انكورى وكلاب برا تشى نرم ومتصل از احركت
دهند با چوبى پس هر كاه نزديك بانفعال رسد نكهدارند
در آن نصف رطل از اسفيداج وچهار اوقيه از كل ارمنى و
حركت دهند از چوب تا منعقد كردد ومثل سنك شود پس
بشكنند ديكررا وبردارند براى وقت حاجت وفوايد اين حجر
لا تعد ولا تحصى است وصحت بخشانند

صفت دهن

يحلق الشعر يوخذ نوره بغير طفى وزرنيخ اصفر وقلى من
كل واحد جزء ويجعل فى طنجير ويصب عليه من الماء مثل
وزنهم اربع مرات بحيث ان الماء زايد عن غمرهم ثم يغلى
بنار لينة حتى تختلط فتصفيه فى اناء زجاج ثم يوخذ منه
بقطنة ويلطخ المكان فى الحمام فانه الشعر يزول مجرب لولو

هو معتدل يقوى القلب وينفع الخفقان والفزع الذى يكون
من السودا وذلك انه يصفى دم القلب الذى يغلظ فيه عن
ابن نهران اسماك اللولو فانه يقوى القلب عموما

ارسطو

ارسطوطاليس من وقف على حل الدر كباره وصغاره
حتى يصير ماء رجراجا ثم طلا به البياض الذى يكون فى
الابدان من البرص اذهبه فى وقته واذا اسعط بذلك
الماء نفع من رطوبة العين الحادثة من الانتشار وقال
بعض العلماء وحله يكون بان يسحق ويبله بماء حامض الاترج
ويجعل فى اناء ويغمر بماء حامض فى دن فيه خل ويدفن
فى زبل رطب اربعة عشر يوما فانه ينحل قد تمت الرسالة
المسمى بذخيرة الاسكندرية



